ژوندون

مجلهٔ هفتگی شنبه ۲۵ حمل ۱۳۵۲

شمارهٔ - ٤

شخصی که نزد پلیس متهم بفریب کاری است

میگوید :

در حرفه ام پخته نشده بودم ورنه
دستگیر نمیشدم

شهر کابل نامگذاری
میشود

ازدواج سوم،
پایان قصه عشق

پیغله پروین عظیمی
دختر برگزیدهٔ سال

قیمت ۱۲ـ افغانی

۲۶ حمل مصادف بامیلاد مسعود حضرت سرور کائنات (ص) است

دورنما ی مسجد مبار ک نبوی (ص) درشهر مدینه

روز یکشنبه ۲۶ حمل مصادف بـــا۱۲ ربیع الاول ومیلادمسعودحضرت سرورکائنات بوده مردم متدین افغانستان بیادوبوداین روز خجسته تاریخ اسلام محا فل ختـــم قر آن عظیم الشان تشکیل خواهند داد .

ریاست تفتیش‌وزارت عدلیه‌گفت چون‌روز یکشنبه تعطیل عمومی بوده وروزشنبه‌که روز رسمی است ودربین‌دوروز تعطیل‌عمومی‌واقع شده‌است طبق‌حکم فقره دوم ماده سی‌وپنجم قانون مامورین دولت روز شنبه نیز تعطیل عمومی میباشد .

قرار یك خبر دیگر از وزارت مخابرات بروزهای شنبه ویکشنبه ۲۵و۲۶ حمل‌غرفه پستی پوسته خانه های مرکزی شهرنوومیدان هوایی بین‌المللی کابل وهوتل‌انترکانتی‌ننتال مفتوح میباشد .

والاحضرت‌شهزاده‌احمدشاه‌و والاحضرت‌خاتول بعدازظهر روز ۲۱ حمل ازمزارشریف بکابل مراجعت کردند

والا حضرت‌شهزا ده‌احمدشاه‌وهمسرشان‌والاحضرت خاتول بعد ازظهرروز ۲۱ حمل مزار شریف توسط طیاره باختر افغان‌الوتنه به کابل مراجعت کردند.

والاحضرت شاهدخت مریم، والا حضرت شهزاده‌شاه محمود ووالاحضرت‌محبوب غازی که‌با وا لاحضر تین همراه بودند نیز بکابل‌مراجعت نمودند .

ښاغلی علی محمد وزیر در بار سلطنتی انجنیر محمد بشیر لودین سکر تر جنـرال جمعیت افغانی سره‌میاشت‌وعده‌ازجنرال های اردوی شا هانه در میدان هوایی بین‌المللی کابل هنگام مواصلت ازوالاحضرات‌استقبال نمودند .

قرار یك خبردیگر والاحضرت شهـزاده احمدشاه در میدان هوایی‌مزار شر یف‌سلام قطعه تشریفاتی‌راقبول وآنرا معاینه‌فرمودند.

ښاغلی عبدالعزیز والی بلخ،میرمن عزیز وتورن جنرال سید انورشاه قوما ندان قوای نمبر هژده، والا حضرات راتا نزدیك طیاره مشایعت کردند .

برای وداع والاحضرت درمیدان هوایـــی ښاغلی عبدا لصمد بخشی وا لی سمنگان، مـو لو ی عـبد ا لـو دود ، مو- لـــو ی عبدالهادی قاری زاده، روسای‌محاکم ولایات بلخ‌وسمنگان، ښاروال‌سرپرست مزارشریف ښاغلی محمد سروراکبری ، ښاغلی‌سیدیحیی عمرو ښاغلی‌قاری‌عبدالله، وکلای‌مزارشریف:ولت آباد وشور تپه درولسی جـرگـــه ، روسای دوآبی‌وصاحب منصبان‌عسکری‌قضات‌ومعاریف شهر مزار شریف باخانمهای شان حضوربهم رسانیده بودند .

هنگامیکه والاحضرت شهزاده احمد شـاه‌حین بازگشت ازسفر ولایت بلخ در میدان هوایی کابل با ښاغلی‌علی محمد وزیردربارسلطنتی مصافحه میفرمایند .

ژوندون

شنبه ۲۵ حمل ۱۳۵۲

۱۲ ربیع الاول

یا

سالگرد میلاد

مسعود حضرت سرور کائنات

در آوانیکه شبه جزیره عرب‌را آتش خانمانسوز ظلم‌ونفاق وتبعیض وجها لت فرا گرفته‌بود ناگهان نور جهانتا ب از افق آنسر زمین طلوع نموده‌وجهانیان را بنور خویش‌منور گردانید .

این نور جهانتـاب و جودحضر ت محمدٌ مصطفی (ص) پیغمبر گرامی وآزادمنش‌جهان‌اسلام بود که با درس عالـی بشر دوستی خویش بنای یك‌جامعه مر فه وعاری ازهرگونه تبعیض را گذاشت. وی کـه همیشه‌مردم‌را بپیروی ازاحکام قرآن دعوت مینمود تا آخرین‌لحظهٔ حیات‌در سخـت تریـن شرایط آنوقت همیشه دربرابراو هام وخرافات وهر گو نـه تبعیض مبارزه و مجادله‌نموده‌مردم راضمن رهنما یی بدین پاك اسلام و هدایات قرآن به‌سوی اتحاد ویگانگی د عو ت مینمود .

پیغمبر اکرم (ص) همیشه‌ودرهمه موارد بمـردم در س اخلاق و مسا وات وبرادری وبرابری میداد ومردم را بسوی تقوی وپرهیز گاری دعو ت‌می‌کرد وباین ترتیب برای ایجاد یك‌جامعهٔ قوی ومتحدکه افرادآن از هر لحاظ باهم مسا وی باشند بمبارزات پیگیرودامنه‌دار خویش ادامه‌داد وبالاخره توانست‌روح برادری‌ومواسات‌را دربین مردم بوجود بیاورد ومردم را برای پیشـرفـت وارتقاء آماده سازد.

حضر ت محمد مصطفی (ص)بحیث پیشوای عالم بشر یت چهارده قرن قبل مکتبـی رابوجود آورد وآنرا استحکا م بخشید که تا امـر وز عالـم‌بشریت از تعلیمات عالـی آن بر خوردارند وروز بر وز که‌پایه های دانش بشری تقویت یافته میرود اساسات وقوانین‌این مکتب نیز بیشتر از پیش استحکام می یابد طو ریکـه‌دانشمندان جها ن به حقیقت آن اعتراف‌میکنندو هرروزباین‌حقیقت پی میبرندمکتب اسلام وقوانین آن بزرگترین منبـع‌سعادت بشر بو ده و هیـچ قانونی جا مع‌تر وعالی تر ازقوانین اسلام‌نیست. وازهمین جاست که‌حضرت پیغمبراکرم(ص) بحیث بزرگترین‌پیشوای عالی‌قدر ومعلم ورهنمای این‌مکتب که همیشه بشر را با پیروی ازآن بسوی سعادت ورستگاری رهنمو نی نموده و باین و سیله درهای سعادت‌رابروی پیروان‌این مکتب الهی کشوده است بنظر قدر مـی‌نگرند ودرمقابل‌اسم شریفش سر اطا عت وانقیـاد خـم‌مینمایند .

شاغلی محمدموسی شفیق صدراعظم در دومین جلسه والیان وآعضای حکومت اشتراك کرد

شاغلی محمد موسی شفیق صدراعظم دردومین جلسه یی اشتراك کردکه ازطرف وزارت داخله بین والیان و اعضای حکومت‌دایر گردید .

در جلسه مذکور ده والـی ولایات شمال وشمال غرب کشور اشتراك نموده‌بودند.

این جلسات برای شرح پرو گرام هـای‌وزارت های مختلف وتامین موثریت در راه تطبیق موثر اوامر و پرو گرام های‌وزارت‌ها واطلاع اعضای حکو مت از مشکلات‌و نیاز مندی های محیط والیان طرح گـر دیده‌است .

والیان درین جلسه در اول به اظهارات شاغلی صدراعظم‌در باره اهداف‌عمده‌حکو مت برای اجرای امور و نقش والیان‌در خد مت‌گذاری بمردم و تامین اهداف ملـی گـوش دادند .

بعدا هریك‌اعضای‌حکومت درباره‌پروگرام کاروزارت های شان باوالیان تبادل افـکار نمودند .

درین جلسه وا لیان و لا یـات بلـخ ، بدخشان، بغلان، پروان، جوز جان،سمنگان فاریاب، کاپیسا، کندزاشتراك نموده‌بودند.

د ر جلسه وا لیـا ن و لا یـات بلـخ هرات، کندر، کندهار، هیلمند، غزنی، قراه زابل، پکتیا، لو گر، نیمروز ووردك حصه‌داشتند .

عکس ـ شاغلی شفیق صدراعظم درحالیکه درباره اهداف‌عمده حکومترا برای اجـرای امورونقش والیان در خدمتگـذاری بمـردم واهداف ملی توضیحات میدهند .

محمدحسین نهضت

پیوسته به گذشته

رمز پیروزی اسلام

اگر دینی درسایه شمشیر پیشرفت کرده باشد قطعا غیر ازاسلام است

عمیر شهادتین بر زبان را ند و ایمان آورد و گفت یا رسو ل ا لله! تااین لحظه با تمام قوا علیه اسلا م مخا لفت کردم واز تو سعه آئین تو جلو گیری نمودم اما بعد از این به جبران آنهمه دشمنی ها برای بسط و تقویت دین شما و در راه دوستی ومحبت شما از هیچگو نه فدا کاری خود داری نخوا هم کرد.

پیغمبر اکرم (ص) بدون اینکه از گذشته وی یادی نما یند او را مورد لطف و عنا یت خویش قرار دا دند

عمیر یکه همه کفر آمده بود همه ایمان بر گشت اوبه عزم مکه مد ینه را ترك گفت، همینکه وارد مکه شد شنید ابو لهب مـرده است... باری عفو در هنگام قدرت از اختصا صات وممیزات پیغمبر اکرم (ص) و خلفای مهتدای آنـحضرت بـود و تاریـخ زندگانی پر افتخار شان مشمول‌ازاین مکارم اخلاق است و لـی با تا سف باید گفت در این عصر فـر هـنگ ودانش در قدرت های جهانی امر وز آنچه دیده نمی شود اثـری از ایـن اخلاق عا لیه و شیوه مر ضیه است.

آنچه بر مردم ضعیف در هر کجای دنیا حکومت میکند زور سر نیزه و اتکا بر آن است. بهر حال نا گفته نماند که پیغمبر اکرم (ص) با همه این گذشت و تسا محیکه در بر ا بر دشمنان خویش دا شتند و تا کیـد وتوصیه ایکه به عفو واغماض حـتی در مواقع جنگ و غلبه نسبت‌به‌سائر ملل فر موده‌اند در عین حال پیر وان خود را متوجه ساخته اند در برابر مکائد بیگانگان آگاه و بیدار باشند اسرار سیاسی خودرا باآنان در میان بگذارند. واز مکر و ضرر آنها بیـم داشته باشند و بهیچ وجه ز عا مت سیاسی خود را به آنها تفویض‌نکنند ودر شئون فر هنگی و تر بیتی‌رهبری و ر هنمائی مطلق به آنها ند هند و بالاتر از این اسلام بـه مسلـما نان دستور داد که از حیله و تز ویرافراد منافق که همیشه از پشت خنجر به پیکر اسلام میزنند و در مواقع‌حساس به نفع دشمن بر بنیان و حدت‌اسلامی رخنه می اندازند و قـدرت ملـی را ضعیف می‌کنند سخت برحذر باشند

قرآن صرا حتا در بارهٔ این گر و ه ناپاك فر مود «از بیگا نگان ومنافقان وافراد دور و پیروی مکن و لـی ا ز آزار آنان نیز خود داری نما».

بااین دستور قرآنی پیغمبر اکر م (ص) و زمامداران اسلامی که قـد م برجای قـدم رهبر عالیقدر اسـلا م گذا شتند در همه موارد و در شرایط واحوال مراعات اصول انسا نیت را کردند نه به زور سر نیزه بر مر دم حکومت کردند نه پیش از اثبا ت‌جرم به کسی جزا دادنـد ونـه از مکـر دشمنان خویش ایمن بودند به عبارهٔ دیگر رهبران عالیقدر اسلام در عین اینکه همیشه از درصلـح و صفا و خوش بینی و مسا لمت‌با دشمـنان خود وارد شده‌اند واغماض عفـو و گذشت رابحد اعلی بکار بردند وهر گونه قیام مسلحانه وتجاوز کا رانـهٔ رامحکوم کرده‌اند از تقویت نیروهای دفاعی وتجهیز ات جنگی به منظور دفع دشمن ورفع دسیسه وتو طئـه آنان نیز غافل نبوده اند .

راجع به تقو یت نیرو های دفاعی وآمادگی دائمی برای مقابله با تجاوز دشمن درسوره ۸آیه ٦٢ قران‌کر یم چنین‌میفرماید « واعدوالهم ماستطعتم من قوة ومن رباطالخیل ترهبون به عدوالله‌وعدوکم» برای‌مقابله‌بادشمنان آنچه نیرو درقدر ت واختیار دارید تهیه کنید تادشمنان از قدرت تا ن بترسند .

ازاینکه دستور داده است دشمنا ن رااز نیروی خود مرعوب‌دارید اسلام خواسته است ازیك نکته رو انـی استفاده کند یعنی میخواهد سربازان اسلام تجهیزات جنگی‌وقدرت دفا عی شان باندازهٔ باشد کـه قد رت های متجاوز از نیروی شان بـتـر سند ودست بـه اقدامات به اصـطـلاح استعما ری خود نزنند وبشریت را به‌خطر نیندازند تااینکه همهٔ مرد م درسایه صلح ومسالمت زندگی کنند واز حقوق انسانی وحیاتی بهره‌مند باشند .

پس اسلام تهیهٔ نیـرو را بـرا ی استقرار صلح خواسته است نه‌برای جنگ وخونریزی واین است آیه‌ایکه بعداز آیه قبلی که‌امر به تـقـویت نیروی دفاعی‌و تسلیمات‌است‌نازل‌شده «وان جنحواللسلم فاجنح لها وتوکل علی الله »یعنی‌اگردشمنان‌قصدتجاوز ندارند ومائل به صلح شدند توهم ای پیغمبر به‌صلح‌گرای وبرخداتوکل کن و اعتماد نما.

این است دستورات عا لیه و متین اسلام که همه بر پایهٔ حق و فضیلت وعدالت تکیه دارد با اینهمه شوا هد زنده و گو یا سخت بی انصا فنـد آنهائیکه نو شته اند اسلام به زور سر نیزه و شمشیر پیش رفته است این تهمتی است صریح که نه‌باوقائع تاریخی‌اسلام ساز گار است ونه‌بـا حقائق رو شن و تا بناك اسلامی.

چنانچه به این حقـیقت عـدهٔ ا ز مستشرقین ومحققان بنام ا رو پا که تنها تاریخ را برای تاریخ نوشته‌اند و جز تحصیل غر ضی ندا شته اند اعتراف کرده‌اند ازجمله یکی دا کتر چلاریك انگلیسی است که شرح‌حال وی درمجلهٔ حضارة الا سلام‌به‌تفصیل نوشته شده او در ضمن بیان یـك سلسله حقایق در بارهٔ اسلام وذکر تهمت‌ها وافتـرا هائیـکه عـدهٔ ا ز نویسندگان اروپا به‌اسلام واسلامیان بستهٔ اند وقتیکه به رمـز پیرو ز ی اسلام و علت پیشر فت سـریع آن میرسد میگو ید «حکومت سر نیز ه و شمشیر از شئون‌ارباب کلیساست که نمونهٔ رو شن آن را تاریخ برای همیشه از کشـتار ها و مـظالم و تجاوزاتیکه‌مسیحیان دراندلس وشهر قدس مر تکب شده اند به یاد گا ر دارد.»

او نو شته است اگـر دیـنی در سایه شمشیر پیشر فت کرده باشد بطور قطع غیر از اسلام است.

(باقیدارد)

داکتر ظاهر صدیق

امکان توسعه همکاریهای

اقتصادی بین ملل آسیائی

کشور های آسیایی که تقریبا همه بحیث جوامع رو به انکشاف دارای مشکلات مشابه میباشند، در سالهای اخیر خصوصا بعد ازانکه می بینند در کشور های پیشرفته صنعتی بازار های تجارتی و تدابیر حوزه یی بمیان میاید و تلاش برای حفظ منافع یکجانبه در جریان است این ضرورت در برابر شان قرار میگیرد که باید در زمینه توسعهٔ مزید همکاری ها بین خود با قدرت فوری دست زنند تا باینصورت از یکطرف انکشاف متوازن این کشورها میسر گردد واز جانب دیگر تدابیر واقدامات یکجانبه اقتصادی در قاره های دیگر خصوصا جوامع پیشرفتهٔ صنعتی برهمکاری موجود ملل آسیایی اثر منفی نداشته باشد، بلکه طرقی جستجو گردد تا همکاری کشور های پیشرفته صنعتی خصوصا در زمینهٔ بکار انداختن پروژه های تولیدی و استفاده از مشوره های فنی شان بیشتر جلب شده بتوانند.

تاحال وجود یك سلسله مشکلاتی مانع توسعه همکاریها بین ملل آسیایی شده است که در قدم اول ملل آسیایی توقع دارند این موانع برای توسعهٔ همکاریها بین کشور های آسیایی از بین رود.

عدم استقرار اوضاع و نبودن آرامش کامل مانع اولی ایجاد فضای همکاری و سهمگیری در تشبثات اقتصادی یکدیگر درین قاره شده است جنگهای حوزه هند چین نه تنها مانع بمیان آمدن فضای همکاری بین کشور های حوزه ها است بلکه اصلا زمینه کار را برای انکشاف در آن حوزه بر هم زده است. دوام حالت نارام آنجا کشور های حوزه را بخود مشغول داشته و آغاز سالمی رادرین زمینه ناممکن ساخته است. لذامیتوان گفت که دوام جنگ های حوزه هند چین تااندازه زیاد اجازه نمیدهند وضع درطریق همکاری طوری انکشاف کند که به منفعت و مصلحت قارهٔ آنها باشد. این بحران سبب شده است تاپای رقابت کشور های بیرون حوزه نیز درآنجا دخیل گردد و احساس جبهه گیریها عوض تلاشهای مسالمت آمیز برای نزدیکی وهمکاری ملل تقویه شود.

عدم وجود استقرار اوضاع در نیمقاره نیز مانع بزرگ دیگری در ایجاد فضای همکاری در آسیا تلقی میشود تااکنون مساعی برای احترام بوا قعیت های موجود این حوزه نتیجه کامل نداده وهم مطالبات و خواسته های جوانب حق بطرف درین جا جواب مثبت نیافته است لذا ضرورت ایجاد فضای همکاری و توسعه علایق در زمینه های مختلف اقتصادی و تخنیکی در روشنی علایق خوب سیاسی اساس آغاز همکاریهای وسیع را درین حوزه تشکیل میدهد وهرقدر زودتر بواقعیت های موجود در نیمقاره احترام می شود ودر بر آورده شدن خواسته های حقانه جواب مثبت داده می شود بهمان اندازه ساحه برای همکاریهای متقابله بیشتر مساعد میگردد و جاروجنجال های نظامی و سیاسی جایش را بمساعد تها و تعهدات اقتصادی و تجارتی میگذارد.

عدم حضور تمام نمایندگان کشور های آسیایی در موسسات ومجامع بین المللی تاحال مشکل دیگری در زمینه بسط همکاریهای اقتصادی و تخنیکی بین کشور های آسیایی بوده است جمهوریت مردم چین بحیث

پر نفوس ترین کشور جهان تا یك سال پیش در ملل متحد عضویت نداشت و بهمین قسم در سائر موضوعات بین المللی نمایندهٔ آن حاضر نبود، این مثال درحصه بعض کشور های دیگر این قاره نیز وجود

داشته است اما خوشبختانه این مشکل نزدیك به پایان است واکنون کشور های جهان باهم نزدیك شده میروند. اکنون جمهوریت مردم چین در ملل متحد و موسسات مربوط آن

شامل است و در جلسات ایکافی که قرار بود روز ۲۲ حمل در توکیو برای یك هفته آغاز گردد سهم میگیرد.

توجه به کشور های پیشرفته صنعتی به منفعت خود و طرفداران شان تا حال مشکل دیگری است که بصورت مستقیم و غیر مستقیم در توسعه همکاریهای اقتصادی بین کشور های آسیایی اثر داشته است زیرا این کشور ها اکثر در بارهٔ مسایل مهم اقتصادی جهان بدون مشوره با کشور های رو به انکشاف و فقیر تصمیم میگیرند و به تشکیل بازار های تجارتی می پردازند و تعرفه های گمرکی و محدودیت ها

براموال وارداتی وضع می نمایند. چنانچه بازار مشترك اروپای غربی و مشابه آن به مشکلاتی برای کشور های روبه انکشاف از جمله ملل آسیایی ایجاد نموده است که ایجاب همکاری مشترك دو جانب را در

توسعه همکاریها می نماید. چنانچه کشور های صنعتی غربی و جاپان در سه ماه گذشته دوبار در باره تنظیم قیمت اسعار شان در نتیجه بحران پولی جهان تصمیم گرفتند بدون آنکه کوچکترین التفاتی بمشکلات مالی و پولی ملل فقیر و روبه انکشاف بنمایند.

یك سلسله مسایل دیگر نیزوجود دارد که مانع توسعه همکاری ها بین ملل آسیایی میگردد اما با داشتن یك احساس همدردانه وعاری از غرض همه مشکلات می تواند از بین رود وزمینه برای انکشاف آنهایی که دارای منابع زیاد برای پیشرفت خود میباشند مساعد گردد.

اکنون توقع این است که جلسه جاری کمیسیون اقتصادی برای آسیا وشرق دور در توکیو قدمهای اساسی درین راه بر دارد و خصوصا حضور نمایندگان جاپان بحیث یك کشور پیشرفته صنعتی و جمهوریت

مردم چین بحیث یك کشور پر نفوس ودارای تجارب وسیع در ساحات اقتصادی درین موفقیت ها سهم مؤثر داشته باشد و ملل آسیایی میتوانند بارفع همه موانع ومشکلات خصوصا تکلیف کشور های محاط

بخشکه تصامیم ثمر بخشی بگیرند و زمینه را برای انکشاف سریع ملل آسیایی مساعد سازند.

بنا غلی فضل گفت :آنگاه که‌سه مرحله نامگذاری توحیدوانسجام یافت تمام زوا یای شهر کابل روشن میشود

مصاحبه از م

عکاسی ازمسعود شمس فو توراپور تر مجله

شهر کابل بصورت عموم بر سه حوزهٔ طبیعی تقسیم میشود که...

ازیکطرف حجوم انبوهی از مردم ولایات کشور به اسم ورسم‌مختلف بصوب کابل این شهر بزرگ وبا عظمت تاریخی روز بروز روبه تزاید است واز جانبی هم انکشا فات عمرانی هر لحظه شکل و قواره دیگری به‌آن میدهد ،واما معلو م نبود که این همه عمارات در کجا اعمار گردیده ، واقع کدام کارته، درجوار کدام سرك و پهلوی جاده نمبر چند ؟

که مخصو صا این گم نامی هم باعث سر گردانی مردم تازه وارد ولایت بشهرکابل را فراهم‌میساخت وهم‌برای آنعده ازخارجیهایی که نو بکابل وارد میگردیدند مشکل بود که بزودی هوتل مورد نظر شانرا

پیدا کنندو یازودتر بمنزل مقصود منتهی شوند .

اماحالا، حالا دیگر این همه مشکلات از بین میرود، وباید به یقین گفت که دیگر اینهمه سر گردانی ها از جلو مسافرین تازه وارد شهر کابل برداشته میشود، واز طرفی هم نامهای مردان بزرگ تاریخ کشور ماکه بالای حصص مختلف شهر کابل گذاشته میشود دوباره زنده میگردد .

اگر چه قبلاهم گوشه و کنارشهر مانا مهایی داشت که بعضاازطرف مقامات مسؤول طی چند سال ا خیر گذاشته شده بودو برخی هم‌بصورت اصطلاحی ازطرف مردمان‌مانامگذ اری گردیده بودکه به یقین‌این‌نامگذاری (شکل پیشتر رامیگویم) در معر فی بهتر شهر کابل کافی نبود .

اما اکنون بنار والی کابل‌درقبال یك سلسله تپ وتلا شهای‌متنوعش درموارد مختلف مبنی بر فرا هم آوری تسهیلات بیشتر برای مر دم مقدمات این رانیزچیده و سعی‌کرده تاقسمتی از مراحل‌برنامه‌نا مگذاری حوزه های شهر کابل را بپایان رسانده وعنقریب تمام مراحل آنرا طی کرده به اتمامش برساند. ما بمنظور اینکه مردم خودرا پیش از پیش به‌نا مهای جدید حوزه های شهری خود آشناساخته باشیم با بناغلی دوست محمد (فضل)بناروال سر پر ست‌کابل مصاحبه ای بعمل آوردیم که طی آن برای همشهریان خود معلو مات مفصلی تقدیم‌خواهیم کردو آرزو ست تا این مطلب رابه شکلی به نشر بر سانیم تا فردا منحیث یك رهنما نیز بدستر س مردم ما قرار داشته باشد .

بناغلی دو ست محمد فضل در برابر سوال نماینده ژو ندون‌گفت: نامگذاری حوزه ها ونمبر با لا ی جاده هادر سه مر حله انجام‌مییابد، مرحلهٔ اول تثبیت نام ونمبر بالای کارته هاو جاده‌ها،مرحله دوم‌تثبیت نقشه های شهری و سا ختن‌لوایح ومر حله سوم نصب و تعین لوایح ونمره ها .

بناغلی فضل افزود :

آنگاه که‌این سه مرحله تو حید وانسجام یافت تمام زوا یای شهر کابل روشن گردیده ودیگر همه خواهد توا نست تا منطقه مطلوب خودرا به آسانی در یابد .

بناروال کابل توضیح کرد :

شهر کابل بصورت عموم به‌سه قسمت طبیعی تقسیم میشود که بنامهای کابل اول کابل دوم و کابل سوم یاد میشود .

کابل اول از حوزه یك شروع‌وبه ۱۹۹ ـ ختم میشود که تا حال ۲۳ حوزه درین قسمت انکشاف نموده است .

همچنان کابل دوم از ۲۰۰شروع وتا۲۹۹ ختم میشود یعنی همینکه باعدد (۲) ۲۰۰ قسمت دوم آغاز میگردد خود بخود واضح میسازدکه درقسمت کابل دوم حرف میزنیم‌ـ وتا اکنون ۲۵ حوزه در کابل دو م انکشاف یافته‌که همچنان طی‌دوقرن اخیر گنجایش انکشاف آن تاعدد ۲۹۹ مو جود است .

به‌همین ترتیب در قسمت کابل سوم که ازعدد (۳)و ۳۰۰ آغاز میشود تاحال ۱۹ حوزه در آن انکشاف نموده همچنان نسل ها ی آینده میتوانند تادو قرن دیگرحوزه های خود را نامگذاری نمایند.

بناغلی فضل در جواب یك‌سوال دیگر نماینده ژ وندون گفت :

نواحی شهر کابل درقبا ل وسعت تشکیلات فعلی ا ز د ه ناحیه به چهارده‌ناحیه ار تقاءنموده

بناغلی فضل علاوه کرد:

حالا نواحی شهر کابل رابه این ترتیب تقسیمات نمودیم، میگذ اریم تایکسال دیگر که به پختگی خود برسد فعلا تمام نواحی‌شهر مستقیما بابنار والی در تماس هستندو اما تایکسال دیگر هر کابل تحت تاثیر یك آمریت قرار خواهد گرفت .

همچنان بناغلی فضل بنا روال سرپرست کابل دربرابر این سوال که آیا٤ ناحیه جدید کدام حصص شهررا احتوا میکند گفت :

درنظر است تا قسمتهای‌نادرشاه مینه، خیر خانه مینه‌و سیدنورمحمد شاه مینه در چو کات نواحی۱۲ـ سیزده، چهارده گنجانیده شودواما این‌پروژه‌هارا تاکنون بنار وا لی ازریاست شهر سازی و خانه‌سازی تسلیم نشده است .

وی توضیح کرد :

فعلاهر کدام این پروژه ها دارای یك‌آمریت هستند که بعد از مراحل تسلیمی‌آن‌هر آمریت‌پروژه‌بمدیریت های ناحیه تبدیل خواهد شد.

ژوندون

ن نامگزاری میشود

نامهای مردان بزرگ تاریخ کشور ما نیز بانام گذاری شهر کابل زنده میکردد

اینك طی جدول مخصوصیکه بناروالی بما سپرده نواحی و حوزه های مربوطهٔ آنرا باحدودعربعهٔ آن بهخوانندگان محترم معرفی مینمائیم :

۱ـ ناحیه اول

الف:ـ حوزه ها

	حالیه	سابقه
شاهی مینه	۱۰۱	...
استقلال مینه	۱۰۲	...
اکبر خان مینه	۱۰۳	۱۰۸
ولی مینه	۱۰۴	۱۰۹
مهرو مینه	۱۰۵	۱۱۵
انصاری مینه	۱۰۶	۱۱۶

ب:ـ حدود

سمت شمال : ننگر هار واپ.

سمت شرق : یك حصه ننگرهارواپ خو شحال خان واپ ودر یای کابل .

سمت جنوب: ضیاء واپ نادر پشتون واپ. البرونی واپ. در یای کابل .

سمت غرب: شیر علی خان واپ. شیر پور واپ. واستالف واپ .

۲ـ ناحیه دوم

الف :ـ حوزه ها

شیر پور مینه	۱۰۷	...
احمد شاه مینه	۱۰۸	۱۰۶
شهرارا مینه	۱۰۹	۱۱۲
زرغونه مینه	۱۱۰	۱۱۳
روشان مینه	۱۱۱	۱۱٤
پروان مینه	۱۱۲	۱۱۷
تیمنی مینه	۱۱۳	۱۱۹

ب:ـ حدود

سمت شمال : ننگر هار واپ. یکحصه هوتك واپ .

سمت شر ق: استالف واپ. شیرپور واپ. یکحصه روغتیا واپ شیر علی خان واپ .

سمت جنوب: نادر پشتون واپ. ضیاء واپ.شهرا راواپ. ملالیواپ.

سمت غرب: با میان واپ .

۳ـ ناحیه سوم

الف:ـ حوزه ها

ضیاء مینه	۱۱٤	۱۰۳
پښتو نستان واپ	۱۱۵	۱۰٤
اسمایی مینه	۱۱٦	۱۱۰
کنشکاء مینه	۱۱۷	۱۰۵
اریانا مینه	۱۱۸	۱۱۱
باغ بالا مینه	۱۱۹	۱۲۰

ب: حدود .

سمت شمال: ضیاء واپ.شهرارا واپ. ملالی واپ. بامیان واپ .

سمت شرق: نادر پښتون واپ.

سمت جنوب: البرو نی واپ(در یای کابل) .

سمت غرب: کوه اسمایی. کوهسرحد شرقی پلتخنیك .

٤ـ ناحیه چارم

الف :ـ حوزهها	حالیه	سابقه
جمال مینه	۲۰۱	...
بریکوت	۳۰۲	...
شاه رخمینه	۳۰٤	۳۰۸
شیر شاه مینه	۳۰۳	...
بابر مینه	۳۰۵	۳۰۷

ب:ـ حدود .

سمت شمال: کوه اسمایی وکوهی علی آباد .

سمت شرق: پل هار تنویکحصه

سمت جنوب : شاه رخ واپ. شیر شاه واپ. وبیدل واپ .

سمت غرب: جمال واپ. بستیواپ .

٥ـ ناحیه پنجم

الف:ـ حوزهها

غوری مینه	۳۰٦	۳۰٤
میرویس مینه	۳۰۷	۳۰۵
سوری مینه	۳۰۸	۳۰٦
صفاری مینه	۳۰۹	۳۱۳
خوشحال خانمینه	۳۱۰	۳۱٤
سامانی مینه	۳۱۱	۳۱۵

بقیه در صفحه ٦۰

بناروال سر پرست هنگامیکه بروی نقشهٔ نا مگذاری جدید شهر کابل را به نما یندهٔ ژوندون نشانمیدهد

شخصی نزد پلیس متهم

می گوید

درحرفه‌ام پخته نشده بودم ورنه دستگر نیمشدم

برای دستگیری بازمحمد پلانی طرح کردیم ویکی از پلیسان خودرا بلباس محلی ترکستانی ملبس نموده، خورجینی برایش پیدا کرده و ترتیب کاررا باوفهما ندیم تادست بکارشود

بناغلی محمد ابراهیم اتمر مامورپلیس پشتو نستا ن

عاشور سا تمن می گوید :

بازمحمدازمن پرسیدبرادرت‌عزیزنام ندارد گفتم بلی تواز گجانامش رامی‌دانی خندهٔ کرد وگفت من ازچهره‌ات‌شناختم که برادرت عزیز نام دارد

باز محمد چگونه بدام پلیس می افتد ؟درین‌موردبناغلی محمدابراهیم اتمر مامور پولیس‌پښتونستان می‌گوید: روز ۱۳ حمل اطلاع گرفتیم که یکتعداد فریب کاران پیدا شده که‌با چال های مخصو ص مردم تازه وارد در شهر را فریب داده پول ودارایی آنها می‌ربایند. باین‌ترتیب که‌بسته هاویابکس‌های‌کاغذ بشکل نوت نزد شان بوده‌وهمینکه شخص رازیر نظر کردند اورا تعقیب‌نموده درلحظه که از پهلوی شان عبورمی کنند بسته ویابکس را که بین آن چند پارچه کاغذ بشکل نوت‌جاه داده شده‌در پیشرویش بقسمی که اوفکر میکند ازجیبش افتاده رها می کنند .این شخصی نو وارد واطرافی بفکر اینکه بستهٔ نوت را ازروی سرك یافته فورا آنرا برداشته بجیبش پنهان می کندو طبیعی است هیجانی هم باو دست می دهد. در همین اثنا رفیق دیگرفریب‌کارآمده و بهٔ بهانهٔ اینکه بکس چر می‌او یا بسته پو لهایش مفقود شده وا ین شخص یافته است اورا محکم‌گرفته وبه تلاشی جیب هایش می پردازد.

ودر اثنای تلاشی باتر دستی وزرنگی خاصی پو لهای شخص را ازجیبش کشیده واگر پو لهایش‌در بین دستمال بسته باشد فورا آنرا ازبین آن‌کشیده‌وکاغذهای راکه‌برای همین منظورنزدخوددارددربین همان دستمال و یا بکس جیبی گذاشته برایش مسترد می کندشخص‌مسافر که‌بیك حالت‌هیجانی‌قرار دارد‌بدون اینکهٔ ملتفت شود ، بکس‌یابستهٔ را بجیب گذاشته وفریب کارکه‌کارش راانجام نموده با بهانه‌های مختلف

بالباس محلی وخور جین در گوشه نشستم

ازبازمحمدخواهش کردم که‌چون تازه‌بکابل آمده‌ام وشهر رابلد نیستم چه‌می‌شودیکبار مراشهر ببری که‌شهرزیبای کابل راتماشا کنم

بازمحمد ساکن‌تاشقر غان که‌نزد پلیس کابل‌متهم‌به‌فریب کاری‌است گفت: یك هفته قبل دودانه گلیم را برای فروش بکابل آورده بودم ودر یکی‌ازآپار تمان های شهر اتاقی را بکرایه گرفتم تاچند روزی از کابل دیدن کنم تصادفا با یکنفر مشهور به«مامور» که‌آنهم در همان‌آپار تمان سکونت داشت آشنا شدم‌وآشنا یی مابر فاقت کشید چندروزی باوی‌در یك اتاق زندگی می کردم وپسانتر اتاقم را جدا سا ختم .

«مامور» که‌دوست صمیمی‌ام‌شده بود روزی مرا از حرفه‌اش با خبر ساخت ورا های این فن رابمن آموخت ومرا باین عمل تشویق‌نمود دراولین مر تبه ای‌که میخوا ستم ازین راه لقمه نانی بدست آرم‌بدام افتادم زیرا هنوز پخته نشده بودم واگر پخته می شدم دستگیر نمی شدم .

...م به‌فریب کاری است

«درحرفه‌ام پخته‌نشده بودم‌ورنه...»

ازنزدش فرار می کندوقتی چندقدم بعدتر شخص مسافر دست بجیب می‌کند می بیند که عوض پو لهایش فقط چند دانه‌کاغذ عادی است که‌به دستمال پیچ شده‌ویا در بکس‌جیبی اش جاداده شده واز پول اثری‌دران نیست وآنو قتی‌است که کار ازکار رفته وچاره هم ندارد .

وی گفت چون مابا این نوع‌فریب کار ها مکرر تصادف کرده ایم ازان سبب برای‌دستگیری‌باز محمدپلانی طرح کردیم ویکی از پلیسان خودرا به‌لباس محلی‌ترکستانی ملبس‌نموده

پولهایت رابه «نیفه‌تنبا نت» بزن‌که تلاشی می کنند

خور جینی برایش پیدا کردیم وترتیب کار راباوفهماندیم تادست بکار شود وفریب کاران رادستگیر نماید ویکی از پلیسان دیگر را نیز موظف سا ختیم تااوضاع رامراقبت نموده ونگذاردوفریب کار فرارکند. اواینك جریان را اززبان خود پلیس تعقیب کننده بشنوید : این پلیس عاشور نام دارد ویکی از پلیسان ساتمن ماموریت پلیس پشتونستان است وی جر یان قضیه را اینطور قصه می کند .

درائر هدایت ما مورم لباس‌رسمی ام‌را تبدیل نموده و لباس محلی تر کستانی و چپن رلنگی پو شیدم یك خور جین راکه بین‌آن بعضی لباس هاو غیره را انداخته بودم بشانه انداخته در محلی که بمن هدایت داده شده بود رفتم ودر گوشه نشستم رفیق دیگرم از دور مراقب اوضاع بود. بعد از لحظه شخصی بطرفم آمده بعداز جور پرسانی از من پرسید ازکجا آمده‌ای وچه کار داری من برایش گفتم از قطغن آمده ام برادرم عسکر است

آورده ای گفتم چار هزار افغانی ولباس. این شخص همان (مامور) بود که اصل نامش معلوم نیست مامور که مطمئن وخو شحال بو د لقمه چربی را یافته هر لحظه مرا باصمیمت ود لسوزی خاصی‌دلداری می‌داد که حتمابرادرم‌رابه‌هر جاییکه باشد پیدا می‌کند درین اثناشخصی دیگری که همین باز محمد است از پهلوی ما عبور نموده‌ودرهمین‌اثنا دیدم‌که بستهٔ از جیبش بزمین افتاد مامور فورا بسته رابر داشته بمن نشان داده گفت اینه برادر خداماو

ومن آدر سش‌رانمی‌دانم و قتی‌گفتم ازقطغن آمده ام متو جه شدم که شخص سوال کننده خیلی بمن علاقمند شدپرسیدمیخوا هی‌برادرت راببینی پول وخر چی برایش‌آورده ای؟ گفتم بلی دیدم بیشتر با من ازدر صمیمیت شروع بسخن ز دن نموده از من سوال کرد برادرت چه نام دارد ودر کجاعسکر است من‌نام برادرم را برایش گفتم اما نگفتم درکجا عسکر است باز باعلاقمندی خاصی پرسید چقدر پول برایش

ترا داد پول رابین خود تقسیم می کنیم ویك حصه برای برادرت که عسکر است نیز جدا می‌کنیم .

عاشور می‌گوید: «مامور» که سخت بالای چار هزار افغانی جیبم سرخ آمده بود ازمن دعوت کرد تابهمرایی اوروان شوم که برادرم راپیداکند. اوهر دقیقه مرا خاطر جمعی وو عده همکاری می داد. من برایش گفتم‌که من چون بایك وطن دارم در همین جاه وعده داده ام مجبورم منتظرش باشم و چون می دانستم که‌بهیچ

بقیه در صفحه ۵۸

این بسته هارا «مامور» برا یم‌داده بود.

«رازقی» نړیوال

دوهمه برخه

کاوندی

ـ کاکا! ته‌خودلته وګوره دیونس سره یوځای ناجوړان ټول ستا زامن اود وروڼو غوندی دی، موږ ته‌ښایی چه‌په دی ټولو خپه شوو اود شفا موندلو دعایی وکړو .

دری واړه له روغتون څخه راروان شوداچه نژدی برخه کی ټکسی نه‌و نوتر عمومی سرکه پوری یوڅه لاره وه .... موږ په داسی حال کی چه چوپ را روان وو .عمومی سرك ته راورسیدلو مخکی تردی چه‌په موټر کی سپاره شو. ضیا دخسر څخه رابیله شوه‌اوهمدومره یی‌راته‌وویل:

ـ هغه دښو اخلاقو خاونده نه‌ده زه‌یی ستا دپاره مناسبه نه‌ګنم .

مونږ موټر ته وختلو خوتر کوره پوری ددوی سره مشغول وم چه : خومره ښکلی ښځه ده ... په داسی بحرانی حال‌کی هم زما دزړه دپاره خبری کوی کنه‌ددی فکر نورمال‌وای نوولی یی راته داخبره هغه وخت‌نه کوله چه له کوره روغتون ته را روانیدلو... هوکی هغه وخت داپه خپل حال کی‌نه‌وه .

دشپی ۱۲ بجی وی چه کورته راورسیدلو ددی دکوټی په دروازه کی موسره شپه په‌خیر وویل اود یونس دشفا دعامو وکړه

• • •

ټوله شپه می خوب ونه‌کړای‌شو اوهره شیبه راته دیونس په سړو وینو ککړ صورت اوتکه شنه‌خیره ترسترګو کیدله‌اوزه‌یی روحی‌کراری اوخوب ته نه‌پریښودم چه ویده شم ماته هماغه بستره چه یونس په کی شین صورت تړلی پروتؤ یوه خوا ورته دده څوانه ښځه سری سترګی ولاړه‌وه‌اوبل پلو ورته دده هر دم شهید سپین ږیری پلار لکه مړی ولاړؤ اوبالاخره خواوشاورته دد ه په‌خیر ژوبل ناجوړان پراته وو، زګروی یی کول او حیران هیران یی کتل... نه پوهیږم چه‌څه وخت‌خوب و ړ ی و م چه سهار په ډیرنارامی راویښ شوم‌هوکی دپوره کسالت اوروحی ګډوډی احساس‌می کاوه .

سهار زما لومړنی پروګرام داؤ چه دیونس له‌حاله په روغتون کی څان خبر کړم. دریشی می‌واغوستله اود روغتون په لور له‌کوره ووتلم.. کله چه‌دروغتون انګړته ورسید لم ضیامی په مخه راغله... څکه‌داترما دمخه روغتون ته تللی وه. دهغی‌څخه می دیونس د احوال پوښتنه وکړه دی داوږد او سیلی سره همدومره وویل :

ـ هماغه شانته دی .

که رښتیا ووایم په دی غریبی‌می بیخی زیات زړه وسو، خومابه ددی په‌حق کی‌څه‌کړی‌وای څکه زمادوسه پوره نه‌وه چه یونس له‌دغه هلاکته اودا له‌دی فلاکته خلاصه کړم ....

یونسس ته‌ورغلم .... هغه‌په‌هماغه بیګانی حال پروتؤ هیڅ ښه‌والی‌یی نه‌ؤ پیداکړی. دده نظافت ته‌مربوطو کسانو دومره پاملرنه نه‌وه کړی... داچه دده اودده دخوا وشا ناروغانو په لیدلو راته د پریشانی احساس پیداکیده... نومی ونه کړای شوچه په روغتون کی ډیرڅنډ وکړم..... له روغتون څخه راستون شوم .... دڅه‌کار ددرلودلو له‌کبله دیوه ملګری کره‌چه دښار په‌یوه‌لیری ګوښه‌کی‌یی کورؤ ولاړم هغه هم چیرته تللی‌ؤ.. نوځکه ډیر زربیرته خپل کورته راستون شوم... زما ارام په‌یوځای نه‌کیده روحا ډیر ستومانه‌وم... په کورکی هم ناستی ولاړی مزه نه راکوله .... دکوټی کونجونه به‌می ګامول کله‌به‌می رادیو کی‌ستیشنونه لټول اوکله به‌می په کتابونو څان بوختاوه ... دچایو پیاله می‌نه کیښودله ....څینی‌وخت‌به‌می‌غوښت چه‌په بستره‌کی پریوزم اواستراحت وکړم... زه‌لاپه دی مالیخولیا اخته وم‌چه ضیا می سرته ودریدله ..... داراته دبیګانی شپی راهسی ډیره ګرانه شوی‌وه ... نه دهوس له‌کبله ددی بیوزلی او کمبختی له‌کبله که نه‌پوهیږم دبیګانی شپی روغتون ته دتګ په لاره کی. دی څنګه زما په زړه‌کی ځای نیولی‌و...؟

دیونس په باب می دده په‌مخکی خپل خپګان ښکاره کاوه خوددی جرئت می‌نه‌شو کولی چه د خپل غوښتن لیك په باره کی څنی‌پوښتنه وکړم چه تیره ورځ یی را سر ه وعده کړی‌وه .

دی‌راته ویلی‌ؤوچه بیګاه‌ته په‌دغه موضوع کی درسره مفصله وګړیږم، کاشکی دغه مفصلی خبر ی خومود خوشحالی په فضاکی اوریدلی وای.. همدا پوښتنه زما په‌زړه کی‌ګرزیدله راګرزیدله چه هغی راته وویل :

ـ ستا لیك می هغی ته ورکړ او په‌خواب کی راته‌وویل (چه نن‌چیرته روانه‌یم سباته می پوښتنه وکړه!) کاشکی دغه سبا خوهم راغلی وای. ماورته په پوره تاسف سره وویل:

ـ خومره به ښه وای چه زمادغه خوشالی دومره زر په‌دی خپګان‌نه وای اوښتلی

دخبرو په‌ترڅ‌کی‌ضیا په‌مایوسانه لهجه زیاته کړه :

ـ لکه چه‌ماته ښکاره ده هغه دښو اخلاقو خاونده نه‌ده اوزه یی ستا دپاره لازمه نه‌ګنم ... داهغه خبره‌وه چه‌د یونس دناروغی په لومړی شپه څه وخت چه له روغتون نه راستانه شوو ضیاراته دسرك په‌سر راپاده کړی‌وه .....

داراسره ترډیره‌پوری مشغولیدله اوزه‌یی لاڅان ته نژدی کولم څکه د یوی خوایی‌زما غوښتنلیك هغی‌پیغلی ته سپارلی‌ؤ اود بلی خوایی دغم په وخت کی زما دخوشالی په خاطر خبری کولی چه‌په دغه فرصت کی یی هیڅ مناسبت نه درلود چای اویو څه انګور ورته چا راوړل... خودی ډیر کم‌هغه وخوړل ... و ضعه یی دتاسف وړوه... ددی ماتم سره سره‌یی بیا هم په زخمی زړه زما د خوشالولو هڅه کوله رښتیا چه‌ډیره ګلالی ښځه وه .

کله چه له‌وره وتله راته یی وویل :

ـ زه په‌د ی با ره کی تا سر ه پوره مرسته وکړم‌که وشی‌یوه ښکلی اولایقه ښځه دی په برخه‌شی .

• • •

دشپی په ډوډی دیو ه ګرا ن میلمه سره ناست وم دویمه مړی می لاپه خواه کړی نه‌وه چه چاغږ کړ: یونس مړشو! دی ترخی چغی زماپه صورت‌یوډیر دروند تاثیر وکړ . مړی می له‌لاسه واچوله... وراره می هم راته چغی کړی .

ـ لالا ..!

له میلمه می اجازه واخستله، لاسونه‌می پریمنځل.. دلالا دغږسره می وراره هم دروازی‌ته‌ستون شوی‌ؤ زه‌هم دهغی‌پسی دضیا کوټی‌ته‌ورغلم ګورم چه‌ضیا دوچ لرګی غوندی بی هوښه او بیحرکته غزیدلی‌ده ..... اصف کاکا اودیوه ګاونډی ښځه د هغی سرته حیران ناست دی داوخت ضیا بیخی مړی ته ورته وه .... .. په داسی حال‌کی چه‌د ضیا په‌لیدلو زښته زیات خپه شوم او دواره‌دیوه غریب انسان دمړینی تراژیدی راته نیغه سترګو ته ودریدله ددی سرته نه ډاکتر ناستؤ او نه بل‌خواخوږی یونس هم دمرګ په بسترکی پروت ؤ،واړه ماشومان‌یی په‌مخکه پراته و چغی یی وهلی موری مورجانی !

کله اوریدلی شوی دخسرو ار او خو ددوی مورجانی دهغوی دغه‌چغی پاریی ختاشوی‌ؤ... (تاسی کولای شی چه دیوه غریب په کور دغه تراژیدی هم څانته مجسمه کړی) د اصف‌کاکا لاسونه او پښی یوی مسلسلی لړزا اخستلی‌وو، هیڅ یی له‌وسی پوره نه‌ؤ، دی‌هم‌په ژوندینی مړؤ، هلته دورسیدلو سره می دهغه څخه دکیفیت پوښتنه وکړه .

ده په داسی حال کی چه لړزیده په وارخطا لهجه یی وویل :

ـ ضیا له روغتونه همدا اوس راغلی اوویل یی چه (یونس خبری تری نیمګړی پاتی شوی زه پوه شوم چه ضیا ضعف کړیدی، دواره می ورته لاس او پښی په سړو اوبو ورپریمنځلی دلته نوماته څان بیخی دده ورور ښکاریده سره ددی چه‌دا ډیره ښکلی معلومیدله بیاهم په‌ماکی دشهوانی غریزی هیڅ احساس نه‌ؤ پاتی تکی سری شونډی، سپین غاښونه، پرمخ یی درنوخولو څاڅکو ښکلیتوب زیات‌کړی‌ؤ ویښتان‌یی پر مخ ترمی‌ترمی‌خپاره شوی‌وو،لاسونه یی ډیر ساړه اوبی حر کته‌ؤ سپینه غاړه او سینه یی هم په خوشبو یو

خولو لامده وو.

دلته ماته ددی ښکلا دومره نه مجسمه کیدلهٔ بلکهٔ ددی صمیمیت ، اوزړه ورانی را ته دیونس دتیری ورځی لیدنه تر سترګو کوله .....

دلته دابی هوښه زما په وړاندی نه‌وه پرته بلکه مافکر کاوه دایونس دی چه‌په خپلو وینو کی ککړ پروت دی پداسی حال‌کی چه‌دغریب یونس څیره زما ترسترګو کیدله ماهیڅ‌نه شو کولای چه ددی دزړه وړونکی په‌باره کی‌فکر وکړم اوددی د ښکلو اندامو نوله‌لیدلوڅخهٔ خوندواخلم‌اوکهٔ څه به‌می په زړه کی تیرهم شول نودواره به دیونس معصوم هویت زه تهدید کړی وم هوکی په داسی یوه غمجنه موقع کی دضیا له‌ښکلا نه‌خوند اخستل ماتهٔ تر ګناه څخهٔ کم‌نه‌ؤ .

ضیا می دهغی په دو شکچه سمه کړه بالښت می ورته دسر دلاندی کیښود ، په سینه می ورته لوند دسمال واچوو اود لیمو شربت چه زما په ښوونه می وراره تیار کړی‌ؤ دهغی په خوله کی یوه یوه کاچوغه اچاوه، څوشیبی وروسته دی ساه واخستله او پوه شوم چه زماتدبیر موثر واقع شویدی، بیامی دشربت ټول ګیلاس دهغی په خوله کی ور واړوو اولاسونه می ورتهٔ و مښل نویی سترګی وغړولی اوخپل ځان‌یی چه‌وه ګړی دمخهٔ یوازی و، زموږ پهٔ منځ کی ولیده چه ګرد چاپیر ورځنی ناست‌وو دشربت وروستی څاڅکی می دهغی‌په خوله‌کی تویی کړ،ترڅو چه یی بیخی سترګی و غړ ولی اصف کاکا چه تردغه وخته پوره حیران ولاړؤ دایی په‌غیږه‌کی ونیوله اوپه چپرکت‌کی‌یی‌واچولهٔ، بړستن‌یی پری واچوله اوځینی‌خلک ور ځنی رخصت شو ل.

نه پوهیږم چه ددی په زړه کی بیاڅه تیر شو چه ددویم ضعف‌سبب یی‌شو، داپلا بیامو سړی اوبه دهغی په‌پښو واچولی اودکوټی بندی‌کړ‌کی موورته بیرته‌کړی، دهوادښه جریان په واسطه څه ارامه اوښه شوه .

• • •

سهار چی خپلی وظیفی ته تلم د ضیا کوټی ته ورغلم او اصف کاکا ته می ورغږ کړ .

ـضیا اوس څنګه ده ؟

ـپرته ده.

ورننو تلم ګورم چه بی هو ښهٔ غزیدلی‌ده تش کالبوت ښکاریده خو ضعف نه‌ده، زما دپښوپه کښهارونه خزیدله... خسریی ورغږ کړ چه زه ولاړیم، ضیا اړخ بدل کړ، سترګی‌یی راواړولی اوپه شونډو یی ترخه‌خندا خپ رهشوه په‌اشاره یی را تهٔ ستړ ی مشی راکړل، مایی هم دسر په خوځولو مننه وکړه او ورته ومی ویل :

خورکی ضیا! زه در ځنی کلکه غوښتنه کوم چه نور ځان هلاکت ته ورنه کړی، تاته‌ښایی چه‌دیونس دژوبلتیا اوتاروغی دادروند باردخپل سپین ږیری خسر په اوږو یوازی پری نږدی ښه داده، چه تاهغه ته دلداری‌ورکولای، دیونس دماشومانو غمخواره ته‌و اوسی نه‌دا چه ته‌هم ځان دهغه سره سمه کړی اوکه زما په خوښه دی کارونه‌کړ نوزه به درځنی جدا خپه شم او چه ورځنی رخصتیدلم ددی په ښکلو سترګوکی می دهغی تصویر ولید چه راته ویل‌یی :

ـ بی یونسه زما ژوند کومه معنا نه‌لری .

ټوله ورځ می‌پهٔ یوعالم خیا ل کی تیره کړه کله به راته دیونس ژوبله څیره رادمخه شوه اوکلهٔ بهٔ راته په روغتون کی دنورو ناروغانو بی نوره سترګی... او بیا کله به دضیا بی هوښی رایاده شوه... او ورسره داصف کاکا سپیره او بی وسی څیره را په‌زړه شوه .... هوکی دیونس دواړه بیوزلی بچیان خوزما څخه هډو هیریدای نه شول .

ټوله ورځ بی له څو واره هیڅ له شعبی څخه باندی ونه وتلم اوپه کتاب لوستلو می تیر کړه، تادی می‌وه چه زر کورته ورسیږم اود یونس له حاله خبر شم ځکه ډاکتر ٤٨ ګړی وروسته دده نتیجهٔ ښودلی‌وه ...

کله چه‌کورته ورسیدلم، په‌پوړیو چه‌ختلم نود ضیا دکوټی مخی ته د ډیرو خلکو په راغونډیدلو سره‌یوڅه وارخطاشوم، سلام‌می‌وکړاو دیونس دآمر سره چه ماهم پیژانده او هلته ولاؤ ستړی مه‌شی وکړه، نور په ځان پوه نه شوم... دیونس مړینه می بیخی له‌یادو وتلی‌وه اصف کاکا رادمخه شو.... زما چه دیونس په مرګ باور نه راته نومی دهغه دحال پوښتنه وکړه، په داسی حال کی‌چه دهغه اواز ډډشوی ووی ویل:

ـ هغه می خپل اصلی وطن ته ورسولو دلته نوپه ځان پوهیدلم چه یونس خومړدی سترګی را باندی راپټی اواواز می ډډشو، داصف‌کاکا دسرو سترګو اوسپیره مخ په لیدلو راځنی لاره ورکه شوه په ځان نه پوهیدلم له‌خوده وتلی وم حتی کله چه کورته لاړم دچاپه ستړی مه‌شی هم نه پوهیدلم .

دلاس بکس می کیښود او ډیرزر دخلکو دټولنی سره یوځای شوم،تر ډیره پوری بی‌دمه ولاړوم، هرڅوك غلی ولاړوو... ترڅو چه‌ځینو خلکو په تللو شروع وکړه... هر څوك لاړل ...

زه او اصف کاکا پاتی شو مابه هغه ته څه ډاډ ورکړی وای ځکه‌هغه زما په‌زړه قوی معلومیده .

ددوی کره دیونس یوڅو خپلوانی ښځی پاتی‌وی، دلته په کورو کی دا رواج نه‌ؤ چه دهمدردی په توګه د مړی کورنی ته ډوډی وکړی خو ما دکلیو درواج‌له‌مخی ضیا راوغوښتله او ورته ومی‌ویل چه‌د میلمنو دډوډی څخه بیغمه اوسه .

دضیاپهٔ‌کوټه‌کی ټوله شپهٔ پهٔ ژړا وه اودضیا اواز تر ټولو ښه پیژا ند کیده ..... ټوله شپهٔ‌می ونهٔ‌کړای‌شو چه ویده شم، همدغه‌دیونس دمړینی اوبلتیا تراژیدی‌می له‌سترګوتیریدله همدغه کمبخته ضیا او ځوانه کونډه هماغه دده واړه یتیمان چه دیتیمی په لومړی شپه په کو څه کی ویده پاتی شوی‌وو یونس دډیرو ارمانونو سره مړشو او دضیا ډیر ارمانونه هم دهغه سره یوځای دسپیروخاورو دلاندی شول ...

دضیا دراتلونکی ژوند په باره به می سوچ واهه... دنورو ښځو ویر اود ضیا زما ددی فکر وهلو سلسله کله‌کله راپری کوله ډیره سخته‌شپه ده‌زه‌هم‌پوره‌ویری‌اخستی وم‌اودیونس مړی ډارولم ټوله شپه ویښ وم، څو پوری چه دضیا چغی اوریدل کیدلی ماهم یوه سترګه پټهٔ نشوی کړا ی سهار چه لهٔ‌کټهٔ را پاڅیدلم پهٔ ځا ن باندی می دډیر دروند بار احساس کاوه .

• • •

آیا ضیابه څه وکړی، اصف کاکا هم‌دومره مهربان سړی نه‌دی چه‌ددی په حال ورحمیږی اود یونس غوندی ددی زړه دګل غوندی تازه و ساتی داخبره هله ماته محققه شوه چه د مړی په دویمه شپه دضیا کره‌ورغلم ضیا به‌دیونس په‌مرګ تاسف‌ښکاره کاوه مګر اصف کاکا دومره خپه‌نه بریښیده خپه به څنګه نه‌ؤ چه‌زلمی زوی یی مړؤ خو داچه ضیا غریبه‌یی خپه کوله دابیله خبره وه ...

لنډه داچه‌دغه غریبه، ځوانه‌کونډه زموږ په ګاونډیتوب کی تر ډیره‌پاتی نه‌شوه ... اوکډه یی ډیرزر بار شوله ....

څه وختهٔ دوی ګډه کولهٔ نو ضیا خپل خسر ته وویل :

ـ ښه به‌وی چه له‌ګاونډیانو څخه دتلو اجازه واخلم ،خواصف کاکاددی خواب ډیرزر ورکړ اوددی خبره لاپه خوله‌کی‌وه چه یوه کلکه څپیړه یی ورته په هغه مخ حواله کړه کوم چه دځوانیمرګ یونس په ویر پړسولی ؤ .

وروستی پته چه ددغی غریبی کورنی څخه ماته په لاس راغله هغه دیوه اخبار پرمخ یوڅو لیکی وی‌چه اصف کاکا له‌خوا ښکل کړی شوی وی :

(یونس ښځه او کورنی د ښاغلی آمر صاحب دهمدردی او غمخواری څخه چه دیونس په معالجه اومړینه کی‌یی ښکاره کړیده دزړه له‌کومی تشکر کوی).

پای

گزارشی از سفر هیئت پالنجونی به هند

گفتار نیک کردار نیک در

به‌مقصد آشنایی با جمعیت های خارندوی هندو پاکستان وبازدیداز فعالیت های مسلکی وخد مـــات اجتماعی آنها وباز دید ومشا هد ۀ آثار تاریخی این دو کشور یـــک هیأت چارده عضوپالنجونی بریاست پیغله کامله «راسخ» عضو تعلیمات مسلکی دافغا نستان خارندوی‌تولنه وبر هبری‌پیغله رویدا سر کش‌لیدر پالنجونی با استفاده از رخصتـــی زمستانی به هند وپاکستان مسافرت نمودند .

برای دختران پالندوی افغانی این سفر از نگاه خارندویی خیلی مفید وبا ارزش‌بوده و توانستند معلومات جالبی در راه خا رندوی‌بیاموزندوبر اندوخته های مسلکی شان‌بیفزایند.

همچنان هیئت دختران پا لندوی افغانی جمعیت های‌خا رندوی هندو پاکستان زابه فعالیت های‌خا رندوی افغانی آشناسا خته وتوانستندحلقه دوستی وخوا هری‌خا رندوی جهانی را مستحکمتر سازند .

پیغله رویدا سر کش لیدر گروپ پالنجونی طی مصا حبه از مهمـــان نوازی صمیمانه‌وبی‌آلایش‌وخواهرانه بس کابل رابه قصد پاکستان ترک گفتند ومجرد ورود به پاکستان در خانه خارندوی اقامت نمودند .

رویدا علاوه کرد در شهر هـــا وایالات پا کستان و هند طی بیست

سفارت کبرای افغانی دراسلا م‌آباد به‌افتخار دختران پا لنـــدو ی دعوتی ترتیب داده بو دکه در ضمن آن‌سفیر کبیر داکترعلی‌احمد پـوپل باآنها عکس یادگاری گرفت

خارندو یان پاکستانی و هندی بـا قدر دانی یاد نموده خاطره این‌سفر زافرا موش ناشدنی خواند .

پیغله سرکش گفت هیئت‌پالنجونی که‌با لباس رسمی خارندوی افغانی ملبس بودند دراواخرماه دلوبسواری روز سفر خویش‌باعالمی ازگرمجوشی واحسا سات دختران مواجه شدیم درهمه جا دختران خارندوی‌باحمایل گل وخو ش آمدید مارا بدرقه‌کردند.

لیدر گروپ پالنجونی گفت که‌طی اقامت در پاکستان‌وهند علاوه‌ازآنکه به‌فعالیت های مسلکی خار ندوی‌این دوکشور آشنایی حاصل کردیم‌موقع

کمشنر بین‌المللی دختران‌خارندوی پاکستان هنگام تفویض نشان دولتی به‌پیغله رویدادسرکش لیدرپالنجوی

دختران پالندوی افغانی بانمایندهٔ وزیر معارف هند در هیپی سکو ل

مادنیای

میسر شد تااز پو هنتون پشاور ـ بند برق ورسك ـ بازار قصه خوانی مطابع پشاور وچندین کالج ـ با غ شالامار ـ مینرا مشهو ر لا هـــور موزیم آنجا وهمچنان مسجد شا هی قلعه شاهی بازار مشهور انار کلی هوتل بین المللی لاهور مقبره شا ه جهان ـ زیارت مبارك گنج دهوبعضی مکاتب کلان سالان‌که توسط دختران خارندوی پاکستانی‌تدریس‌میشددیدن نماییم .

پیغله رویدا گـفت در هنـــد طی پنج روز اقامت از مقا مـــا ت تاریخی مانند لعل قلعه ـاند یا گیت مسجد جامع دهلی موزیم نهرومقبره همایون ـ تاج محل آگره مقبره نور جهان ـ جها نگیرو ممتاز وآرامگـاه گاندی نهرو وشا ستری ـ قلعه شاه جهان مقبره خواجه معین‌الدین‌چشتی بازدید کردیم .

پیغله رابعه شاه حسینی محصل صنف سوم پوهنځی اقتصادپیرامون احساسات عجیبی کـــه‌از دیـــد ن تاج محل بوی‌دست داده بود گفت. تاج محل راازروی مطالعه کتاب‌ها می‌شنا ختم وروزی‌که‌آن‌محل تاریخی وبا عظمت را مشاهده کردم احساس عجیبی بمن دست داد که ازیادآوری آن سرورو فرحتی بمن دست‌می‌دهد

پیغله شاه حسینی گفت همچنا ن این سفر در من جرئت تولید نمود چنانچه در شب‌سوم سفر که‌کنسرت وآتن ملی توسط گروپ ما اجرا شد من‌به استعداد آواز خوانی خود پی بردم وبرای اولین باریکی ازخواندن های پشتوراکه‌میرمن مهوش‌سراییده بودخواندم , واز طرف دختـــران خارندوی پا کستان فوق الـــعاده تشویق شدم .

پیغله زهرا ایوب محصل صنف چارم پوهنځی شر عیات که عضویت هیئت را داشت بجواب سوالی کـه آیا در سرحدات بمشکل موا جـــه شدید یاخیر گفت:

باوجو دیکه درسر حد بین هندو پاکستان دو ساعت منتظر ماندیم‌تـا پاسپورت های مابررسی شو دو فورمه هارا خانه پری نمائیم ماموران سرحدی رویه خیلی دو ستا نـــه نمودند .

زهرا ایوب گفت فاصله یك‌و نیم کیلومتر بین سرحد پاکستان و هند گروپ ما بکس‌های شان راخودحمل کردند واز کسیکه دوبکس دا شت دیگران باوی کمك‌می نمودند که‌این عمل سایر مسا فران را متعجـــب ومتحیر ساخته بود. چه‌همه بـکس های خودرا توسط حـمال نقـــل میدادند .

پیغله محبوبه منصوری معلـــم خارندوی بجواب سوالی که یکی از خاطرات خوش سفر خود رابیان‌کند گفت :

خاطره های خوشی که‌از سفرهند وپاکستان دارم زیاد است ولی‌یگانه چیزی راکه ازین سفر تامدت هـــا فراموش نخوا هم کرد رویه‌واحترام متقابل بین خارندو یان این‌دوکشور بامامی باشد بدون آنکه باهم‌معرفت قبلی داشته باشیم .

همچنانی گفتار نیك کردار نیـــك خارندوی را بصورت عملی مشاهده نمودم ومانند یك عنصر واحـــد ومفکوره واحد ناشی از روش های خارندوی رابیاد گذاشتیم .

پیغله پروین جامی محصل صنف چهارم پوهنځی طب ازرویه و پیش آمدنیك دختران خارندوی پاکستانی یاد آوری نموده گفت وقتی ازهنـد بسوی لاهور حرکت کردیم‌ودرخانه خارندوی رسیدیم همه د ختـــرا ن خارندوی پا کستان رامانند فامیلی که‌منتظر یکی از اعضای خانواده‌خود باشند منتظر یافتیم ـ آنها بسترهای خواب مان راباگل پوشانیده بودند.

پیغله راحله کامیار گفت من این خاطره را فراموش نخوا هم کرد که شهامت دختران افغانی راطی ایـن سفر معر فی کردیم .

آواز مشاهده رقص ها و استماع سرود ها در یکی از مکاتب د هلـی ودیدن یك‌نمایشنامه‌که بدعوت‌وزیر معارف هند صورت گرفته بودو یاد آوری کرد .

دختران پالندوی افغانی وخارندو یان پاکستانی‌عکس‌یادگاری گرفتند

هنگامی که‌اولتیماتوم‌فرانسه وبریتانیا به‌ناصر رسید، وی‌باور نمیتوانست کرد که‌صدراعظم‌بریتانیا درنهان بااسراییل بندو بستی داشته‌باشد. ناصر میگفت: «چگونه ایدن میتواندروغ گوید. آیا اپین مردی‌دروغگوست؟»

درین‌زمان یکی ازافسانه هادرخاورمیانه‌این‌بود که‌یك«جنتلمن» بریتانیایی هرگز دروغ‌میگوید.

سیمای جمال عبدالناصر

By Mohammad Heikal

نوشته «محمد حسنین هیکل» — بخش‌هفتم — ترجمه «رز»

این حرکتها برای آن صورت گرفت که حتی درین مرحله نیزکسی درك نمیتوانست کردکه میان بریتا نیا ییان، فرا نسو یا ن واسرا ئیلیان‌در نهان سازش‌موجود باشد. ناصر در باره فرود آمدن نیرو های پرا شوتی اسرائیل‌بردره متلی خو شباور نبود- این بخش برای نیرو های زمینی اسرائیل خیلی دور بود- ومیپنداشت که عملیات مشترك‌امکان نداردو محتمل به‌نظر نمیرسد که ایدن در نهان‌با سرائیل بندو بستی کرده باشد.

رییس جمهور و همکا رانش، علی الرغم اطلا عاتی که به دست میامدو درین اطلا عات به سازشی یقینی بین‌اسرائیل وفرانسه اشاره میشد نظر فوق را داشتند جر یان سرازیر شدن اسلحه به اسرا ئیل فزونی گر فته بود- اگر چه دالس فروش قسمتی ازسلاحهای امریکایی رابه اسرائیل منع کرده بود -ما ازاین فزو نی اطلاع داشتیم، و لی اطلا عات دیگری هم میرسید که ما نمیتوانستیم خود مان را متقاعد سازیم که این اطلا عات درست‌است.

درهمین هنگام فرا نسوی مردی به سفارت مصر، در پاریس ر فت ودر برابر یك هزار پوند استرلنگ چیز هایی رادر باره یك سا زش نهانی بین اسرا ئیل و فرانسه در اختیار مقا مات مصری گذ ا شت‌اما هنگامی که چند روز بعد همین مرد به سفارت مصر آمد وپنج هزار پوند استر لنگ برای اطلاعات بیشتری در باره‌ملاقا تهای‌بریتانیا- ییان وفرا نسو یان باسرا ئیلیان‌و یك نقشه مشترك‌نظامی،در خواست کرد، افسانه وی را باور نکردندوبه دستور قا هره‌وی‌رابه حیث‌یك‌خاین دور راندند .

ناصر خودش‌را قناعت‌نمیتوانست دادکه ایدن با دانشی که ادعا میکرد درباره خاور میانه دارد، مو قف بریتانیا ودو ستانش را باجنگید ن در کنار اسرائیل در میان ملل‌عرب به مخا طره اندازد .

شاید ناصر در باره اهداف‌ایدن کاملا در اشتباه بوده باشد، اما نظراو در مورد نتیجه کار های‌ایدن به صورت مطلق درست بود .

درواقع ایدن در نهان بااسرا ئیل به سازشی رسیده بودودریك‌سلسله ملاقاتها که در ویلایی واقع‌سیویزر در بیرون پاریس بر گزار شد، با سلوین لاید ،گر یستین پینو بن گورین که‌از طرف شیمون پیرس‌و موشی دایان پشتیبانی میشد،شرکت کرد .

موافقتنا مه‌یی در باره عملیاتی‌که بایستی علیه مصر به راه افتد بین اسرائیل و فرانسه منعقد گشت. این موا فقتنامه را از طرف‌اسرائیل بن گورین واز طرف فرانسه پینو امضاء کرد. همچنان پاتریك دین رییس بخش خاور میانه در وزارت خارجه بریتانیا در فرانسه پاییدتا این موا فقتنامه را از طرف بریتانیا امضاء کند .

«صلاح‌سالم» به‌ناصر پیشنهاد کرد که‌خودش را به‌بریتانیا تسلیم کند

پنج روز بعد، در بیست و نهم اکتوبر، اسرا ئیل تعرض رابرسینا آغاز کرد. تنها سحر گاه روز دوم این خصومتها بود که ناصر شروع کرد به دریافت واقعیت او ضاع گزار شهایی به دست آمدکه نشان میداد هوا پیما های اکتشافی‌کانبیرا برفراز سینا پر واز میکنند و چون نیر و ی هو ا ی بر یتا نیا یگانه نیروی هواییی بودکه درخاور میانه چنین هوا پیما هایی دراختیار داشت بنابرین‌این‌هوا هایی‌دراختیار بریتا نیا یی بوده باشد .

ریمو ند هیر سفیر تازه اضلاع متحده امریکا که جانشین بایرود شده بود، اطلاع‌داده شدکه بریتانیا درصدد انجام دادن کاری سو ظن انگیز است . وی این پیام رابه واشنگتن فرستاد و طلب معلو مات کرد ولی رویداد ها برین حادثه پیش گرفت‌زیراپیش ازآنکه ریموند هیرپاسخی دریافت‌کند واشنگتن‌به تمام اتباع امریکا هدایت‌داد که‌مصر راترك گو یند .

سامی عبدا لفتوح سفیر مصر در لندن به ساعت‌چار در وزارت‌خارجه احضار گشت‌همچنان همکارش‌کمال عبدا لنبی در پاریس به ورسای خواسته شد. درین دو محل، این دوسیا ستگر مصری اتمام حجت (اولتیما توم)مشترك فرانسه‌بریتانیا رابه‌مصر واسرائیل دریافت کردند.

این‌کاربه‌شیوه ریبو ن ترو پ صورت گر فت : به هیچ یك ازین سفیران چو کی‌تعارف نشد.هنگامی که‌سر ایقرن کرك پاتریك معین وزارت خارجه بر یتانیا این اتمام حجت رابه «عبدا لفتوح» تسلیم‌کرد وی شگفتی زده بر جایش ایستاده ماند ولی نبی در پاریس از کسی نترسید و بدون آنکه دعوت به نشستن شده باشد، نشست .

این اتمام حجت ازاسرائیل ومصر میخواست که آتش بس راپذیرندو هرکدام نیرو ها یش راده میل از

هنگامیکه نیروهای هوایی فرانسه و بریتانیاقاهره رابمباردکردند، «قوتلی» رییس‌جمهورسوریه در ماسکو بود. اوآنروز، هنگام‌ملاقات با رهبران شوروی،ازجایش برخاست وسروزیر دفاغ شوروی فریاد کشید: «مارشال ژوکوف،مارشال ژو کوف،مارشال ژوکوف،میخواهیدکه‌من یعنی‌یك‌ملکی‌بیچاره بشمایعنی ستارهٔ‌جنگ جهانی دوم،نشان‌بدهم که‌چگونه مداخله‌کنید ؟..»بعد،ازخشم‌وبیچارگی‌نزدیك بود به‌گریه‌دراید.

کرانه های کانال دور ببرد همچنان این اتمام حجت میخواست که‌مصر باید اشغال مو قتی نقاط عمده‌پورت سعید، اسما عیلیه وسویز را توسط نیرو های بریتا نیایی وفرا نسوی بپذ یرد .

برای عملی شدن این خواسته ها دوازده ساعت و قت داده شده بود اتمام حجت میگفت :« هر گاه تابه سر رسیدن این وقت، یکی یا هردو طرف، این خواسته هارا عملی‌نکنند بریتانیا وفرانسه باهر قدر تی که لازم باشد، به مدا خله خواهند پرداخت‌تااین تصمیم راعملی‌سازند» هنوز ناصر باد شواری میتوانست پذیر فت که فرانسه‌وبریتانیا هوای مداخله را در سردارند، اما این‌اتمام حجت ،بوی بد نیرنگ ودورو یی رابلند ساخت . منظور ازین نکته که‌هردو طرف نیرو ها یشان را ده میل از کانال دور ببرند چه بود؟در حالی که اسرائیل درین زمان تنها یك کندك پرا شوتی دراین نزدیکیها داشت واین کندك هم چل میل از کانال دور بود .

ناصر میگفت:

«اینها همه دروغ است. چگونه میتوانند دروغ بگویند؟ آیا ایدن مردی دروغگو ست ؟» .

درین زمان یکی از افسانه ها در خاور میانه این بود که یك جنتلمن بریتا نیایی هر گز دروغ نمیگو ید. ازینرو ، ناصر گیج وشگفتی زده بود او اگر چه از ایدن خو شش نمیامد، اگر چه میدانست ایدن‌سر آن‌داردکه‌وی‌را براندازد، اگرچه به ایدن اعتمادی نداشت، با اینهم‌فکر نمیکردکه ایدن دروغ بگوید .

آنشب کابینه جلسه‌کرد تاتصمیم گیرد که چه راهی رابر گزیندرییس جمهور بدین نظر بود که سر نهادن دربرابر این اتمام حجت برای مصر مصیبت بار خواهد بود درنتیجه اتما م حجت سر ا سر رد شد اما اسرائیلیان- بر اساس نقشه- خواسته های‌اتمام‌حجت راپذیرفتند.

رییس جمهور باگرفته شدن این تصمیم ، دست‌به‌کار آن شد تادفاع کشور راساز ماند هی کند. وی‌به پایگاه نظا می در قشله ربا سیه‌رفت ودرانجا با فیلد مار شال عبدالحکیم عامر قوما ندان قوای مسلح گفتگوی بر حرارت وداغی انجام داد. عا مر آغاز بدین کرده بود که‌نیرو ها ی زرهدار ش رابه سوی سینا حرکت دهد تاتهدید اسرائیل راپا سخی گفته باشد. اومیخواست این‌حرکت رادامه دهدتا اسرائیل رااز کانال دور نگهدارد ولی ناصر اصرارداشت که‌تانکها باید به عقب برگردنیده شود تادر برابر نیروهای فرانسوی وبریتا نیایی، از کانال دفاع کند. واستدلال میکرد: «اگرآنان درپوت سعید پیاده شوند، پیوند مابا نیرو های زرهداردرصحری، بریده‌خواهد شد. من‌ترجیح میدهم که نیرو های زرهدار برگردانیده‌شود ومادرداخل کشور ازکانال دفاع کنیم. »

این‌دو مرد، دودو ست دیرینه، سراسر شب رابه‌همین‌بحث سپری کردند وسر انجام بر گشتن تانکها ازسینا به تعویق اندا خته شد.

همچنان رییس جمهور دستوردادتا نیرو های هوایی به هیچ حرکت جنگی دست‌نیازد، زیرا دشمن‌درین زمینه امتیاز کامل دارد. باز هم اختلاف نظربه میان آمد: مار شال عامر میخوا ست که نیرو های‌هوایی بجنگند،و لی ناصر این کار راخود کشی وقتل عام میدانست درین هنگام مصر تنها سی تاهوا پیما داشت که برای عملیات مناسب‌تلقی میشد، اما در واقع، همه این هوا پیماها برای جنگیدن آماده‌نبودند.

یکروز پس از صدور اتمام‌حجت سیل تبلیغات علیه ناصر جاری شد ایستگاه رادیو یی‌بریتا نیادر قبرس بار دیگرصدای بریتانیا نام گرفت وبرنامه های آن چنان طرح شده‌بود تاناصر را به دست مردم مصرسر نگون سازد. درو نمایه این برنامه هااین بود که ناصر دشمن است.

..ونیروهای پراشوتی بریتانیا فرودآمدند

بریتانیا مردم مصررا دوست دارد، ولی ناصر مر دیست اهر یمن کردار .

امااین بر نامه ها اندیشه مردم مصرو جر یان امور را هیچ در نظر نمیگر فت‌به‌طورنمرنه: تبلیغاتگران هشت نام‌را پیشنهاد کرد ند که اگر حکو مت رادر مصر به دست گیرند، برای بریتانیا قابل قبول اسد. در حالی که دوتن ازین آدمها، یعنی حافظ‌رمضان وعلی‌زکی العرابی قبلا مرده بودند در حقیقت، این نشرات تنها محبو بیت ناصر را فزونی بخشید .

آنروز، یعنی روزسی‌و یك‌اکتوبر رییس جمهور ناصر اختلاف دیگر باقو ماندانی اعلی پیدا کرد.سپاهیان که‌دید گاه‌نظامی‌داشتند، بدین‌نتیجه رسیده بودندکه که بهترین نقطه برای‌نبرد تانك علیه نیرو های

بقیه درصفحه۶۱

ایدن درنهان بااسرائیل سازش کرده بود

یاد همه گذشت

چرا در ایوران فرار

خوب اینکه دوستان ویا اقارب خفه شوند باکی نیست زیراعملیکه نیك نباشد هر کس‌که مر تکب آن شود قابل تقبیح است .

این شب شش‌را میگویم، درمنزل یکی از اقارب بودم سخن ها بیش ازحد بر موضوع شب شش بالابود، خانم میگفت باید برویم،آنها خبر ما کردند اگر نرویم خفه میشوند، اما شوهرش این عمل راتکذیب کرده میگفت : ...

ـچقدر سیا لداری وشر یکی حالا دیگر این حرفها را نزنید آخر درین عصرو زمان بسیاربد است.

منکه بی حو صله شده بودم بطر فداری مرد خانه تاکه جان داشتم ایهمه مز خرف پسندی ها راکو بیدم وتقبیحش‌کردم .شوهرش اگراز ترس خانم بز بان چیزی نیاورد امابا جنبا ندن کله وکنایه‌ها حرفهای مرا تائید میکرد و من بیخبر ازینکه خا نم محتر مهٔ شا ن به‌اندازه ازمن خفه میشود که حتی تاآخرین دقایقی که بخانه آنهابودم بامن حرف نزد،من‌هم باشك‌وتردید خدا حافظی کرده وآنجا راترك‌گفتم.

یکشنبه

گفتم این‌چکار است که میکنی آخر تو خو رسام نیستی .

گفت :راست میگی رسام نیستم اما مجبورم که‌از خود رسام بسازم.

گفتم چه مجبور یت داری؟

گفت مجبو ریت ، بلی مجبور یت دارم بخا طر اینکه‌پسرم را درمکتب معلمش گفته که فردا همرا یتان قطه‌هایی از رسم که مقبول با شد بیاو رید .

گفتم :

این دیگر بتو مربوط نیست بگذار که پسرت خودش این کار رابکند ،گفت :

اوکه نمی تواند رسم مقبو لی تهیه کندزیرااو هنوزبصنف٤مکتب است ودر این صورت معلمش اورا دشنام خواهد داد ،

گفتم :

معلمش اینرا که میداند- چرا از یك‌متعلم صنف چهارم میخوا هد رسام خوبی باشد بگذارد تا اطفال مطابق بسو یه خود شان هر چه میتوانند رسم کنند تا یاد بگیرند.

گفت:

من در اول بالای‌پسرم قهر شده وگفتم این کار را خودت بکن تایاد بگیری، اما او جواب قنا عت‌بخشی داد .

گفتم چه جواب :

گفت :

جواب پسرم این بود :

آخر گناه من چیست معلم‌صاحب خودش گفته این کار رابکنید .

یعنی معلمش گفته که پدر برادر ویا هر کسی‌که‌باشد برایش‌بگویید که‌برا یتان رسم بکشد وشما آنرا به‌مکتب بیاو ر ید.

دوشنبه

به‌تکسی از سید نور محمدشاه مینه بالا شده میخواستیم به شهر بیائیم مادو نفر بودیم ،من فکر کرده بودم بر حسب تعا ملیکه‌هست تکسی‌ران بیشتر از بیست افغا نی ازما تقاضای زیاد تر نخواهدداشت اما اینطور نبودو قتیکه به‌پل با غ عمومی میخواستیم ازموتر پا یین شویم، رفیقم یك‌نوت پنجاه‌افغانیگی را ازجیب خود بیرون آورده به‌تکسی ران داد، راستی نگفتم هوا کمی بارانی بود .. بعد تکسی ران نوت ده افغانیگی بر فیقم پس داد .

برایش گفتم برادر پو لت بیست افغانی میشود چطور به عوض سی افغانی ـ نوت ده افغا نیگی برایما پس میدهی ؟

گفت نمی بینی که باران است.

گفتم :

میبینیم اما اینکه ارتباط به کار تو ندارد یا مثلیکه موتر تودر روز های بارانی بشتر تیل می خو رد

گفت :

مه‌ای گپهاره نمی شنوم چهل افغانی پو لتان میشود، آنطرف‌شما اختیار دارید .

دیدم چاره نیست، اتفا قاپولیس ترافیکی در همان نواحی نظر مارا جلب کرد بیدرنگ اوراصداکرد یم.

اوآمد مو ضوع رابرا یش گفتم خوب این پو لیس ترافیك باجنگ‌و دعوا پول مارا ازتکسی ران گرفت اماشیر نش، اینبود که معلوم شد موتر اصلا نمبر پلیت لینی دارد، یعنی جواز سیرش لینی است ودر بین شهر کار میکند، بعد پولیس‌به اصطلاح قایم بودکه تکسی ران رابه ماموریت ببرد، اما چون ماکارداشتیم وحسا بما هم تصفیه شده بود راه خود را پیش گرفتیم اما نفهمیدم چطور شد که بعداز رفتن ما تکسی وتکسی ران هم‌بدون پولیس‌ترافیك براه خود روان شد !؟

این حرفهارا نزنید آخر درین عصرو زمان بسیار بداست

شنبه

شنیدم که‌در مجلس عالی وزراء روی معضله اپار تما نهای نادر شاه مینه بحثی صورت گرفته و قرار است عنقریب فیصله حکو مت‌در مورد صادر واعلامیه اش پخش‌شود این کار خوا هی نخواهی صورت گرفتنی است، اما شیرنی اش درین است که همان عده اشخا صیکه چندین خانه داشته وباز هم خودرا مستحق نشان داده‌اپار تمانهائی‌چند ازنادر شاه مینه‌راتصا حب کرده‌اند باید دو باره خانه ها از نزد شان تسلیم گرفته شود وبرای اشخا ص مستحق توزیع گردد، تا هم حق به حقدار برسد وهم این عده‌اشخاص غیر مستحق دو باره مر تکب همچو گناه نشوند .

...یه‌چیه

C. OMID

...میکنند ؟

به‌سر راه هم یکس مریض میشود، من که نمی توانم

به‌او دوا بخرم

بیش از شش کیلومتر راه را هنوز نپیموده که تیلش

خلاص میشود

چهارشنبه

اوکار ضرور داشته متوجه میتر

تانك نشده ۲۵ـ افغانی ای که در

جیب داشته خواسته آن را از تانك

تیل بخرد وهمین کار را هم کرده

بود، اما همینکه بیش از شش کیلر

متر راه‌را طی نمیکندکه موترش‌تیل

خلاص مینماید.

گفت هرو قت اینطور نبود .

گفتم چطور ؟

گفت :

سه‌لیترتیل بیشتراز دوازده کیلو

متر راه را دربر میگر فت .

اما اکنون نمی دانم چطور شد؟

گفتم تعجب مکن ، این تا نکر ها

حق خودرا میگیرند .

گفت :

راست میگی من این فکر رانکرده

بودم، وگر نه انسان باید متو جه

تانك، تانکر هاو میتر آن باشد، در

غیرآن همین جفا راباید بکشد .

گفتم: بلی مخصوصادرین اواخر

که‌این پیاده های تانك‌بهانه ا ی

بخود میترا شند .

پنجشنبه

همه روزه‌چه ازطر یق را دیو

وسایر نشریه‌ها موضوع گرفتار ی

اموال قاچاقی ،پخش میشود وراستی

یکبار دیگر مردمان ماز فعالیتها ی

حکومت مخصو صا در مورد انسداد

قاچاق تمجید وتحسین مینمایند

وبرا ستی هم این‌عمل‌در خورتمجید

است چه‌در گذشته‌هابه این پیمانه

به‌اصطلاح گیرو گرفت نبود .اما

مخصو صا از زمان بوجود آمدن

حکو مت جدید روزی نیست که

همچو یك مو ضوع پخش نشود.

اما اکثرا اینطور است که خبرها

نشان میدهد .

اموال قاچاقی از فلان منطقه حتی

موتر بست گر فتار شد امادر یور

موتر فرار کرده است، که این

موضوع نزد همه شکل سو ال

راپیدا کرده وهمه میگویند چرا

درایوران فرار میکنند ؟

درهمین روز در مجلسی این‌بحث

صورت گر فت که من هم در آنجا

بودم .

آخرمنکه گناهی ندارم معلم صاحب خودش گفته‌این کاررا بکن

جمعه

آواز زنگ تیلفون دفتر بالاشد

اتفاقا من گوشی را بر داشتم ،از

آنطرف آواز یکدختر بگو ش

میرسید .

گفت :

ژوندون است ؟

گفتم :

بلی دفتر مجله ژوندون است

بفرمایید !

گفت :

مه‌یکد ختر خیلی بد بخت‌هستم.

گفتم: چطور ؟

گفت :

بخاطر اینکه‌ا ز یکطرف بیسواد

هستم واز جانب دیگر پدرو مادرم

جزیترین التفا تی بمن ندارند .

باز هم گفتم‌چطور کمی‌به‌موضوع

روشنی بیاندازید !

گفت :

ازیکطرف پدرو مادرم بمن ظلم

کردند که‌نخوا ستند باسواد شوم

واز جانبی هم مخصو صا پدرم

بحیث یك پدرو مانند یك پدرقطعا

بمن اعتنایی نمی کند. من‌که با او

حرف زده نمی توانم بارها به مادرم

گفتم‌که آخر اگر گنا هی دارم شما

ویاپدرم آن را برویم بکشید که

دوباره مر تکب‌آن نشوم، امامیبینیم

که‌مادرم هم حر فهای مرا سر سری

میگیرد .

گفتم پدرت باتوچه قسم رویه

میکند ؟

گفت: اصلا بامن حرف نمی زند

باری هم اگر این کاررا بکند خیلی

به‌تر شرو یی وبکمال بد بینی‌مانند

اینکه بایك نوکر خاین کسی حرف

بزند بامن رویه میکند ودلیلش‌راهم

نمی‌دانم، واز طرفی هم باید بگویم

درحالیکه منزل‌بودو باش مابه نادر

شاه‌مینه است بمن حیثیت زندان‌را

دارد، زیرا من‌باید نان بپزم ،لبا س

بشویم و پایم رااز خانه بیرون

نگذارم او گفت :

آنگاه که پدرومادرم جایی‌میروند

اگر نزد مادرم عذر میکنم که‌چه

میشود من هم باشما بروم . این

خواهش مرا پدرم بالجا جت رد

میکند .

همچنان او گفت :

چندین مر تبه است که‌به امراض

گوناگون مبتلا میشوم وکسی حاضر

نیست که حتی یکقرص اسپرین‌بایر

برایم بیاورد وقتیکه از پدرم تقاضا

میکنم میگو ید !

درسر راه هم یك شخص مریض

میشود من دیگر نمی توانم‌به‌هرکس

دوابخرم اگر من میگویم که آخرمن

دخترت هستم هیچ حرفم رانمی

شنود. گفتم وضع زندگی تان‌چطور

است ؟

گفت :

پدرم بهترین معاش را میگیرد

خانه لوکس داریم، مو تر داریم

وهر شب خانه ما بدون مهمان‌نیست

اما بمن این‌همه چیز رنج آوراست.

گفتم پدرت چکار میکند ؟

گفت: این را نمی گویم .

ولی‌همینقدر تذکرداد که‌خیلی بانفوز

است.

آرزو داشت این درد دلش رابه

مجله نشر کنیم وماهم این کار را

کردیم .

نویسنده : ح شیخ اوف

از مجله «ستاره شرق»ازبکستان شوروی

ترجمه: جوز جانی

معمای رینی

فانتیزی علمی

آنچه تاکنرن خوانده اید :

بیل رینی دانشمند اختر شنا س برتانیا توسط سفینه سیاره پیمای «فوتون» بر یك سیاره مجهول‌فرودمی‌آید وبشکل مرموزی نابودمیگردد چند سال بعد قارمان کیهان نوردشوروی عزیزوف تصمیم میگیـــرد برای حل معمای رینی باین سیـــاره نامعلوم سفر کندو باسه کـیها ن نورد دیگر توسطسفینه سیاره‌پیمای‌الماس برای این منظور بسفر پراز مخا طرات آغاز مینماید. در طول‌راه‌شرک وانته توسط ماشین همه جارو بنام «عقا» بر سیاره ویکه فرودآمدازمنبع طبیعی یورا نیوم آنجا مواد سو خت کانی برمیدارندو الـماس‌بسر عت نز دیك بسر عت نـــور بسوی سیاره نا معلوم به پروازخودادامه میدهد و بعداز آنکه بـــدون نزدیك میگردندشو ک واوکین‌موظف‌میگردند دستگاه همه جارو بنـــام «عقاب» را بسوی اتمو سفیر هر موزسیاره براند وبر سطح آن فـــرود آورند .

ـرفقا، بانهایت احتیاط کار خود راپیش ببرید! وظیفه ای بس مهم وجدی در برابرشما قرا ردارد .باید بخصو صیت های ساحه جاذبه‌سیاره نامعلوم که دارای طبیعت مخصوصی میباشد ،پی ببریدواگرممکن‌باشـــد، برای فرود آمدن خود برسیاره‌ونیز برای فرود آمدن الماس بر سطح‌آن محل مناسبی جستجو کنید . ایـــن مطلب را بدقت بخاطر بسپار یدکه ماو شما بدون حل کردن معمای‌رینی هرگز نمیتوانیم بر گردیم ..! حتی حق نداریم قبل از بانجام رساندن این وظیفه درین سیاره از میـــان برویم واز همین لحاظ یکبار دیگـــر تکرار مینمایم که: محتاط باشید! برای تان مو فقیت‌میخوا هم!خیرباد شوکت خیر باد او کین !...

شوکت در پاسخ با صدایـــی آرام وپر اطمینان اظهار داشت :

ـبرای اثبات بجا بودن این‌اعتماد شما، همین حالا حر کت میکنیم!

لحظه ای‌بعد عقاب آهسته بطرف سیاره راه گرفت ودر حالیکه ازدو طرف دوبال نقره‌ئی خودرا گشوده بود، از جا حرکت کرد. همزمان‌با آن اننه گوشی مخصو ص مخابره‌را بسر گذاشته‌توسطدستگاه فرستنده وآخذه رادیو بفر ستادن سیگنا ل بزمین آغاز کرد :

ـانین! زمین! الماس‌حرف میزند الماس حر ف میزند ...

عزیزوف روی‌تیلی ایکرن مشا هده کردکه عقاب طور غیر منتظر تکان خوردو به تعقیب آن از دستگاه‌آخذه رادیو صدای هراس آ میز شوکت شنیده شد :

ـ آقای‌کپتان، معلوم نیست چـــرا سر عت دورانی انجن ناگهان پایین آمد....

کپتان از شنیدن این خبرمتعجب نشد. شاید او چنین پیشا مدی‌را انتظار داشت .

ـحر کت به جلو دوام ...

کپتان موفق نشد سخن خـــودرا بپایان رساند. واقعه‌غیر قابل‌باوری روی داد و عقاب مثل اینکه درآ ب فرورود ،درفضاغوطه خوردوناگهان طور سر چپه بطرف سیاره شناور گردید .

شوکت ازرو ی‌میزتابلوی‌هدایت پرتاب شد وپیشانی اش با کلکین مدور روبرو تصادم کرد. او کیـــن هم‌که در پهلوی او قرار داشت،روی سقف افتاد (به نسبت سر چپـــه شدن «عقاب» سقف وسطح آن‌بجای هم قرار گر فته بودند) عقاب بـــه نسبت از دست دادن سر عت خود بار دیگر دچار حالت‌بی‌وزنی‌گردیده بود شو کت باخوف ود هشـــت، درست مثل اینکه درب ین آب شناور باشد تلاش بعمل آورد و آهستـــه آهسته بجای خود رفت ودر آنجـــا قرار گرفت .

اوکین باخود بز بان قزاقـــــی دشنا مهائی داذ و درحالیکه‌دستهای خود را باز گرفته بود، باحتیاط تمام جای خودرا اشغال کرد. شو کت‌که قسمت صدمه دیده پیشانی خودرا بدست گر فته بود، از دستگـــــاه فرستنده رادیو گفت :

ـآقای کپتان، مو تور از حرکت باز ماند... دیگر ممکن نیست‌عقاب راهدایت کرد ... چاره ای جز این برای مانمانده که‌بر سیاره فـــرود آییم ویا بعبارت صحیحتر برآن‌سقوط نماییم ..

عزیزوف باآنکه بد نش منجمـــد شده بود، برخودمسلط گردیدوازین اطلاع ناخو شایند شو کت بخشم آمده از مکرو فون فریاد زد :

ـ چه گفتید ، چه گفتید ؟ سقوط کنید؟.. هرگز درین باره نیندیشید آخر بالهای عقاب برای چه منظور سا خته شده‌اند ؟ آله تثبیت کننده رابکار اندازید .

شرکت بدون معطلی دکمه ای‌راکه آلهٔ تثبیت کننده را طور اتو مـــات اداره میکرد فشار دادو بعدابالهارا بکار اندا خت..عقاب‌مثل انکه‌دربین آب‌فرو روددرسمت سیاره بحرکت آغاز نمود واکنون باپرواز سنگیـــن خود درفضا به عقاب واقعی‌شباهت داشت .

چهره عزیزوف که‌بر ایکرن چشم دوخته بود اندکی شگفت. شاید او قبلا حدس زده بودکه چنین وا قعه ای رخ مید هد.

درین موقع صدای اننه‌که رنگش کاملا پریده بود بلند گردید.

ـآقای کپتان، معلوم نیست زمین چرا جواب نمیدهد !.

ـچه میگویند ؟... عزیزوف بـــا نگرانی بدستگاه رادیو نظر انداخت تازه بر چهره‌سرد وآرام اوتشویش سایه افگنده بود. خوب، بار دیگر صدا کند .

ـزمین !زمین!الماس حرف‌میزند جواب بدهید . جواب بدهید برای شنیدن‌آماده ام .

از دستگاه آخذه رادیو هیچ نوع جوابی شنیده نشد. دختر بازهـــم تکرار کرد، اما هما نطور سـکوت حکمفر مابود. عزیزوف از شـــدت

عصبانیت دستهای خود را در جیب های خود فرو برد .

جالب است ... اودر طول آنهمه پرواز درفضا هیچگاه با محیطی که اینچنین دارای خصو صیت عـــدم انتقال باشد بر نخورده بود..معلوم نیست چرا امواج رادیو نمیگذارند . شاید این وضع ناشی ازتاثیرساحه عجیب جاذبه سیاره مذ کور باشد اگر چنین است پس چرا ارتبـــاط رادیو یی بین‌شوکت واوکین‌والماس قطع نگردیده است . اینهم یـــك معمای دیگر .

عقاب بابالهای گشاده هما نطور روبه پایان میر فت. شو کت که از روزنه مدور مخصو ص بدقت نـظر میکرد، برای فرود آمدن بر سطـح سیاره، محل مناسبی جستجومیکرد هر گاه دهانه های آتش فشا نـــی که‌اینجاو آنجا سیا هی میزدنـــــد وفر سنگهایی که دارای رنگ تیره بودند درنظر گرفته نمیشدند، اساسا سیاره دارای سطحی هموار بود.

ناگهان منجم سفینه که طور غیر منتظر صدای غرشی را شنیده بود نگاهی تند بهمسفر خود انداخت.

اوکین باچشم چپ خود پلکك‌زدو مثل یك طفل از شاد مانی فر یـاد کشید :

ـموتور .. مو تور بحرکت آغاز کرد....

در حقیقت هم موتورسفینه غرش کنان بحر کت افتاده بود. عزیزوف همینکه این خبر راشنید، طور غیر ارادی از جابر خاست. جالب بود. این پدیده را چگونه میشد تـو جیـه کرد؟... کیهان نورد کار آزمـوده ومجربی که در تسخیر ده‌ها سیاره اشتراك داشت ، برای نخستین‌بار بسیاره ای دارای چنین اتمو سفیر شگفت انگیز مواجه میگردید.

اننه که‌در مقابل دستگاه رادیـو قرار داشت ، هنوز هم بیهـــوده میکو شید بازمین رابطه بر قـــرار سازد :

ـ زمین!زمین!جواب بدهید. الماس حرف میزند جواب بدهید .

درین موقع ناگهان آواز مسر ت آمیز شو کت درگوش های رادیویی عزیزوف طنین انداز گردید :

ـآقای کپتان ، برای فرود آمدن اجازه دهید ...

لحظه ای بعد شوکـــت از فـرو د آمدن موفقانه عقاب اطلاع داد.

کپتان از ایکرن مقابل لوحـــه هدایت چشم بر نمیدا شت .

عقاب نخست بالهای نقره ای‌خود راجمع کرد وبعد از آن عراده های بلند خودرا که دندانه های فولا دی آن در حدود نیم‌متر بزمین فرو رفته بود بکار انداخته ازجا حرکت کرد.

اوکین که نزدیك گوش عقاب‌نشسته بود، ناگهان تعجب کنان بســوی شوکت دید. اودر حالیکه باچشـم چپ‌خود پلکك میزد باسر خودطرف گوش اشاره کردوبا هنگی اضطراب آمیز گفت :

ـمیشنو ید ؟...

شوکت گوش گر فت : تـوت‌ـ توـوت‌ـ توـ تو ت ـ تو ـ وت .. ودر حالیکه میکو شید بر هیجـان خود مسلط گردد گفت :

ـسگنا لهایی نا آشنا ؟...

ـبلی، این سگنا لها از المـاس نیست .

ـپس معلوم میشـود در سیاره انسان و جود دارد ؟

ـهمینطور بنظرمیرسد .. ازنظر موقعیت بسمت چپ قرار دارد .

بر اساس هدایت کپتان عقاب را بسمت چپ حرکت دادند. عزیزوف ازطریق رادیو گفت :

ـ بعقیده من شاید این سگنالـــی باشد که استیشن اتو ماتیك ازخود میفر ستد! کپتان درست فرض‌کرده بود عقاب هنوز شش ساعـت راه نرفته از دورراکت رخ‌دارپر صلابتی که‌نو کش بطرف آسمان متوجه‌بود پایها یش فرو رفته در زمین بنظر میرسید ، نظر فضا نور دان راجلب کرد. چون نز دیکتر رفتند،توانستند کلمه فوتون راکه باحروف برجسته سیاره رنگ بر بدنه راکت نو شته شده بود بخوانند . بلی بدون کدام تردید این همان سفینه‌سیاره پیمای فوتون بودکه رینی راکب‌آن بود .

ظاهرا این سفینه انگلیسی نیـز همینکه مانند عقا بـدر طبقه مرموز وشگفت انگیز هوای سیاره دا خل گردیده ، ماشین ها یش از حر کت باز مانده ومعلق زنان بفرود آمدن ادامه داده است وچون از طبقـــه مذکور خارج گردیده ما شینها طور فوق العاده دو باره بفعالیت شرو ع کرده وآنها توانسته‌اند آرام برسطح سیاره فرود آیند وبعدازآن مـو فق نشده انداز اسارت دایمی این‌طبقه سحر آمیز که پیرا مون سیاره را چون کمر بندی احاطه کرده خودرا نجات بدهند وبرای ابد در اسارت آن باقی مانده اند . .

اگرسر نو شت درد انگیز ستاف فوتون‌در انتظار ما قرار داشته‌باشد چطور؟ بلوزین‌احساس‌درد آورارتعاش درسرا پای شو کت دوید، امافورا خودرا کنترول کرد عقاب نز دیك سفینه انگلیسی بریك کرد. فضـا نوردان برای‌مقابله‌باهر نوع‌پیشامدی اسلحه خودکار لایزر را بـه دســت گرفته بیرون شدند .

فوتون سفینه پر صلابتی بود که بیست متر ار تـفـاع داشت ودر روشنایی پر تو سرخ‌رنگ ستاره‌ای که‌نظیر لگن بزرگ قوغ از افـــق دور دست طلوع میکرد،میدر خشید فضا نوردان اسلحه اتو مات خودرا بدست گر فته ، از دریچه بـــاز باحتیاط در داخل‌سفینه قدم‌گذاشتند وبعداز آنکه ازد هلیز عبور نمودند، ناگهان در آستانه در وازه سالـون ازتعجب بجایشان خشك شدندهرچیز درداخل سا لون طورمنظم بجای‌خود قرار داشت . در بین سالون ر وی میزی ژور نال سه جلدی سفینه‌روی هم گذاشته شده بود در سمت‌راست

بقیه درصفحه ٦١

از: آگاتا کریستی

قسمت دوم

فروشندهٔ شادمانی

هاتایید آرایشگر معروفی راداشت که‌نشان میداد در یك زمان معین برایش وقت گرفته شده است نامه دومی ازیك خیاط بود که‌وقت معین رااطلاع داده بود. یك نامه دیگر هم که انتظارش را داشت از آقای‌پارکر پاین بودکه ازوی میخواست‌چاشت رادر ریتز باوی بخورد .

آقای پاکنگتون گفت که شب‌برای غذابه خانه نخواهد آمد، زیرا قرار بود که مردی را ملاقات‌کند ودرباره مسایل مربوط به شغل شان گفتگو نمایند خانم پاکنگتون بدون توجه سری تکان داد. شو هرش ازخانه برامد وبه خودش تبریك گفت‌که‌از شرتو فانی رهایی یافته است .

موضوع آرایشگر برای خانم پاکنگتون جالب بود،ولی نمیدانست چه‌کسی وبرای چه برای او درین آرایشگاه وقت گرفته‌است. فکرکرد که‌اساسا باید سالها پیش به آرایشگاه میرفت ، امابا اینهم‌هنوز کار ازکار نگذشته بود .

در آرایشگاه عملیات مختلفی‌روی چهره اش انجام دادند: خمیر های گونا گونی مالیدند، مالش و بخار دادند ش کریم‌هاو پودر های‌مختلفی به‌چهره اش زدند .

سر انجام وقتی‌خودش رادرآیینه دید، پیش خود گفت :

ـجوانتر معلوم میشوم !

دستگاه خیاطهم هیجان انگیزبود

ـقتی از دستگاه بیرون شد،خودش ـاسخت آراسته، تازه و عصری حساس کرد .

ساعت یك ونیم به اتیرز رفت،در نجا آقای پارکر پاین باسرو وضع ناسب وبا سیمای اطمینان بخش ودش، انتظار اورا میکشید .

آقای پارکر پاین در حالی که از سرتا پای‌خانم‌پاکنگتون رامینگریست گفت: :

ـشما افسو نگر شده ایدو حالا ـمن ناگز یرم‌یك هوایت لیدی‌برای شما سفارش بد هم .

خانم پاکنگتون در حالی که نیلاس خودش را آرام‌آرام‌مینوشید، ـسخنهای ر هنمای خودش هم وش میداد .

آقای پارکر پاین گفت :

ـشوهر شما باید تکا ن‌بخورد یدانید منظورم چیست :تکان خورد. برای این کار میخواهم‌شما ابه یکی از دوستان جوانم معرفی نم . امروز بااو چاشت را خواهید ورد .

درهمین هنگام مردی جوانی به سوی آنان آمد. آقای پار کر پاین گفت :

ـ آقای‌کلاودلاترل، خانم‌پاکنتگون آقای کلاود لا تر ل کمتر از سی سال داشت . مردی بود که‌پر شکوه وآراسته لباس پو شیده بودو جذابیت فوق العاده یی داشت.او گفت :

ـ ازین که شما را ملا قات میکنم خوشحا لم .

سه‌دقیقه بعد، خانم پاکنگتو ن بریك میز دونفره در برابر آشنای تازه اش نشسته بود.

خانم پا کنگتون در آغاز محجوب بود، ولی‌آقای لاترل به زودی به‌او آرامش بخشید او پاریس راخیلی خوب میشنا خت ومدتی را دریویرا گذرانیده بود. سر انجام از خانم پاکنگتون پرسید که آیا به رقص علاقه دارد . وی جواب داد که به رقص علاقه دارد ، و لی از آ نجایی که شوهروی شبها را بیرو ن نمیبرد، مدتیست نر قصیده است.

لاترل خندیدو یك رشته‌دندانهای سپیدش نمو دار گشت :

ـاما او نمیتواندتااین حدنامهربان باشد که شما رادر خانه نگهدارد. این روز ها زنان حسادت مردان را تحمل کرده نمیتوانند .

خانم پاکنگتون میخواست بگو ید که موضوع حسادت در میان نیست اماخا موش ماند. فکر کردکه شاید هم این نکته درست باشد.

لاترل در باره نایت کلب هاسخن گفت‌و تصمیم‌گرفته‌شدکه دیگرهردو برای رقص بروند .

خانم پاکنگتون در باره اعلام این نکته به‌شو هرش احساس ناراحتی کرد. می پنداشت که شو هرش‌این موضوع راغیر عادی وشاید هم مضحك بخواند. هنگام صرف صبحانه‌آنقدر ناراحت وعصبا نی‌بود که‌به شو هرش چیزی نگفت.ساعت دوبود که تیلفونی از دفتر شوهرش رسید وبه وی اطلاع دادکه آ قای پاکنگتون شب را در بیرون خوا هد ماند .

شب برای‌خانم پا کنگتون‌موفقانه بود. مثل دو شیزه یی میر قصید وزیر رهنمایی های ما هرانه لاتر ل شیوه های تازه رقص را آموخت.

لاترل به خاطر لباس شب وآرایش موهایش به او تبریك گفت(آنروز صبح باز هم در آرا یشگاهی برایش وقت گرفته شده بود)لاترل هنگا م خدا حافظی دست اورا بوسید .

خانم پاکنگتون سالها میشد که چنین شب خوشی راندیده بود.

ده‌روز سپری‌شد. درین مدت‌خانم پاکنگتون با لاترل غذا میخورد، میر قصید وبه گردش‌میر فت.لاترل درباره کودکی خودش که‌توام با رنج واندوه بود ،صحبت میکرد واز سر گذشت غم انگیز پدرش، که چگونه ثروتش را از دست داده‌بود، گپ میزد. خانم پاکنگتون ازسر گذشت لاترل‌واحساس تلخ‌اودرباره زنان آگاه شد .

روز یازدهم در ریداد میزال با لاترل سر گرم رقص بودکه‌شوهرش رادید جیورج با همان دختر جوان‌از دفترش برای رقص آمده بود .

هنگا می‌که در مسیر رقص‌به‌هم نزدیك شدند،خانم پا کنگتون‌آهسته گفت :

ـسلام جیو رج .

اوبا خو شحالی تمام در یافت‌که رنگ شو هرش نخست سرخ شد وبعد، از تعجب به رنگ بنفش درامد. درین تعجب اندکی احساس گناه نیز خوانده میشد .

خانم پا کنگتون ازین پیشا مد بسیار خو شحال بود . با خو دش گفت :

ـجیورج بیچاره !

برچو کیش نشست و آندو را نگر یستن گرفت : در یافت که جیورج چاق وطاس است وباو ضع تقریبا بدی جست و خیز میزند.او به‌شیوه بیست سال پیش‌میرقصید جیورج بیچاره، چقدر آرزو داشت که‌جوان معلوم شود. ود ختری نگو نبختی که‌با جیورج میر قصید ناگزیر بودتظاهر کندکه‌از رقصیدن بااو لذت میبرد. اما خیلی دلتنگ به‌نظر میرسد وسرش زاطوری بر شانه جیورج گذاشته بود که وی نتواند این دلتنگی اورا ببیند .

وضعیت خود خانم پا کنگتون بسیار حسادت انگیز بود. به چهره دوست داشتنی (کلاید) که مودبانه خاموش نشسته بود، خیره شد. وی خیلی‌خوب خانم پاکنگتون‌رادرك میتوانست کرد. وی هر گز مثل شوهران سرو صدا راه نمی‌انداخت

خانم پاکنگتون نگاهی به‌کلا ید انداخت نگا هیایشان باهم برخورد کلاید لبخند زد وچشما ی جذا ب سیا هش باگر می روما نتیکی به دید گان خانم پاکنگتون خیره شد.

آهسته زمزمه کرد:

ـمیخوا هید باز هم برقصیم ؟

بار دیگر به‌رقص‌پرداختند. برای خانم پاکنگتون‌سخت لذ تبخش‌بود.

خانم پاکنگتون میدا نست که چشمهای جیورج دز دانه آندو را دنبال میکند. روز گاری رابه یاد آوردکه میخوا ست حسادت جیورج رابر انگیزد این مربوط به گذشته هابود وحالا دیگر هیچ آرزو نداشت که‌حسادت جیورج برانگیخته شود: شاید این حسادت وی‌را بر آشفته سازد. اصلا چرا باید اورابرآشفته ساخت. حالا که همه خو شحال هستند .

وقتی خانم پاکنگتون به خانه رسید، شو هر ش یك ساعت پیش از او رسیده بود . سرگردان و نا مطمئن به‌نظر میامد .

به‌زنش گفت :

ـخوب، بالا خره بر گشتی .

خانم« پاکنگتون» دستمال گردنی راکه هما نروز صبح چل پوند، خریده بود، باز کرد وبا لبخندی گفت :

ـها، بر گشتم .

شو هرش گفت :

ـمن... خوب، من فکر کردم که بیرون بردن آن دختر یك نیکیست وی اشکا لات زیادی در خانه دارد. فکر کردم ... خوب،نیکی، این‌راکه میفهمی دیگر .

خانم پاکنگتون سرش راتکان‌داد وپیش خودش فکر کرد :

ـ«جیورج» بیچاره ، پس‌ازآنهمه جست وخیز زدن‌وعرق کردن،چقدر ازخودش را ضیست .

شو هرش پرسید :

ـ آن کسی که همرایت بود، که بود؟ من‌نمیشنا سمش‌میشناسم؟

ـ« لاترل» نا مش کلاود لا تر ل است .

ـچطور بااو آشنا شدی

خانم پاکنگتون بانو عی ازابهام گفت :

ـکسی به‌من معر فی کردش .

ـ درسن‌وسالی که‌توداری، عجیب است که آدم برای رقص شبها بیرون برود ... جانم، تو نباید خودت را مسخره بسازی .

خانم پا کنگتون لبخند زد.درینحال نسبت به‌همه‌جهان احساس‌مهربانی میکرد. ازینرو با آرا می جواب‌داد:

ـهمیشه تغییرخو شایند است.

شو هرش گفت :

ـمیفهمی ... توباید محتاط باشی ازین اژدهارهاخیلی درین دوروپیش وجود دارد وزنان میانه سال بر خی ازاو قات حما قتهای بزر گی‌ازشان سرمیزند جانم، من فقط ازین خطر تراآگاه میسازم. خو شم نمیاید که ببینم اعمال نامناسبی ازتوسرمیزند

خانم پا کنگتون گفت :

ـتمرین امشب‌را بسیار سودمند یافتم .

شو هرش باغم‌غم مبهمی گفت:

ـهوم ... در ست .

خانم پا کنگتون بامهر بانی‌گفت:

ـمیخوا هم که‌توهم ازین‌تمرینها بکنی .مساله مهم‌این است که‌آدم خوش باشد. اینطور نیست؟ یادم هست که تقریبا د ه‌روز پیش‌خودت همین طور گفتی .

شوهرش نگاه تندی‌به اوانداخت ولی در چهره زنش نشانه یی‌از کنایه ندید. خانم پاکنگتون فازه کشید :

ـدیگر باید به‌بستر بروم‌راستی جیورج ... من درین آخر ها بسیار مصروف‌شده‌ام پل‌های ناخوشایندی برایت خواهد آمد. ولی میدانم که تواهمیتی به آنها نمیدهی، چطور؟

شو هر ش باتعجب پرسید :

ـبل ؟

ـهاو،بل کالا هایی که خریده‌ام موهایم را آرایش کرده ام، خودم‌را ماساژ داده ام. میدانم که خیلی اسراف کرده ام ..ولی‌این‌راهم میفهمم که توبه آن‌اهمیتی نمیدهی.

اززینه هابالا رفت . شو هرش بادهن باز بر جایش خشك ماند. درینحال با خودش فکر کرد :

ـماریا باو جود بر خورد امشب خیلی مهربان بوده است. اصلا به نظر نمیاید که‌بر آشفته باشد. ولی جای تاسف است که شروع به یله خرچی کرده. این ماریایی که نمونه اقتصاد بود .

بعد سرش را تکان دادو زیر لب گفت :

بقیه در صفحه ۵۹

ازدواج سوم یا پایان قصهٔ عشق

مترجم : مهدی دعا گوی

ستارهٔ مشهور فلم قصه عشق برای سومین بار ازدواج می‌کند شوهر برگزیدهٔ این ستارهٔ هنر پیشه مشهور هالیود سیتومیک کوئین است آیا ،سیتومیک ، گناهکار خواهد بود از اینکه آلی بخاطر او از شوهرش طلاق میگیرد؟

«آلی میك گراف» یکی از ستاره‌های زیبا ئیست که اورا صاحب استعداد فراوانی میدانند که مخصوصا بعداز نمایش فلم مشهور «داستان عشق» نام او روی زبانها زمزمه شد و او را درردیف نامدارترین ومشهور ترین ستار گان شامل نمود . او قبل ازاینکه وارد جهان سینما شود باپدر ومادرش زندگی می کرد و چندان زندگی خوبی نداشتند.«آلی»در آوان‌جوانی به‌نقاشی ومو سیقی ذوق وعلاقه وافر داشت‌از اینرو همینکه‌تحصیلات خودرا در رشته آرت بپایان رسانید آرزو کرداز فراگیری های‌ایام تحصیل خود استفاده نموده وبا آموختن بد یگران خد متی‌پسندیده را انجام بد هدو لی باین هدف‌مثبت واصل نگرد ید بعدابرای اینکه از جهان آرت کنار نمانده باشدبحیث فوتو مودل بکار هنری آغاز کرد وچون در کارش موفق بود ازاینرو مدت شش سال را در این دایره‌کار کرد .

وقتی قرار شد برای فلم خداحافظ کو لمبوس هیرو ئینی راجدیدا استخدام نمایندآلی روی یك جرئت خاص خودش را در مجله کاندیدان شامل نمود وبعدازیك امتحان‌نهایت دشوار سر انجام مو فق شد-که

اونیل بریان وآلی باز یگران‌فلم«داستان عشق» که با همین فلم مشهور شدند. وقتی ازدواج کردندهرچه گفتند :خو شبخت تراز ینها زوجی در دنیا وجود ندارد

استعداد اورا تائید نمایند واورا برای اجرای کار فلم بپز یرند وبا ینطریق پایش در عالم رسوای سینما دراز شود که از آن وقت تاکنون بیشتراز شش سال‌میگذرد.

از دواج اول‌آلی :-

آلی که هنوز یك دوشیزه محجوب بودو او قات خودرا با مطالعه کتب سپری می نمود. نوع کتا بهای که اومطالعه می‌کرد چندا نمشخص‌نبود ولی از خواندن کتاب های‌که متکی باو هام وتخیلات تاباور کردنی بود خیلی خرسند وراضی میشد او قبل

ستیور مرد مورد علاقه آلی که‌درواقع شوهر سوم اوبشما رمیرو د

ازجهان سینما هیچگو نه علاقمندی بعشق وعاشق شدن نداشت وحتی در مواردی هم آنرا نفی میکرد ودر مقابل آن واکنش نشان نمیداد اما شرکت او درسینماو همردیفواقع شدن اوبا ستاره هاو هنر پیشه هاچشم هاو گوش های اورا بازکرد بطور یکه حتی از شنیدن ابرازات عاشقانه وصحبت های عشقی وجدو نشاطی در او بوجود می آمد واز احساس آن خوشحا لی سرا پا ی وجود اورا احتوا می نمود چنانچه روی همین عقده، اوفلم داستان‌عشق رابه پیمانه موفقانه کار کرد که‌در سراسر سینما های جهان میلیون‌ها نفررا گریه داد درازای آن شهرت، محبو بیت وتوفیق بزرگ مادی‌و معنوی را بدست‌آورده گذشته ازآن داستان عشق که‌محض یك نقش‌غیر حقیقی زندگی او محسوب میشد. منجر بعشق حقیقی گردیده وزمینه ازدواج او راباهیروی‌فلم ریان‌اونیل فراهم کرد تااینکه آن دو ازدواج

یك‌صحنه از فلم‌جدیدآلی وستیو، ستیو نقش یك ربا یندهٔ پولها ی بانك را بعهده گرفته است .

باب ایوانس فلمسا ز کمپنی پارا مونت که‌در مقام‌میلیو نری قرار داشته وصاحب قیافهٔ بودکه «آ لی» عاشق او شد .

گردند وهر که شنید بدون اندیشه گفت که آن دو از جمله زوج های درکره زمین بشمار می آیند که یك دیگر خود را تاحدود پرستش دوست میدارند وگویا یك نفس‌در دوجسم خواهند بود .

ولی دیری نپائید که‌یك حقیقت ازخلال زندگی آنها رو نما گشت‌و آن اینکه هیچو قت رمز ها وکنایات وتظا هرات غیرواقعی نمیتواند جای حقایق وواقعیت های ار زنده رادر حیات افراد اشغال کند از اینرودر ظرف مدت کو تاهی آن عشق‌وسوز وساز های راکه درفلم جلو دیگران گسترده بودند در زندگی‌خصو صی آنها مو جودیت نداشته واگر هم موجود بود رخت بست وآن دورادر سرحد جدایی کشاند وآن پرده خوش رنگ وپر زرق وبرق عشق ریاکارانه و متظا هرانه شان پاره‌واز هم متلاشی گردید که این آوازه بگوش همگان فرو رفت .

چگونه در دام از دواج دوم:-

گفتند همان دخترك معروف‌وبازیگر داستان عشق هنوزدر حلقه مزاوجت بریان اونیل قرار داشت واین‌داستان بپایان نرسیده بودکه هوس های نهفته اودر برابر جر یان پر تفاوت زندگی سینمایی بیدار شده‌ودرصدد آن شد که تد ر یجا از کنار وانیل کنا ر بر و د ا ین آرزو درسطح روح‌و شاید هم‌درعمق احسا سات او جوش میزد تااینکه بارزویش رسیدزیراازدستهای‌حاجت مندیکه همه روزه بطرف اودرازمیشد سر انجام بوب ایوا نس راکه‌صاحب قیافه گیرنده وثروت سر شار بود پذیرفت ودر آغازکارخیلی خصوصی ومخفیانه در کناره های ساحل واماکن خیلی خلوت باهم ارتباطاتی داشتند که از نگاه مردم پو شیده نمانده بزود ترین فرصت مو ضوع بروی جراید منعکس گردید که این عمل برای بریان قابل تحمل نبوده وفورا از اوجدا شدکه این جدا یی منجر بوصل مجدد او بصورت‌رسمی بابوب ایوانس گردید .

عشقی زود گذر آلی در آغو ش باب خیلی هم زود سرد شد و تازه خودش فهمیده که ثروت بیکر ان قیافه گیرنده‌اودر خو شبخت‌ساختن اوسهم ونقشی ندارد ازاینرودرصدد آن‌شد تاخو شبختی حقیقی خودرا بادر یافت مردی که این واقعیت در اوسراغ گردیده بتواند حا صل وزندگی اش را تامین کند.

«سیتو» کنا هکار است یاخیر؟:

«آلی» در حالیکه‌مادر فرزندنوزده ماهه‌ی باب ایوا نس میباشد یکبار دیگر عاشق مردی گردیده که بقول خود اویك خارق العاد گی در او بمشاهده رسیده است. این مرد هنر پیشه معروف هالیود سیتومك کویین است که یکعده زیاد اورا گنا هکار خطاب می کند وآنهم‌بدلیل اینکه اسباب جدایی آلی از بوب گردیده است .

آلی وقتی قرار شدکه در پهلوی ستیرو مك کویین در تکزاس نقش فلمی را بازی کند. تدریجا احساس کردکه تمایلی به هیرو ئین فلم‌پیدا میکند اگر چه درنقش دزد بانك او ایفای وظیفه‌می کرد وصحنه‌یی‌وجود نداشت که آندو را در آستانه یك عشق نزدیك کندو لی بالا خره نگا های متنفذ آلی کار خودرا کرد بحدیکه ستیو مك کوئین همسرخود رارسما طلاق داد .

همسر کوئین یکی از رقاصه‌های نهایت ور زیده وماهری بودکه شانزده سال‌را در جوار سیتوبدون کوچکترین ما جرا وسرو صداسپری نموده ودر طول اینمدت دو فرزندهم برای اوبد نیا آورده بود. او ازاین رویداد کو چکترین تاثری نداردولی بیکی از جریده نگاران گفته است‌که چون سیتو مك کوئین را نهایت

بقیه‌درصفحه۵۸

شاهان وشهزاده‌گان شاعر

اوضاع فرهنگی عهدسامانیان

شاهان آن سا مان از اصیل‌ترین‌مردم آریا نای بلخ بودند فلهذا در دوره حکمروایی ایشان بحیث پادشاهان خرا سان ، رو حیات ملی بقوت تمام پیش برده میشدشاهان وبزرگان کشور برای دمانیدن این حس عالی بعنصراصلی‌آریایی‌ازوسایل بل‌وسایل گوناگون کار میگرفتندواز نگاه فر هنگ عهد ساما نیان یکی‌ازدر خشنده ترین وعا لیترین‌دوره های تار یخی این‌سر زمین باستانی‌است . از یکطرف رسوم وسنن قدیم احیا گشت واز طرف دیگر توجه بشعر وادب دری‌مو جب شد که‌کتب بیشماری تا لیف وتد وین‌گردد و برای تنویر ملت وبهتر ساختن حیات شان از صلاح علم‌وفضل استفاده واستفاضه نموده پیوسته میکو شیدند اشخاص لایق‌وفاضل رابرو رش دهند وبر تعداد آنان بیفزا یند. چنانکه این امراازانتخاب وکارگر فتن اشخاص علمی عصر ،در خد مات حکو متی بحیث‌وزیر، دبیر، قاضی وغیره بخو بی آشکار است . وزرای ساما نیان‌اغلب فضلا بوده اند مانند: ابو عبدالله احمد بن‌محمد جهانی، ابوطیب مصعبی ، ابو الفضل بلعمی وابو علی بلعمی، ابو نصر محمدبن‌عبدا لجبار عیسی وغیره که‌هر یك ازخود آثار متعدد وجاو دان بیادگارگذاشته اند. ودر بار ساما نیان بخارا مرکزفقها،علما وشعرابود.(۱)

این امراوشا هان کو شان بودندخود شان نیز ازعلم ودانش بهره مند گردیده‌بافروغ آن روایای‌تاریك‌کشوررا رو شن سازند از جانب دیگر محیط نیز آماده پذیر فتن‌افکارعلمی بود .

رویهمر فته دربار شا هان‌سامان‌مرجع، علما، شعرا وفضلا بود وساما نیان شعرا را مورد اکرام‌وانام قرار میدادند وعلما راتشویق نموده پیوسته‌گرامی‌میدا شتند.(۲) که‌طبعا این تشویق شا هان در بار آوردن دانشمندان فضلا و شعراکمك فراوان کرد. چنانکه در کتب تواریخ اد بیات می بینیم درهمین‌دوره است که بزر گترین اشخاص علمی شرق رویکار آمده وآثارگرانبهای آ نان تااندازه ای‌بردنیای شرق وغرب سایه افگنده که‌تاجهان‌باقیست صا حبان تدقیق و گرد آورند گان ایشانرا درز مره علما ی‌بزرگ قلمدادخواهند کرد.درینعهد بازار علم را رونقی بسزا بوده‌مخصو صا ادب که روان علمش مینامند و باروح مردم ساز گارتربیشتر خریدار داشت . وا ز ادبیات‌آنچه برای تربیت قوم‌اصلاح‌حسیات ملت بکار آمده تر بود طرفدا ران بیشتر داشت. مثلا دیده‌میشود که اشعارحماسی که‌محتوی عمال. کردار وکارنام های پادشاهان‌وپهلوا نان تاریخی است. ضمن شرح وبسط آن هویت ونام و نشان‌مملکت ا زیکطرف تذ کار می یابد واز جانب دیگر از دلیری شجا عت‌ومردانگی قهرما نان آن ستایش بعمل می آیدکه‌این دو در ساختمان‌فکری وانعقار شخصیت اجتما عی وسیا سی افراد ملت‌تاثیربارز داردبه‌نحواتم وامل پرورش یافته ومردم هم‌از آن رنگ‌شعرا استقبال‌خوبتر کرده اند . (۳)

خلاصه ادبیات فارسی مر هون‌تشویق و تو جه شا هان وا مرای سامانی است .رسم شا عر پروری‌وعلم دوستی آنان در در بار های بعدی معمول ماند. چنانکه خوا هدآمد. غزنو یان، این خصلت ستوده رابکمال رسا ندند انقراض این‌خانواده طور یکه معلوم است بدست ایلك خانی ها وغز نویان صورت‌گر فت .

غزنویان باآل ناصر

۳۵۱ ـ ۵۸۲ ه ق مطابق ۹۶۲ـ۱۱۸۶ م

سر سلسله سلا لهٔ غز نو یا ن‌الپتگین ،از امرای سامانیان شناخته شده که در ۲۶۷ه ق چشم بدنیا کشود. ودرجوانی از امرای‌سامانیان گشته در ۳۴۹ سپهسالار خرا سان‌شدودر عهد منصور بن نوح‌سامانی (۳۱۵و ۳۵۲ق) اساس‌سلطنت رادرغزنه گذاشت که‌علاوه از خاك‌مقدس واصلی افغانستان بر شرق و غرب‌آن نیز حکومت میراند، بالا خره‌این سپهسالار جنگجو در بیستم شعبان معظم ۳۵۲ه ،ق چشم از جهان فانی فرو بست .

پس از مرگش حکومت قسمتی‌ازماورا لنهر ، تخار ستان وغز نین به پسرش ابو اسحاق رسید که‌بعد زوی بیکی از امرای متنفذ ترك بلکا تیگین غلام الپتگین مستقل‌شد(۱) زیرا که الپتگین دیگروارثی نداشت سلطنتش منقطع گرد ید.سبکتگین در خدمت این مرد میبو د پس از فوت بلکا تگین‌در ۳۶۴ه ق‌پرتگین که وی نیز از سران سپاه واز غلامان الپتگین‌بود برتخت‌غزنی‌نشست .مگر چونکه مرد سفاك وبیرحم وجفا پیشه بود مردم‌سبکتگین رادر ۲۷ شعبان ۳۶۶ه ق بپاد شا هی برداشتند .

امیر سبکتگین که داماد الپلتگین بوده است .ودر اثر رفع فتنه‌فایق وابو علی سیمجور در۳۸۴ نوح بن‌منصور سا مانی سبکتگین رالقب ناصر الدین‌والدو له وپسرش‌محمودرالقب سیف الدو له داد، حکو مت خرا سان بوی سپرد که روز بروز برقدرت ایشان افزوده میگشت(۲) ناصر الدین سبکتگین قبل و فات‌شهزاده اسمعیل پسر کو چك‌خود راکه از صلب دختر الپتگین بودبه‌ولاتیعهدی وجا نشینی‌خود برگزید وحتی درین امرا از امرا واشراف‌غزنه بیعتی موکد بحلف‌ووفابنا مش حاصل کرد که علت ترجیح آن برمحمود جز محبت شخصی‌با اسمعیل ونرم خویی وی چیز دیگری نبودرالبته علاقه مفرط سبکتگین بد ختر الپتگین نیز تاثیرداشته است.واین‌مساله را میتوان یك خبط بزر گ سیاسی ناصرالدین سبکتگین‌خواندزیرا محمود بزر گترین اداره چی عصر خود بود ، لیاقتش در یك‌مورد بلکه از هرنگاه ثابت‌بود . بناء سیف الدوله محمود نیزمیخوا ست بدون خونر یزی به‌حقی که‌داشت برسد. همان بودکه چون‌ناصر الدین والدو له سبکتگین در ۳۸۷ هجری در بلخ وفات یافت،اسمعیل از غزنه به بلخ شتافت واعلان پاد شا هی نمود .

اسما عیل با منصور بن نوح‌سامانی ازدر احترام‌پیش آمد،وخود راه‌اسراف‌وتبذیرپیش‌گرفت‌واندوخته‌های پدر را بیحساب بر عساکر تقسیم میکرد زیرا چشم آن داشت که‌اگر سیف الدو له محمود حمله نماید عساکر بطر فداری و حمایت‌اوقیام ورزد .

۱ـ تاریخ اد بیات فارسی دری‌ص۸۰ تالیف استاد معظم داکتر جاوید ۲ـبخش اول همین کتا ب۱ـ۳ تار یخ افغا نستا ن ج ۳

۱ـ تاریخ ادبیات فار سی در ی‌بخش دوم صفحه اول تالیف داکتر جاوید (۲) صفحه دیگر همین‌بخش

شرنگ

دغازی دتو ری شرنگ دی؟
دشهید دوینی‌رنگ دی ؟
که‌دښکلو په محفل کښی
داد مینی خوږ آهنگ دی ؟

• • •

داوږمه ده دسرو گلو ؟
که نغمه ده د بلبلو ؟
که سلگی دبلی شمعی ؟
اسویلی دکو م پنگ دی ؟

• • •

دانغمه دپښتنو ده ؟
ترانه دمیړ نو ده ؟
یا ښکالو داد در خو ده ؟
دآدم درباب تر نگ دی ؟

• • •

په‌دی تورو کښی رڼا ده؟
که دتوری څه‌بر ښښناده ؟
دپاولیو څه شر نگا ده؟
که آواز دکوم ملنگ دی؟

دوطن دمینی‌راز دی
دشاعر سوز وگداز دی
دمین دزړه آواز دی
اود ښکلو پکښی رنگ دی

• • •

دزړه خواله د خوا رانو
دزیار کښو غر یبا نو
دبی وسو یتیما نو
چه وطن وربانده تنگ دی

• • •

که څوك «خو» څه پکښی وایی
ودی وایی ، لا «خوشرنگ »دی
که دښو مهر بانی کړی
ډیره ښه ده، دا «ښه رنگ» دی

• • •

داخه شرنگ دپیسو نه دی
دغازی دنوری شرنگ دی
«بختانیه» ! رنگ تری واخله !
دشهید دوینی رنگ دی.

دخیا لیگر انتخاب

شاه‌صنم

پاره پاره زړگی می په تاسی‌اوگار دی

شا صنمی دلبر می یار دی
شاه صنمی ته‌یی غونډه منډه
تر ما پوری راشه پر منډه منډه
چه ودی وینمه دخو لو ډنډه
شا صنمی دلبر می یار دی

شاه صنمی توری دی زلفی
تگ دی لکه د زرکی
پر تندی دی شنکی خال دی
شا صنمی دلبر می یار دی

ته پربام وختی لکه هو سی
کړی مور ته زا رىء
یوخو زه نه‌یم‌تول‌جهان دی‌طلبگاردی
شا صنمی دلبر می یار دی

سردار جان سنگ پښتو غزل یار

پسر لیه

چه ننداره‌شی په گلزار دگلو
زړونه تازه شی په بهاردگلو
چه دنارنج گلونه وغو ړیږی
نه لری ساری په با زار دگلو

خوند کړی مسکا دگلو کله کله
ناز او ادا دگلو کله کله
چه شو کیرونه کړی غنچی دگلو
هم وی خلاندی‌پلو شی دگلو

تویوی او ښکی او مسیږی پټی
څکه‌وی خلندی خوشی د گلو
دښکلو گلو دگلزار ه قر بان
دویم جنت د ننگر هاره قر بان

• •

گله سل واری به دی وستا یمه
که راته وکړی‌دپښتو خبر ی
چه غور ځنگونه او موجونه وهی
داسی می خو ښی دځلمو خبری

پسرلیه خدایږو بختور یی ته
په‌پښتو نخوا ډیر معتبر یی‌ته

• • •

چه زیړ ه ښه دخزان شوه ورکه
اوس ښکلی وخت‌دنو بهار راغلی
سره امیلو نه جو ړوی له گلو
په غرو رغو کښی لاله زار را غلی
«اسحق زی» وایی نو بهار را غلی
دگان‌ځوانی موسم دکنار را غلی

گل غوټی «اسحق زی»

راغلی‌پسرلی دی

راغلی پسرلی دی راوړی ئی‌گلونه دی
روان تری‌هری‌خوا ته دمښکو خوشبو یونه دی
قشنگ گلان زر غون دی په دښتوپه‌رغونو کښی
دگلو غوټی گل‌شوی دونو په سر ونوکښی
خوره ئی خوشبو ئی کړه تما موعالمو نو کښی
د عشق سندری‌وائی بلبل په شنو باغو نو کښی
دپیغلو په غاړو کښی دسرو گلوهارونه دی
راغلی پسرلی‌دی‌راوړی یی گلو نه د ی

• • •

گلان په‌ناز ولاړ دی له نا زه‌خندیدل کوی
نسیم چه پری‌لگیږی دمینی نخیدل کو ی
ټوله دنیا گل ده بلبلان پر ی‌الوتل کوی
سبا بیلتون‌له‌غمه آسمان پری ژړیدل کوی
په هر باغوبن کښی د بلبلوآوازونه دی
راغلی پسرلی‌دی راوړی گلو نه دی

• • •

محبو با راغله درامبیل گلو یی‌هارجوړ کړی
خیالی اوربل‌ئی دنر گسی گلو قطار جوړ کړی
هم ئی کمیس باندی پاولیوشرنگهار جوړ کړی
تن ئی دیارلپاره ځان په‌ښه سینگار جوړکړی
هر گلزار ته گوره دتوتیا نوفغانونه دی
راغلی پسرلی‌دی راوړی یی گلو نه دی

احسان‌الحق «احسان» وردگ

عکسها ازمسعود شمس (ژوندون)

موسسهٔ احیای معیوبین

دکتور ارسلا:
باوجود یکه مدت کمی ازتاسیس این‌شعبهٔ می‌گذرد باآنهم خدمات زیادی را در راه‌اعاده صحت‌مریضان انجا م داده .

درنظر است درآینده یـک شفاخا نه مستقل ارتوپیدی تاسیس گرددوفعلا پنج‌جریب‌زمین درجـوارشفاخانه وزیراکبرخان‌برای این منظور تخصیص‌داده‌شده

بمنظورکمک بمریضان ارتـوپیدیک‌وساختن بوت‌های‌مخصوص ارتـوپیدیک چندی‌قبل بمصرف موسسه‌بین‌المللـی احیای‌مجدد یکنفر بوت‌دوزرابرای‌فراگرفتن‌فن‌بوت‌دوزی‌بخارج فرستادیم.

درحالیکه یکتعدادهمکاران‌فنی وتخنیکی‌ورکشاپ دورش را احا طه کـرد ه وهدا یاتش رادر مورد مریضـــان‌معیوب که درین ور کشاپ مرا جعه کرده بودند گوش داده وعملی مـی‌نمودند ملا قات نمودم .

دکتور ارسلا درباره‌دست مریضی‌که‌پهلویش نشسته بهمکارانش هدایت می‌دهد وبمریض اطیمنان می‌دهد

وی گفت بمنظور کمك بـــه‌معیوبینی که دراثر بعضی آ فا ت ترضیضی یاالتهابی وانتانی و یـــابعضی سو شکل های ولادی یـــك قسمت مهم عضو یت شان دچـارکدام معیو بیتی می گردد هشت‌سال قبل هسته یك‌دیپارتمنت ارتوپیدی‌درین‌شفا خانه‌بمیان آمدوباوجودیکه مدت کمی از تاسیس این شعبه‌می‌گذرد باآنهم خدمات زیـاد ی را د ر اعاده صحت مریضان معیوب انجام داده .

دست این مریض بعدازچند بارتمرین‌بحال اصلی بر خواهد گشت

برای یك طبیب لذت بخش ترین دقایق ز ندگی فقط همان و قتی‌است که‌مریضی راکهٔ بیك حالـت یاس و ناامیدی بسر می برد از خطرمرگ نجات بخشیده ودو باره صحتش‌را برایش اعاده نماید ویا شخصی را که‌نسبت فقدان‌یکی‌از اعضای‌بدنش که‌شدید ترین رنج وعذاب رو حی برایش بار آورده واورا بـار دوش وجامعه‌وفامیلش سا خـتهٔ دو بـا ره بز ندگی و کار وادامه حیات آماده بسازد .

این جملات را دکتور شفیق ارسلا متخصص جرا حی اورتو پیدی‌وزیر اکبر خان رو غتون اظهار نمـــود. دکتور ار سلارادر ور کشاپ‌تخنیکی ارتوپیدی وزیر اکبر خان رو غتون درپهلوی این شعبه ،ور کشاپ پـــی بنام احیای مجدد نیز تاسیس شد که وظیفه آن فعال سا ختن‌یك‌عضو غیرفعال باتمرینات فزیکی وکمیا وی بدون تداوی است. وی افزود برای انکشاف و فعال سا ختن ورکشاپ یکتعداد تـکنسین ها رادر ر شتـه ارتو پیدی بخارج فرستادیم تـــا تحصیلات خویش را در رشته‌تخنیك ارتو پیدی تعقیب نمایند که ایشان بعداز دوره معینه تحصیـل نـظر ی وعملی موفقانه بوطـن باز گـشتهٔ ودرین شفاخانه شروع بکارنمودند.

این ارتوپیدیست‌های جوان‌باساس تجارب تحصیلـی خو یـش بعضی مواد مورد ضرورت‌را برای‌ورکشاپ ساخته ویکتعداد سا مان و لوازم

مجدد در خدمت

درین شعبه انواع مختلف تداوی های فزیکی ازقبیل تداوی های برقی مساژها، حروری، جمناستیک های مخصوص انجام می گردد... وعضو ازکار رفته مریض دوباره احیاسی گردد.

این طفلك معیوب بزودی بپا ی خودروان خواهد شد

مورد ضرورت را حکو مت جاپان از طریق موسسه (او، تی، سن ، ای) ویکتعداد سا مان و لوازم دیگر را موسسه طبی (کی یر مد یکو)ی امریکایی کمك نمودند . وبرای اینکه از تجارب مو سسات خار جی بیشتر استفاده شده بتواند ارتباطات فنی بایکتعداد ممالك دیگر قایم نمودیم. واولین واقعه عملیاتی ور کشاپ در اخیر سال ۱۹۷۱ به همکا ری ارتو پید یست های جاپانی آغاز گردید. فعلا دو داکتر جاپانی باما همکاری دارند .

دکتور ار سلا در مورد انکشاف این رشته طبی گفت: در نظر است در آینده یك شفا خانه مستقل ارتوپیدی تاسیس گردد وفعلا پنج جریب زمین درجوار شفا خانه وزیر اکبر خان برای این منظور تخصیص داده شده که البته باتاسیس وبکارافتادن آن قسمت زیاد نیازمند یهای مردم مارفع خواهدگردید ونیز درنظر است درولا یات مختلف نیز مراکز آن توسعه داده شود .

وی بجواب سوالی اظهار داشت که تا حال درپو هنځی طب پو هنتون کابل مضمون مستقلی بنام ارتوپیدی تدریس نمیشود واین یك ضا یعه بزر گی از نظر طب است به عقیده من لازم است که در پهلوی سایر دیپار تمنت های پوهنځی طب شعبه برای تدریس وتحقیقات در رشته ارتو پیدی وفیز یو تیراپی نیز تاسیس شود .

فعلا نظربه ضرورتی که دراطراف مملکت باین رشته احساس می شود همهٔ ساله یکتعداد دکتو ران ا ز شفا خانه های ولایات کشور درین جامعرفی شده وبعداز فرا گر فتن اسا سات فنی دو باره بولا یات رفته وبکار می پر دازند.

دکتور ارسلا در مورد تعداد بستر ارتو پیدی گفت: فعلا چهل بستر شفا خانه برای عملیاتهای ارتوپیدی تخصیص داد هشده ودر صورت لزوم درو قایع عاجل ازدیگر بستر ها ی شفاخانهٔ نیز استفاده بعمل می آید.

وی گفت از سال ۱۳۴۸ تا حال درحدود دو هزار مریض درین شعبه عملیات گردیده اند . چون مریضان شبهٔ ارتو پیدی رااکثرا مر یضان مزمن تشکیل می دهد واز جمله این مریضان در حدود ۶۰ـ۷۰ فیصد واقعات تو برکلوزاستخوان میباشند که در مراحل بسیار پیشر فته به شفاخانه مراجعه می کنند ازاین سبب مدت زیادی را مجبور اند داخل بستر باشند .

وی گفت درین اواخر کوشیده ایم متود جراحی را تغیر دهیم که باین اساس تقریبا بالای نودو هشت فیصد عملیات های جراحی انجام می شود .

یك تعداد زیادتر مرا جعین مارا مریضان خیلی دلچسپ از ولایات تشکیل می دهد که برای تداوی باین شفا خانه مراجعه می کنند .

درمورد ورکشا پ احیای مجد د گفت: بمنظور کمك بمر یضان ارتو پیدیك وسا ختن بوت های مخصو ص برای معیو بین یکنفر بوت دوز رابرای فرا گرفتن فن بوت دوزی مخصو ص ارتو پید یك چندی قبل بمصرف مو سسه بین المللی احیای مجدد بخارج فرستادیم که اکنون بوت های مخصوص راکه بایك برس مورد استفاده قرار می گیرد در ور کشاپ خود موسسه بدسترس مریضان ومعیو بین قرارمی دهند. علاوه بران دونفر در رشته پرو تز (ساختن دست وپای مصنوعی) درخارج تربیه شده اند که اکنون در قسمت سا ختن آلات کمکی برای پا، شانه، بغل ودشت با موسسه همکاری دارند. این آلات بحیث و سا یل کمك کننده وبحیث یك تکیه گاه برای معیو بین بکار می رود وازان استفاده خوبی شده می تواند .

پس ازمختصر صحبت به همرا یی دکتور اسلا ازقسمت فیز یوتیراپی دیدن کردیم وظیفه این شعبه تداوی فزیکی مر یضان مصاب بافات سیستم دماغی مر کزی ونخاع شوکی است .

درین شعبه انواع مختلف تداوی های فزیکی ازقبیل تداوی های برقی مساژها، حروری ،جمنا ستیك ها ی مخصو ص انجام می گردد درین شعبه آلات مخصوص وجود داردکه بعداز تشخیص علت توسط آن تداوی شده وعضو ا زکاررفته آن دو باره احیاء می گردد .

دکتور ارسلا در مورد مرا جعین این شعبه گفت : در اولین مرا جعه مریض کارت مخصو ص برایش ترتیب می گردد که دران علاوه از هویت مکمل مریض، تشخیص مرض ومیتود تداوی ومعالجه آن نیزدرج می گردد این کارت در تمام مدت تداوی مورداستفاده قرارگرفته واز روی آن سوابق مریضی ونتیجه تداوی معلوم شده می تواند.

..دراثر تداوی ها وتطبیق تمرینات فزیکی ،اکنون می توانم راه بروم وقدم بزنم

باقیدارد
صفحه ۲۷

غرفه‌چی

نوشته صدیق رهپو

باران بتازگی ایستاده شده بود. قطرات کو چك وشفاف، از شاخه های برهنه ولچ درخت متصل‌بگوشه غرفه، برپیاده رو کانکر یتی وبالای آهن چادر غرفه باصدای یك‌نواخت میریخت صدای ریز شش، درآرامش های موقتی وزود گذر جاده، آهنگ سکرآوری ایجادمی‌نمود درون‌غرفه را فضای سنگینی بخشیده وروح غر فه چی‌را که‌از فرط بیکاری، پشت هم فازه های طولانی و خواب آ لـــود میکشید، در هم می فشرد .

یك هفته بودکه آسمان، با ابر های تیره اش به کسانی میماند که پیشانی ترش، خصیصه ذاتی‌وسرشت طبیعی شان است . بارا. نهای‌متوالی وخسته کننده، فضای تیره چهار اطراف مرا برغم ترمی ساخت.

نم‌ور طوبت، با شلگی وسما جت خاصش از ترق تخته های غر فه ، بداخل نفوذ کرده‌و عرصه رابه‌غرفه چی تنگ کرده بود. بهمین سبب، اکثر کتابها، غیر مرتب بگوشـــه غرفه کوت شده وآثـار مـختلفی از نویسندگان معروف چون. مارك‌تواین پوشکین ،گور کی داستا یو فسکی صادق هدایت اوهانری ،سه مزدور حبیب وغیره بروی هم‌انباشه شده بود. این نامر تبی وعدم تناسب،هم آهنگی غرفه رابهم زده وفضای آن رافسرده ترمی سا خت .

ازلا بلای عکس های بر هنه ونیمه برهنه ستار گان سینما، که عقب شیشه غرفه آویزان شده بودویگانه نقطه نیرنگی برای سست نمودن‌پای های عجول وشتاب زده رهـگذ ران بحساب می رفت ، نور خاکستـری رنگ، بداخل میخزید و فضای آن رارنگ سربی، می زد .

چکك ،بصورت آزار دهنده یی‌از سقف غرفه، مانند طفل ناز دانه‌یی به‌هر جاکه دلش می خواست مـی چکید وبااین کارش غـــرفـه والارا عصبی‌تر وبرآشفته ترمی ساخت،با گذشتن موتر های نسبتا سنگیـــن غرفه بلرزه آمده وقطرات چکك بـه صورت دستجمعی فرور یختـــــه وعصبا نیتش رابه اوج می رسانـد همه چیز شکنجه آور وغم آلودبود.

هرچند لحظه، انگشتان غرفه چی باعجله وتندی، بداخل قطی گگـــك چوبی که از آن بجای دخل استفاده می کرد، بدنبال پول های سیاه که بصورت شا نزده‌پولی ، قران‌وروپیه بود، می گشت. آنهارا رامی گرفت باشتابزدگی بدون دیدن، با پنجـه هایش می شمرد، اینکار راچند ین بار انجام داده بودولی پول همان‌سه افغانی وسه شا نزده پولی بود.

.چند رهگذر، برای‌لحظات کوتاهی درمقابل غرفه‌اش توقف کردندبدون نگاه کردن بداخل غرفه، فقط عکس های ستار گان راباو لع واشتیا ق سیر نشدنی، باچشمان آزد مندانه شا ن‌نگریسته وپس از قیمت کردن سر سری، آنجا راترك گفتند. یکی دونفر، برای خالی نماندن مو ضوع کتا بهای پولیسی مبتذل رابـــدون اینکه بخرند، جویا میشدند ...

روزها نفس های آخر ینش رامی کشید ابرها، پراگنده شده واشعه زرد گو نه آفتا ب همـه جـا رادر پرتوش غرق ساخته وهمه چیزرابـا برس زرینش ،رنگ طلایی میزد.

صاف شدن آسمان وریزش نـور بیدریغ آفتاب ، به همه جارنگ‌شادی خسته‌آور زده آواز هارن های موتر باهمهمه گنگ ومبهم‌عابرین، صدای برو بخیر نگران سرویس، فر یاد فروشنده دوره گرد، آواز بچگا نه، جریده فروش که اخبار داغ دا خلی وخارجی را برای جلب مشتر یان‌بهم می‌با فت. همه وهمه نمایانگر زنده شدن دو باره جاده بود.

عابرین که‌لحظه قبل ازتـر سس باران، برای خود پناه گا ههایی‌اعم ازآفتاب گیر های دو کانها، کو چه های باریك وسر پوشیده، متصـل سرك وحتی موتر های ایستاده‌شده، درست کرده بودند. بجاده هجو م آوردند یکی چتری اش رامی بست، دیگری کلاه بارانی اشس رامی تکاند وعده باقیافه های متبسم، به نـور سرور بخش آفتاب می نگر یستندو شش های شان رااز هوای تـــازه وباران دیده، پرمی نمودند .

ناگهان آهنگ دور وخفه یـی کـه ازآن کلماتی چون طلسمات، باطـل سحر، وچی‌وچی بگوش می رسیـد. غرفه چی‌را ازحالت سکر آور هوای تازه که ازدریچه گك شیشه غرفه‌به ملایمی بدرون خزیده بود، بیـرون کشید. نگاه مختصری از پشـــت شیشه بیرون اندا خت تاببیند این صدا از کیست ؟

درمحوطه نسبتا وسیعی که‌آفتاب درآن، بیدریغ نور می پاشید وتفت زمین به آرامی ، ازآن بلند می شد، مرد لنگی دار که ریش کوتاه، بزی ودانه دانه یی داشت وسرا پایش‌را به‌قدیفه‌آبی رنگی‌پیچیده‌وازچشمانش بارقهٔ شیطنت وتیز هوشی‌بیرون‌می جهید بقچه بزرگـی را در حا لیکـه سیل کـلمات ماننـد طـلسما ت . تعویذات وغیره برای‌کمر دردسزدرد دندان درد، مشکل کشا، شیر کشاه نظر مات، جن زدگی، مرض صبیان، خناق وچی وچی مرتب ازد هانش‌به صورت در نگ ناپذیر جاری بوده وبآن ریشس بزی اش تکان می‌خورد، باز نمود .

اوبه مهارت وصف ناپذیر ،که‌در اینکار داشت ، بساطش راپهن‌کرده وآهنگ تبلیغی‌بالا را دو باره‌باطنین خاص، سر داد .

غرفه چی ازفرط تعجب د هنـش باز مانده بود. بگوشه لبانش،لبخند استهزا آمیز وریشخند مانند مبنی براینکه چه کسی‌حاضر به خریداین قبیل چیز ها خواهد بود، نقش‌بست.

لحظه چند نگذشته بودکه جـای لبخند استهزا وتمسخر، باچهره‌اش راخطو طی از تعجب و حیرت‌پرکرد بچشما نش باور نداشت، نمی‌دانست چه اتفاقی رخ داده‌بود. زیرا هنـوز مدت کو تاهی نگذشته بودکـه دور بساط مردك را انبوهی جمعیت فرا گرفت .

دربرابر مرد لنگی دار، دستـــه بزرگی از کاغذ های رنگا رنگ که روی آنها باحروف کج وکور عربی چیز های نوشته شده وتصاویـــر مختلف ، عجیب‌وغریب بر آنهانقش یافته بود، قرار داشت در پهلـوی آنها، طلسمات! بند های فلـــزی حجوف، مانند کوری های خالی‌کوت بود .

هرلحظه، بر فشار مردم افزوده می‌شد. از جمعیت، شخصی کـه‌در مقابل پرداخت پول سیاهی، کاغـذ مطلو بش راهدیه کرده بود، آن را چار قات نموده وبعد از اینکه‌هدایات مفصل مبنی‌بر پوش کردن ویا تعین رنگ های مختلف پوش ، از مردگك گرفت. آن را ماچ کرده اول به‌چشم راست ودوم بچشم چپش مالیده وبا احترام به بغل جیبش گذ اشتـــه بالبخندی که ازآن آرامش روحی می بارید، آنجا را ترك گفت .

باو جود یکه آفتاب دامان آخرین بقایای اشعه طلایی رنگش‌را کنا‌کنون به سرخی گرائیده بود برمی چید و هوا بانز دیك شدن شب سرد تـر

بازار فروش مردك گرم بود.
اوبا چیره دستی یك مداری بـــاز، خاصیت کاغذ های‌مقا بلش راواینکه بـرای شنـای چگونه مـــجر ب وموثر است، برمی‌شمرد. تماشاچیان که‌وی را حلقه‌وار دربر گرفته‌بودند ازفرط تعجب دها نشا ن باز مـا نده بود مردك بازر تگی خاص، دعاباطل سحر راکه مشتری اش خریده بودو اوبرایش پو ش باز و بند دارتوصیه کرده بود، در بازو بند به اصـطلاح نقره یی، می پیچید دستهایش که‌در این فن، ورزیدگی خاص پیدا کرده بود. مانند پنجه های مداری چیـره دست، مرتب حرکت میکرد وبانهای اعجاب تماشاگران‌را طوری‌برانگیخته بودکه که آنان خواب زده‌و بادهان به او می‌نگریستند.

سیاهی شب، خودرا دربدن جاده مزدحم می مالید و بان رنگ تیـره بی‌می زد. جمعیت دورا دور مردك، بصورت حلقه مبهم وتاریك معلو م می‌شد. از لابلای جمعیت جز صدا ی خفه و گرفته مرد، که‌از فرط چیـغ زدن ونعره کشیدن بکلی خپ شده بود، چیز دیگری شنیده نمی‌شد.

ناگهان، باد نسبتا شدید وسرد، غرفه چی‌راازچرت‌طولانی ودرماندگی ناشی از دیدن این منظره، بیرون کشید، باد درلا بلای کتاب ها خزید ورقهای آن ها رامانند کسی که در جستجوی مطلبی باشد، بهم زدوبا جست شدید تری، یکی از کتاب‌ها رادر حالیکه پشتی اش به کف گل آلود غرفه قرار داشت، بپاییـــن انداخت.

باد اوراق بازکتاب را پیش و پـــس کرد. غرفه چی بابیحو صلگـی در حالیکه آه کوتاهی ازدل بیرون کشید کتاب را بر دا شت. چشمش بـــه عـنوان «کمدی الحصی» اثر دانتـه افتاد.

بالبخند تلخی زیرلبش زمزمه‌کرد:
«بلی! بهترین خوانند گان‌اینگونه کتابها با داسمت باد..»

هوا، دیگر تاریك شده بود، گروپ های بوق جاده، روشن شده بـود. داخل غرفه را تاریکی دربر گرفتـه بود، انگشتان غرفه چی، بیخود به داخل دخل فرو رفت پول های‌سیاه رابی اراده شمرد همان سه افغا نی وسه شانزده پولی بود. همان‌مبلغ قبلی.

دیگر درنگ ومعطلی غیر منطقی بود قفل رابر داشت. در وازه غرفه رابست. در همین موقع مردك نیـز بساطش رابر چیده نگاه شیطنت‌بار وپیروز مندی به غرفه چی انداخت. بالبخند تمسخر آمیزی از کنار ش گذ شت.

قلب غرفه چی را اندوه ناشناخته ای‌چنگ‌می زدو آن رامی فشرد.

پا یان

همایون کمیدین معروف سینمای ایران

بخند تادنیا برویت بخندد

بخند تا دنیا برویت بخندد

ساعت٤ بعد از ظهر بودبه‌همراه یك‌دوست افغانی ام که سند یکای هنر مندان رادیده‌بودباهم واردخانه هنر مندان سینمای ایران شد یم. بارئیس عمومی هنر مندان بعـــداز احوال پرسی خود را به ایشـــان منحیث خبر نگار افغانی معر فـــی کردم وضمنا گفتم می خوا هم بـــا همایون کمیدین معرو ف سینمـــای ایران مصاحبه کنم قرار شد سا عت ظهر تیلفونی همرای همایون تماس بگیرم خودرا معرفی کردم وی‌اظهار مسرت کرده باتشکر وعده به‌ساعت ده‌فردا صبح داد ملا قات راپذیرفتم فردای آن با دوستم بطرف منـــزل همایون که‌در جاده‌بلواردتهران قرار داشت روان شدیم‌وقتی داخل‌حویلی شدم همایون ، خا نمش با دو طفل

اندو هگین میشود وبالا فا صلـــه اطرا فیانش‌پی‌به نارا حتی‌اومیبرند شاید همایون نقش های که تـــا کنون ایفا کرده است سبب شو د که‌او را تنها توانا برای خندا ندن بدانیم ولی کافی است که‌چند دقیقه پای سخنان اودر خارج از محیـــط سینماو بازی در فیلم بنشینم‌وببینم که‌او از نقش هایش‌بیش ازحدتصور فاصله دارد .

بخند تادنیا برویت بخندد

این نکته گفته همیشگی همایون است که‌خوب‌میخند دوخوب‌میخنداند شاداب است شادابی‌می‌بخشدبانشاط است ونشاط می‌آفریند . گرچه‌زیاد جوان نیست ولی و جدان باطنی‌اش اورا یك جوان عیار نشان میدهـــد. همایون درعین شوخی که از خـــود نشان میدهد. به اندازه کافی جدی ومتفکر است . کسی که میخواهد مردم را بخنداند بدانید شدیـــدا

همایون درعین شوخی هاییکه نشا ن میدهد به اندازه کافی‌جدی و متفکـــر است

نقش ملا نصرالدین را به من سپرده اند و چاقی من باعث شده که تا حال کرسه سرکب بشکند

کوچکش را دیدم و بعد از احوالپرسی وارد صالون ساده وعاری از تکلف اما دیزاین ودیکو رآن خیلی عا لی بود.

همایون پیش دستی کرده صحبت راآغاز کرده گفت : چقدر خوش هستم شمارا ملا قات میکنم من از آوا ن طفولیت بمردم افغا نستان ء لاقه

داشتم ومیدانستم که برا دران وهمسایه نیك ما هستند آرزوی من برای آشنایی بهتر با مملکت زیباو مردم مهمان نواز شما شدید است.

ـاز احسا سات گرم شما نسبت بوطن ومردم خود تشکر میکنم اجازه بدهید بپر سم :اسم حقیقی شما همایون است یادر جهان سینماشما به این اسم شهرت دارید ؟

ـبلی این حدس بجاست اسم حقیقی ام محمد علی تبریزی است متولد سال ۱۳۱٦ه در مشهد .

ـپایه تحصیلات شما تاکجاست؟

پایه تحصیلا تم تابه صنف د هم

بوده نسبت ضعف اقتصاد نتوانستم تحصیلاتم را ادامه دهم .

ـپیش از انکه به سینماروآوردید چه می کردید کدام سال کارسینمایی تان راشروع واولین فلم شما چه نام دارد ؟

پیش از آنکه به سینما روی آورم درتیاتر بادر آمد شبانه٤ تو مان یعنی(٤٠) افغانی ایفای نقش میکردم بعدا به تلو یزیون وهنر پیشگی پرداختم .آغاز کار سینمایی خویش رادر سال۱۳۳۹ بافیلم« عرو سك پشت پرده» شروع کردم .

خوب آقای همایون: شما که ازده سال به این طرف از جمله موفق ترین هنر پیشگان ایران هستید تا کنون در چند فلم بازی کرده اید وضمنا بگوئیدبه کدام فلم تان بیشتر ازهمه علاقمند هستید ؟

من تا کنون در بیش از۸۰ فلم نقش داشته ام که از آنجمله به فلم «سر نوشت ودنیای آبی» علاقمند هستم .

ـآیادر فلم های مشترك خار جی حصه گرفته اید یانه؟

بلی در چند فلم مشترك ایرا نی وترکی بایفای نقش پرداخته ام البته به فلم های که پرمصرف نباشد حصه نمی گیرم .

ـشماکه ماشاالله با صحت وچاق هستید درو قت فعالیت های هنری مشکلی ازین راه ندارید .

ـوالله من خیلی به تکلیف هستم وزن زیاد داشتن تکلیف ده است هر

قدر رژیم غذایی می گیرم باز هم فایده نمیکند حتی از چندی به اینطرف فلمی در دست دارم بنام (ملا نصر الدین) چون من در نقش

ملا نصر الدین کار میکنم همین چاقی من باعث شدکه کمر سه خررا بشکنانم بهر حال من از دست این چاقی خیلی شکایت دارم .

ـچند سال میشود که عرو سی کرده ایدو ثمره ازدواج شما چند طفل است ؟

مدت پنج سال ازعروسی مامیگذرد وثمره از دواج مارا همین دود ختر که پهلوی شما نشسته اند تشکیل نموده است .

ـببخشید اگراین سوال من بسیار

شخصی باشد میخواهم بدانم وقتی درا ثنای فلم گیری بادختران فلم معاشقه میکنید خانم شما درین مورد دخالت میکند .

ـسوال خیلی بجاست .شغل من ایجاب می کند باز نها ود ختر های زیادی تماس داشته باشم البته این دختر هاو زن ها تاکنون نتوانسته اند

زندگی خانوادگی مرا خراب کنند خانمم زیاد درین مورد حسودنیست واو به من اعتماد دارد زیرا میداند هنرمند هستم .

ـهنوز صحبت همایون ادا مه دا شت و میخوا ست ضمنا

ازفدا کاری بیشتر همسرش قصه کند که خانمش کمی سرخ شده و گفت

«درست است که من به همایون اطمینان واعتماد دارم ولی باز هم نزدیکی زیاد اوبا خانم هامرا خوش نمی سازد اماچه چاره ....

از همایون هنرمند خندان تشکر کرده خدا حافظی نمودم

همایون :
پیش ازآنکه به سینما روی آرم درتیاتر بادرآمدشبانه ٤ تومان«٤٠» افغانی ایفای نقش میکردم.

از مجله ترو

مترجم: عبدالظاهر آشوب

آشیانه قلب من

فکر کردم بعد از آنچه اتفاق افتاد، همه چیز برایم تمام شده و زندگی دیگر برایم مفهومی ندارد.... اما دریافتم که....

صدایش به شکل هیستر یکی بلند شد و من گفته میتوانم اضطراب ویرا از درك احساساتش خارج مینمود. دلم برایش سوخت. ولی چیزی نداشتم که بتوانم برایش بگویم. باور کنید در آن لحظه هیچ چیز نمی خواستم به جز اینکه بتوانم به او اطمینان بدهم. مگر من چطور میتوانستم به او بگویم که اندریو جور خواهد شد در حالیکه خودم هم نمیدانستم؟

بسیار خورد تر ازان بو د که به این مرض مبتلا شود وحتی اگرزنده بماند در باره تاثیرات و عواقب بعدی آن چیزی گفته نمیشد.

به اوگفتم:

ـ« هفتهٔ گذشته نوزادی ازینجا مرخص شدکه تازه از مریضی التهاب سحا یا شفا یافته بود.» ولی در چشمانش اشکهای و حشت راملاحظه کردم.

ـ« جور خواهد شد؟» زمزمه کرد «یگانه چیزیست که من دارم.»

دستانش رابیك دستمال کو چك پیچید و من دفعتا متوجه شدم که انگشتانش عریان است. مادراندریو مورگان انگشتر عروسی به انگشت نداشت.

دوباره تکرار کرد.

ـ اویگانه چیزی است که من در زندگی دارم.»

ـ« اوه، سر پرستار، شما نمی توانید مرا درك کنید.»

دفعتا درد من تیزتر شد ولی مجبور بودم تادر نگهداشت لبخند در لبان خود مجادله کنم. برا یش

گفتم:

ـ«نرس رو بنیز الان میخوا هدکه اندریو را شیر بدهد، اگر میخواهی برو همرایش و تماشاکن.»

رویش را برگردانید، کمی ازطغیان درونی خود گیج بود، هنوز بقدر کافی وجودش تحت کنترولش نبود تادرست حرکت کند، ... و من دو باره قلمم را برداشتم.

مگر کلمات درروی صفحهٔ را پور دریك بحرسیاه شناور بود و من نمیتوانستم آنها را ببینم. آیا شما هم فکر میکنید که من حقیقتا. ... «نمی توانستم درك کنم»؟ اوه کاش میدانستید که من در آن لحظه چه احساس میکردم. .. ..

بدرخت کاج وبنای شیر حوارگاه خیره ماندم آنروز در خت کاج آنجا بود، کرسمس شش سال قبل، بالون هاو مردمیکه آواز میخواندند. ولی هیچکدا م نتوانستند بچهٔ نوزاد مرا نجات دهند. واونیز همه چیز من در زندگی بود.

هنوز دوسال شده بود که نرس بودم وپیتر را ملاقات کردم. اوهمراه من بیکی ازتالار های رقص شفاخانه بایك تعداد از رفقایش آمدند، ما همدیگر را به اندازه‌ای دوست

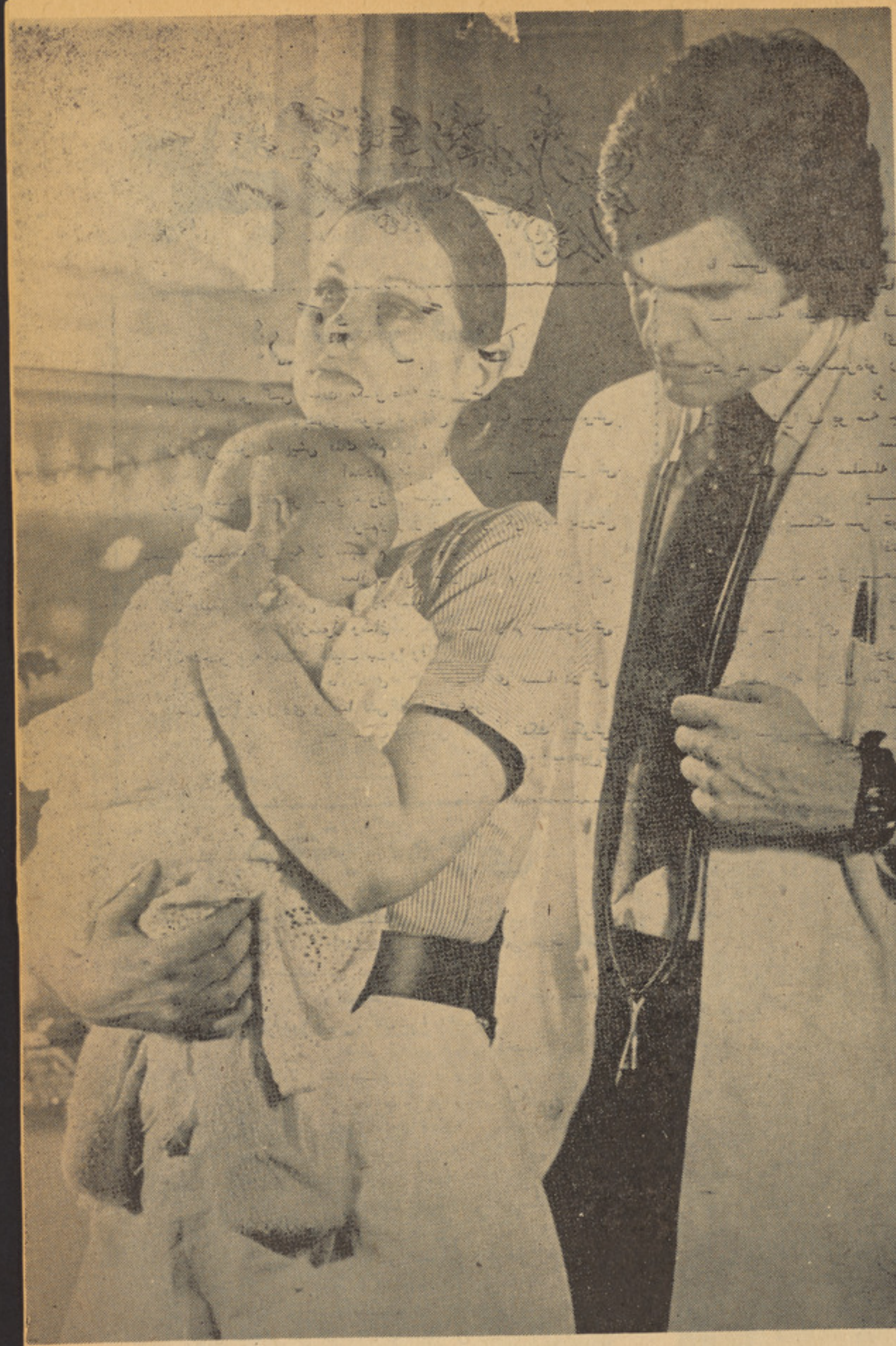

داشتیم که فکر نمیکردیم هیچ‌چیزی بتواند ما را از همدیگر دور سازد.

پیتر بعدا برایم گفت: « اگر کسی برایم میگفت که من همسر آینده خودرا در همان رقص ملاقات‌مینمایم مثل آنکه از دوزخ میگریزند درجهت عکس آن فرار میکردم .حالا، خوب، من از دوستان خود تشکر میکنم که مرا به آنجا آوردند ونتیجتاً کارول، شما را ملاقات کردم » .

خندیدم ، خوشی وسروریکه در نهاد من موج میزد احساس میکردم بسیار برایم مهم بود تابدانم از ینکه پیتر تمام نقاط نظر خودرا در مورد ازدواج تغییر داده است،زیرا اومرا دوست داشت ،ومن هرگز از طعم گرمی او علاقه واحساسیکه گو یی ازخواب و رویا ها حصه گرفته است، سیرنمیشدم .

در اولین تابستانی که من او را شناختم ساعت ها را در گوشه های خلوت باهم سپری میکردیم، گپ میزدیم وسعی میکردیم یکدیگر را خوب بشنا سیم ،ویا در را یحهٔ شیرین و مطبوع چمن زار ها مینشستیم ، آنقدر در برابریکدیگر حساس بودیم که جزئی ترین تماس کفایت میکرد که ما را آتش‌زند.

هر لحظه ایکه میخو استیم

میتو نستیم از دواج کنیم ، مگر من آنوقت در آمد زیادی نداشتم .وهمچنان پیتر باو جودآنکه در آمد کافی داشت وانجنیر د ر رشتهٔ حرارت بود ولی حتی یکپول هم‌پس انداز نکرده بود. این وضع برایم مایوس کننده بود خصوصا وقتی‌که میخواستم یك خانه فرش وظرف و مصر ف‌پول عروسی مانرا حتی به ساده ترین شکلش تهیه نمایم .

دریکی از روز های اکتوبر پیتر مرا در خارج ازشفاخانه ملاقات‌کرد ومن همینکه بطرفش متوجه شدم فهمیدم که چیزی خوبی برای گفتن دارد .

بقیه در صفحه ۵۷

گلبرگ

برگ نرگس

از برگ نرگس است مگر جامه در برش
کاینقدر خوب‌ود لکش و زیبا ست منظرش
از عجز سر به پیش فلك خم نکرده ام
آمددلم‌زعشق بز انو برا بر ش
رو زم سیه ز هجر شدو سوزغم سپید
مردم‌زدردو رنج و نگر دید باورش
دستم تهیست گر چه ز سیم‌وزر جهان
سازم‌زگنج شعر بعالم تو انگرش
آن بلبلم که ناله من سوزدآسمان
ازسوز وسازخویش بسازم سخنورش
آن دختر یکه پاك و عفیف‌است‌وباوفا
جانم‌فدای‌خاك کف پای مادرش
گلبان در آرزوی وصالش گذشت عمر
یك شب نشدببر بکشی تنگ پیکرش

(م. اسمعیل گلبان)

دختر کوچی

درون غزده مشکین نشسته‌زیبایی
زمو فشانده بدوشش‌خطوط طغرایی
روش دست سپیدش به‌زیرچانه نغز
نگر طراوت و خوبی بدخت صحرایی
به بغ‌بغ هر طرفی برگان‌شوخ وقشنگ
عیان زلطف طبیعت عجیب دنیایی
فضا گرفته و تاریك مثل‌طبع فگار
سحاب‌گرم جهش همچو موج‌دریایی
بجام لاله می شبنم سحرگاهان
چواشك سرخ فشانی بسرخ‌مینایی
زفر شهای بسی دلکش وخیال انگیز
فلك‌بمقدمش افگنده سبز دیبایی
ربوده گوی طراوت زخش‌زصبح بهار
ورابحسن‌ولطافت کجاست همتایی
چو بخت من رمداهو ز نرگس‌سیهش
فگنده‌شعله بدلها ز چشم شهلایی
درون حجره نگر سینه‌سپیدش را
زجیب‌شام عیان صبح بهجت افزایی
نسیم حامل عطرو گلاب‌زلفانش
چمن‌معطر از ان طره سمن سایی
زلطف مرده دلا نرا به وجدوحال آرد
بکیش‌حسن پرستان‌بودمسیحایی
رهین دختر کوچیست این غزل (رونق)
ترا نه خاست‌بعشقش ز قلب شیدایی

(رونق- نادری)

نوبهار هستی

آمد بهار ای بت گلگون عذارمن
باشدبچشم سبز تو باغ و بهار من
تا حسن جلوه ریز تو شدگلشن مراد
برخاست‌ناله ها زدل داغ دار من
شد شاخه امید شکوفان‌زدید نت
ای‌نوبهار هستی ناپایدار من
تادیدمت چو سبزه‌نو رسته‌در چمن
پژمرده‌شد بدیده گل انتظار من
کاش از شراب بوسه جان‌پرور لبت
مستانه‌ام‌کنی تو دمی ای نگار من
عمریست مست سلسله دارم‌زنگهتت
یك‌صبحدم گذشته ای تااز کنار من
گر میزنم بسنگ سر خودچوآبشار
افتاده‌است‌در کف عشق اختیار من
ای آفتاب ناز شعاع‌تجلی ات
با شدفروغ دیده شب زنده دار من
باشد بساغری نگه چشم‌شبز تو
نور امیداین دل امیدوار من
روئیده لاله از دل خاکم‌زفیض عشق
شدداغ‌آرزوی تو شمع مزار من
تادل اسیر سنبل مشکین یارشد
آشفتگی‌پرست شده روزگار من
هرگز زجور یار کدورت‌پذیر نیست
در زندگی (مشاء)دل آیینه وار من

محمد ظاهر (مشاء)

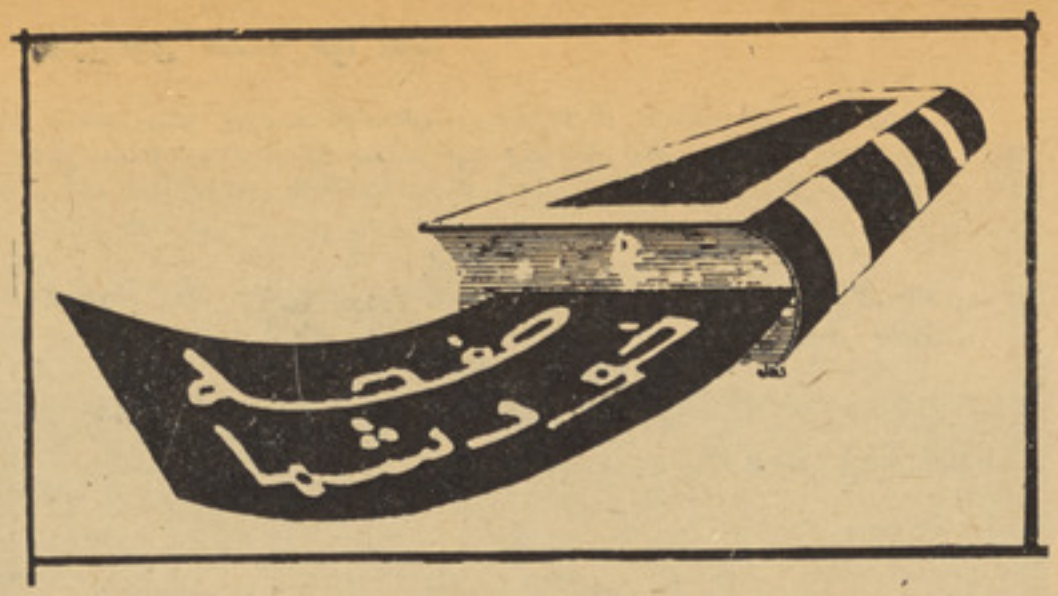

بهار آمد

ای سا قی سر مستان بر خیزبهار آمد
درجام‌شراب افشان برخیزبهار آمد
بنگر درین بها ران هنگا مه‌های یا ران
گـر مست‌وآفتا با ن بر خیز بهار آمـد
تو چون گل بهاری من اشـك‌وآه ودردم
ای رمـزدرد مندان بر خیز بهار . آمد

چشمان ترا نازم من باتو همی‌سازم
ای گلبن خرا ما ن بر خیز بهار آمـد
امشب زماه رو یت کن بـزم‌ماروشن
ای نور بزم ر ندان بر خیز بهار آمـد
دارم امید آنکه بینم دو چشم‌مستت
ای رشك‌مهرو یا ن بر خیز بهار آمـد
ای دلر بای د لها وی نـاز تو فر یبا
ای ناز شب‌نشینا ن بر خیز بهار آمـد

شاد باش « شاد مانا»این دو ر زندگـی را
خور با ده مست‌وخند ان‌برخیز بهار آمـد .

از«راهی» سیاه سنگی

بها ر

می بنو شید ای حر یفان گل‌ببو ستان آمده
دل فسرده‌بلبل شیدا به افغان آ مـده
هر طرف موج طراوت مید هددل را صفا
سنبل‌وریحان کشیده سر فراوان آ مـده
غنچه خا مو ش بکشاد لـب‌بخنده هر کجا
تانسیم‌رو حبخش نو بها را ن آ مـده
سر رسیده شام تارو صبح روشن مید مد
آفتاب‌وصل‌اوفر جا م هجر ا ن آ مـده
سا قیا لبر یز می کن سا غرومیناو جام
بر درمیخانه امروز باده نوشان آمـده
بزم عشرت گشته بر پاهر کناروهر طرف
موسم‌جوش و صفای سیر پغمان آ مده
می بریزان سا قیا مستی نماوعشوه کن
روزگارعیش ونو ش‌جمع‌مستان آمده
تا بشو یـد از رخ‌گلها غبا ر تیر ه گل
ابر نسیا ن همچو«راهی» اشکریزان آ مـده

غلام سخی‌راسخ

بیمار عشق

گفت آن دلبر که باتوآشنایـی‌می کنم
از بـرای‌خا طرت شرین ادا یی می کنم
گفتمش بیما ر عشقم گفت‌دیدارم‌دو است
من علاج‌دردتو با این دوا یی می کنـم
چشم راسر مه کنم‌برلب بمالـم‌لب سر ین
موی های‌خویش را رنگ طلایی می کنـم
بعد ازان با عشوه وناز وادای‌دل فریب
پیش رویت‌می نشینم دلر با یی می کنـم
گفتمش آخر جدا یی میکنی ازپیش من
گفت‌بی‌غم‌باش کی از تو جدا یی می کنم
گفتمش از من چه میخوا هی‌که‌درعوض دهم
گفت مـن‌این کاررا باتو خدایی می کنم
گفتمش تا.کی و فـاداری به راسخ میکنی
گفت تا من ز نده ام‌کی بی وفا یی می کنم

بوسه‌ازنگاه‌شاعران

بوسه زآن د هن تنگ بده یابفرو ش
کاین متاعی است‌که بخشند و بها نیز کنـند
(سعدی)

گفتمش بوسی بده یا از لبت‌یااز رخت
گفت‌عاشق‌چشم‌دارد هر کجا بین‌خوشتر است
(فا آنی)

ببوسه ای زد هان تـو آرزومند م
فغان که‌باهمه حسرت بهیچ خر سند م
(فروغی بسطامی)

بو سه مگر چیست فشـاردو لب
اینکه گنـه‌نیست چه رو ز و چـه شـب
(ایرج میرزا)

انتخاب وار سالی بیك محمـد(مرادی) از مزار شر یف

شاخه ای ازشگوفه های بهاری

از منابع فرانسوی
ترجمه وتنظیم ازم. قاسم . صیقل

آوازی درشب

در شماره های گذشته خوا ندید

«اولیور» هنر پیشه جوانیست که باد«میگو»هنرپیشه تازه‌کار درصحنه فلمی‌نقشی رابازی میکند، بعداز ختم فلمبرداری اوبادو همکارش‌جهت‌صرف غذای چاشت جانب رستورانی براه می‌افتند ،در نصف‌راه «اولیور» از دوستانش‌اجازه‌گرفته، میرود بخانه تادوایش راکه‌دکتور خوردن آنرا قبل ازصرف غذا برای اوتوصیه‌کرده بیاورد ، همینکه بخانه میرسد ،تیلفون زنگ میزند . او گوشك را بر داشته وباسراسیمگی جواب میدهد .

بعداً اوبه‌عجله درآن خانه‌یی میرودکه‌ازآنجابرایش تیلفون شده‌بود . وی درآن خانه «روبرت» سکرترش رامرده می‌یابد ،بادیدن‌این‌صحنه اوفوراً به اداره پولیس تیلفون میکند . پولیس درزمینه تحقیقات خودراشروع‌میکند واینك بقیه داستان .

۸۴-خواهش میکنم نروید، برویم قدم بزنیم، شاید لازم باشد از این موضوع به خانواده خود خبربدهید؟
حاجت نیست. از رخصتی چه فایده که نزد پدرم بروم واجازه بگیرم ؟

زیبایی شما همیشه در رویای من باقی خواهد ماند
نه، حاجت به رویا نیست .
۸۵

۸۶
باعشق سو زان یکدیگر را هیبو سند .

۸۷
من «گراس» نام دارم .حالاممکن از رویا دست برداری ؟
تخلص من «اولیون»است واین بهترین لحظه زندگی برای من است.

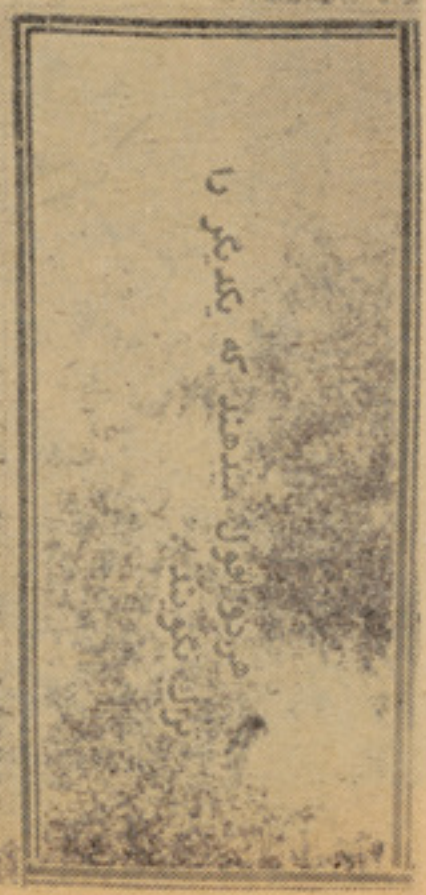

نمیخواهد که با هم ازدواج کنیم. اوبرای تو یك بچه‌ثروتمند را انتخاب کرده.
چندروز بعد .
فکر میکنم که پدرم ...
۸۸

درست است عزیزم، امایك راه وجود دارد وآن اینکه آنچه را واقع شده بااو در میان بگذاریم .
۸۹
ناممکن است ،زیرا تو هنوز به بلوغ قانونی خود نرسیده یی.

دوروز بعد، اولیون، در صحنه فلمی حصه میگیرد، کار گردان فلم از نقش او کا ملا رضا ایت دارد.

۹۶

۹۷

مراسم ازدواج آنها در سکاتلند،
درمحضر یك مامور مدنی که مرد
خیلی مهر بانست صورت میگیرد.

۹۸

۹۹

۱۰۰

۱۰۱

«بو نیغاس» وقتی نان را بمیل تمام صرف‌کرد بنوکر خودامرکردتا سورتمه را آماده کرده ووسایل طرف ضرورت رادر آن جا د هد آنوقت خود رفت ولباس های مخصو صی راکه‌از پوست حیوانات قطبی تهیه شده بود وبرای جلو گیری نفوذ سرماوبرو دت‌فوق‌العاده بهترین لباس بود پوشیده وخودش را آماده یك سفر زمستانی نمود.

سورتمه رانیز بزود ترین فرصت نوکرش آماده نموده واز آماده‌بودن آن‌به بو نیغاس اطلاع نمود.

سورتمه بوسیله شش جفت‌سگ اصیل ونیرو مند قطبی کشیده می شد وآنچه راکه‌در آن جا داده‌ومورد ضرورت بو نیغاس بود قدری قهوه وچند بوتل مشر وب ویك انداز ه کار توس وهم یك تعداد ساعت‌های خورد وبزر گ بودکه بونیغا س تعمد داشت آن اشیا را به قبایل شمالی به مواضع ایکه اسکیمو ها زندگی بسرمی برد مو د رقبال پوست های گرا نبهای حیوا نات قطبی ومخصو صا پوست خزرا دریافت کند .

بونیغاس وقتی‌هیچگو نه‌کمبودی درآماد گی‌خود ندید از منزل‌بیرون شدو همینکه سگ های سور تمه بونیغاس را دیدند خو شحالی‌خود رااز پی اوبطرز خاصی حالی کردند یکی‌دم بزمین میکشید ودیگر آن‌با علامت سرو جنبا نیدن‌سر ابرا ز علاقمندی بصا حب مهر بان‌خود مینمودند ، بونیغا س هم بر حسب عادت همیشگی بروی هر یك آنها دست کشیده وبد ینطریق محبت خودرا بانها تقلیل ناپذیر جلوه‌داد.

در اینفر صت همسر وبرا درانش جهت مشایعت ووداع بسوی‌سورتمه آمدند وو قتی‌بونیغاس مراسم‌تودیع راانجام داد بالای سور تمه جاگرفته وپس از آنکه دستش را بعلا مت وداع بطرف خانم وبرا درانش بلند میکرد سگ ها را امر حرکت دادکه متناوبا سگ ها بدویدن آغازکردند امایك حر کت‌بونیغاس که متعمدانه صورت گرفته بود همانا نگر فتن خدا حا فظی از نو کر بودچه بو نیغا سس از نو کر ش دوسان نفرت داشته واین نفرت نامریی اصلا در ذهن بونیغاس‌منبع گمشده داشت، چه ظرف این یك هفته‌که دو سان در منزل آنها بصفت نوکر بو ظیفه گماشته شده بود هیچ‌روزی‌نشده بودکه‌بونیغاس بااو ازدل وبدون احساس تنفر صحبت نموده باشد ،چه طرزحرکت ووضع وحالت‌دوسان‌برای بونیغاس خوش آیند نبود واز همین جهت ازاو خوشش‌نمیامد وحتی ازاونفرت میکرد و چون‌زنش‌رابی اندازه‌دوست میداشت ونمیتوا نست بخوا سته ها وفر مایش های او جواب منفی بدهد ازاینرو صرف برای اطا عت ازاوامر همسر ش این نوکر را پذیرفت در غیر آن در همان‌برخورد اول از بودن اور ضایتی در خود احساس نمیکرد وحتما اورا ردمی نمود، زیرا بو نیغاس بطور مبهمی احساس میکرد که‌در چشمان‌مرموز واسرار آمیز دوسان رازی گنگ ومعجزه آسا یی‌نهفته‌است که تصور آن اثر مطلوبی بروح او ندارد اما باآنهم وجو د سنگین وسهمگین دوسان را صرف برای خاطرخواهی همسر ش تحمل کرده وعکس‌العمل نسبت باو ازخود نشان نمیداد.

بونیغاس براه افتاد وسگ ها بانیروی مغلوب نا شدنی سور تمه راپیش میکشا ندند وانجام یك‌چنین سفرنه تنها برای سفید پو ستان بلکه برای سایر نژاد هاهم ساده وعاری از خطر نبود. امابو نیغاس این مسا فرت خطیر را بعنوان یك امر ساده پذیرفته بود برای آنکه بارها اینگونه سفر ها را انجام داده بودو گو یا اینگونه سفر ها برای اویك جر یان عادی وطبیعی بیش نبود .

بونیغاس در این سفر که بیشتر ازسه روز بطول می انجامید میباید راههای خطر ناك‌را عبور نموده‌وبه محل نیمه متمدن اسکیمو ها خودرا می‌رساند اینمرد که قامت کشیده وقیافه آرام ومردانه داشت باهرکه روبرو میشد دربر خورد اول قبول میکرد که بامرد گرم وسرد چشیده مقابل شده است، این امراز حقیقت بهیچ وجه دورنبود زیرا بونیغاس مردسی وپنجساله‌ازسفر هاومبارزه باحیوا نات وحشی وشکار های خطر ناك خود که از پانزده سال باینطرف بان دست وگر یبان بود حکایتها ودا ستان های بی شماری داشت که‌هر یك آن برای شنو نده حیرت انگیز ومبهوت کننده بود، واین بار که یك‌سفر نامعلوم‌درپیش روداشت نمیشدحدس زدکه‌ماجرای آن چگونه آغاز وبکجا ختم خواهد شد. سو رتمه او بسر عت پیش کشیده میشدو متدر جا راه منزل‌او راطی وبعقب میگذاشت تاآنکه محله ازنظر بو نیغاس بکلی ناپدیدگردید

بونیغاس سور تمه را از را هی عبور میداد که برای همگان خطرناك

بحساب میر فت چه این راه یـــك سرا شیبی بودکه بر فراز یك‌سلسله کوه کشیده شده‌بود وبو نیغاس به مهارت وشجا عتیکه خاصه اوبـود سورتمه را هدایت میکرد .

اوهمواره و قتی از فراز این راه عبور میکرد شب‌اول‌رادر انجام‌راهی که‌منتهی بیك جلگه وسیع بـــود سپری نموده وشب دیگر رادرانجام راه‌جلگه سر میاورد وباین تر تیب

قسمت های صعب العبور را پشت سر نهاده وبعداز آن براه صاف‌وبی خطر راه میافتاد و درست‌در هنگام غروب روز سوم به‌محل مقصـــود میرسید. ولی اگر غیر از این راه، راهی دیگری انتخاب میکرد لابدباین سرعت بمنزل نمیرسید چه وجـود سرا شیبی درسر عت رفتارسورتمه تاثیر فوق‌العاده نموده اوراپوره نیـم ساعت بمنزل‌پیشترمیرساندامااین‌بار که‌هنوز سه شیبی راعقب نگذا شته واصلا بیشتر ازســه ســاعـت راه نپیموده بود که ناگهان در یکی از ویراژ های کو هستان صدای فیر. گلوله اورا تکان داد اوکه مردشجاع وروز گار دیده‌بود بدون کوچکترین خوف سور تمه را توقـــف داده وخواست بداند که صدای گلوله از کجا منبع گرفته وهدف معین ا ین فیر کی بوده است ، چه فیر درآن چنان یك محل بنظر اوامر سا ده رطبیعی نبوده بلکه خیلی ازحد زیاد غیر عادی بود. بونیغاس هنوزبچپ وراست خود کنجکاو انه میدیـــد ودقیقانه نگاه میکرد که‌به تعقیـب فیر اولی صدای فیر دوم بگوش‌او خورد. بونیغاس قدری محتاط تـــر شده ورا هی راکه ازآن عبورنموده بود بمواظبت تام زیر نظر گر فت، پس‌ازچند دقیقه‌سکوت‌وکنجکاوی‌سر انجام شبحی متحر کی درختم ویراژ نگاه تیز بین ومو شگاف بونیغاس رابخود معطوف نمود. چون قدر ی شبح نزدیك شد بونیغاس تشخیص دادکه سور تمه بسر عت تمام‌بطرف اومیاید، هر قدر که سور تمه‌نزدیك میشد قیافه گنگ گادی سوارهیکل وریخت دو سان رادر نگاه بونیغاس مجسم می نمود. این مو ضـــوع فوق العاده بو نیغاس را متعجـــب نموده بود چه‌اوهرگزچنین یك‌پیش آمدو اتفاق راتصور نمی توانســت اماهر قدر سور تمه نزدیك میشـــد بهمان پیمانه تعجب بو نیغاس‌بیشتر میشد ومخصو صا فیر گلوله امری بودکه بونیغاس هیچگو نه تعبیـــرو وتوجیه یی برای آن نداشت .

بونیغاس باخود فکر میکر د کـــه شاید دو سان میخواهد بااو یکجـا سفر کند یاشاید از یك امرخطیـــر واتفاق غیر متر قبه ای بوی اطلاع آورده استو بانظیر این شایدهـا هزار ها سوال یاس آور ومســرت بخشا درذهن بو نیغاس خلق میشد وسوا لات زیادی در مغز اوخطـور میکرد، اماسر انجام ازیك اندیشه اوبر خود لرزید وآن اینکه مبـــادا دوسان قصد قتل اورا نموده باشد هنوز این فکر درمغز بونیغاس قوت نگرفته بودکه ناگهان فیر ســـوم بفضا طنین انداخت ودر ست نیم متر بطرف راست بونیغاس گلو له

درمیان برف فرورفت‌ایمان‌بونیغاس کامل شدکه دو سان میخواهداورا بقتل برساند، ازاین جهت درنگ‌را جایز نشمرده تصمیم گرفت فر ار کند باین معنی که چون گلولـــــه بونیغاس موثر واقع نمیشد و لـی دوستان میتوانست بسهو لت او را حدف قرار داد ه‌ونا بودش کندبـه این ملاحظه بونیغاس بسر عت برق خودرا بداخل سورتمه‌انداخته وآنرا به‌حر کت آ و رد و پیو ستـــــه بـا لای سگها فر یـاد میکشیـــد تابدان وسیله هرچه زود تـــر از محوطه خطری که اورا تهدیدبمرگ میکند فرار کرده وجان بسلا مت‌برد بونیغاس که از بخت ساز گاربموقع ازقصد ونیت دو سان آگاه شده‌بود میتوا نست که از خسك او فـرار کند زیرا هنو زفاصله آن دو خیلی زیاد دو بو نیغاس ازین فر صـــت مساعـدت حد عـلـی استـفا د ه خودرا بسلا مت برد بونیغاس فقط گادی را هدایت میکرد وتلاش‌اوفقط مین بودکه سر عت سگ هـــارا بیشتر نماید تادو سان نتواند بوی برسد. بو نیغاس هم چنان که پیش میرفت ، باخود فکر میکردکه‌هرگاه دوسان اورا تا آخرین نقطه‌منزلش تعقیب کندو آنگاه آماده دست‌وپنجه نرم کردن شود بصورت در ســت حساب خودرا بااو تصفیه خواهـد کرد، چه‌او مرد شجاع وخود داری بود وبخود اطمینان واعتما قـــوی داشت که مثل دوسان دو مرد رادر یك آن میتواند ازپا ر آورد .

باین تفکر وحساب‌عمیق سورتمه بسرعت میراند تا دریك زمین‌مسطح وهموار بااو مقابله کند، امادوسان هم کسی نبودکه دراین ماجراعقب

بقیه در صفحه ۵۹

کدام راه را انتخاب کنم؟

فانتیزی

بلغاری

بعضی ها عقیده دارندکه زندگی انسان دربحر شروع شده وانسان باآب ار تباط زیاد دارد، و لی فکر نمیکنم این مطلب در باره من‌صدق کند، تماس من باآب زیادتر بخاطر نظافت ورفع تشنگی بوده نه چیز های دیگر واز همین سبب آب بازی رایاد نگرفتم بر خلاف انتظار من زنم تصمیم گرفت زندگی خودرا از شکل یك نواخت‌آن‌بدر کنیم،وقتیکه اوتصمیمی بگیرد ، محال است از آن صرف نظر کند، لذا برایم‌گفت:

ـمن کارت اد خال یکی‌از حوض های آببازی شهرراهم برای توو هم برای خود گرفته ام .

گفتم: «عزیزم مگر نمیدا نستی‌که من به شنا بلد نیستم ؟»

زنم یك کتاب رهنمای شنابرایم دادو گفت :« از روی این یادبگیر.»

ازاداره دوروز رخصت گر فتم وکتابرا مطالعه نمودم ، مقابل آیینه ایستاده شده دست هایم را طبق دستورات کتاب ر هنمای شناحرکت دادم، آنقدر دست هایم راتکان دادم که‌کم مانده بود پرواز کنم، بعدخود رابروی بستر اندا خته دست ها وپاهایم را حر کت دادم. بالا خره فیصله کردم اندکی به شرایططبیعی نزدیك تر شوم ، ظرفی را از آب پر کرده روی زمین گذاشتم ، بعد خودم هم بسینه روی زمین خوابیده سرم را در ظرف پراز آب غوطه کردم وبه دست وپا زدن آغازنمودم اندکی خو شم‌آمد،باز هم‌این‌تمرین راتکرار کردم .دربین آب ظرف‌سرم رافرو کرده نفسم رابند می ساختم درینو قت زنگ در وازه ماشدیدا بصدا در آمد، رفتم تادر وازه را بازکنم، ،تنم برهنه بودو تنها یك پطلون کوتاه پوشیده بودم. دروازه راباز کردم، عقب در وازه یك داکتر باچپن سفید ویك پرستار که‌او هم چپن وکلاه سفید داشت وبیشتراز هرچیز دیگر بروت های سیاه‌ودبل توجه میکرد ایستا ده‌بودند. درعقب آنها تمام همسایه های بلاك روی زینه جمع شده بودند تابیننده چه‌حادثه ای اتفاق افتاده .

داکتر در حالیکه به چشمانم‌عمیق نگاه میکرد باخو شرو یی پرسید: «چطور هستین؟»

قبل‌از آنکه موفق شوم جوابی بدهم بانوك انگشت به قبرغه ام‌زد چون در قبرغه ناحیه قتقتکم وا قع است و خیلی حساسیت دارم‌جستی زدم وخنده ام گرفت .

داکتر چشمکی‌زده‌پرسید: «راجع به‌زندگی چه فکر میکنید ؟»

باز هم ازجا پریده مانند اسپ نعره کشیدم زیرا بازهم انگشتان داکتر به قبرغه هایم تماس کرده بود .

پرستار سیاه بروت به داکتر گفت :

ـاورا بسته کنم ؟

دیدم مقابل‌در وازه بلاك‌امبولانس ایستاده ، من‌هنوزهم چیزی‌نفهمیده بودم، داکتر دست هایش رادر اطراف دست هایم‌حلقه کرده‌پرسید: مادر کیك هاو مو ش هارا دیدی

گفتم :«مدت زیاد یست که‌ندیدم فقط بعضا یگان موش چوچه را می بینم .»

داکتر با خوشحالی گفت: موش های چوچه وخیلی زیاد ها؟

حیران بودم ـکه‌چه جوابی بد هم وچرا چنین سوالات احمقانه ای‌ازمن میکنند ، گفتم :

ـخیلی کم ... فقط یکی دوتا

باز هم پرستار کلاه سفید و سیاه بروت گفت :

ـاورا بسته کنم ؟

داکتر یکبار دیگر مرادر آ غو ش گرفته به پرستار اشاره یی کرد، پرستار نز دیك لگن آب که دروسط اتاق قرار داشت رفته آب رابوکرد بعد، ظرف رابر داشته بطرف‌بالکون رفت وآبرا بالای چمن پاشید. از پایین سرو صدای چندنفر بلندشد شاید آنها درچمن نشسته بودندو ترشده بو دند .

بعداز یك ربع ساعت اشتباه‌رفع شد، یك زن‌ازبلاك مقابل مرااز کلکین دیده بود که روی زمین خوابیده سر خودرا در لگن پر ازآب فرو میکنم ودست وپا میزنم، اوفکر کرده بود که شاید میخواهم خود کشی کنم ویا دیوانه شده‌ام،وحشت کرده به موسسه کمك های او لیه تیلفون کرده بود .

داکتر ازینکه بی جهت مزاحم‌شده بودبه شانه ام تپ‌تپ زده معذ رت خواست ومو فقیت مرا در یادگرفتن شنا آرزو نمود.بعدباگفتن :سپورت کنید، سپورت کنید، فایده داردبامن خدا حافظی نمود .

من وقتی که تنها شدم دوباره‌به تمرین آغاز کردم البته اینبار پرده های کلکین راکش کرده بودم . روز دیگر به محل آببازی رفتم، لباس های خودرا نزد محافظ گذاشته شاور گرفتم وخود راباآب و صابون خوب شستم، زیرا مقر رات‌همینطور بود وقبل از داخل شدن به حوض باید اینکار صورت میگر فت. آب شاور گرم بود وخیلی خوشم‌آ مد ، زیر شاور خوب وقت راتلف کردم، بعد چون آب گرم شاور تمام شد ناچار بطرف حوض‌روان شدم،ابتدا قدم های محکم وپراز شجاعت بر میداشتم ولی هرقدربه حوض‌نزدیك میشدم سستی بیشتری در پاهایم احساس می نمودم به مجرمینی شباهت داشتم که بطرف جایگاه اعدام برده میشوند .

کنار حوض همه خوش و خندان بودند، جوا نان دربین حوض مانند ماهی شنا میکردند ودر بین آب شفاف وپاك می جنبیدند یك قسمت حوض یك متر و هشتاد سا نتی وقسمت دیگر چهار مترو بیست سانتی عمق داشت ، فکر کردم هر قدر قدبلندك کنم ازیك متر وهفتاد سانتی بلند تر نمی شوم،نظرم به گنجشکی افتاد خودم رامانند او احساس کردم، و قتی که‌او پریدمن تنها ماندم، تنهاوغمگین، در اطراف حوض شروع به گردش کردم، دلم بحال طفلکم میسوخت بیچاره‌اینقدر زود یتیم میشد، دلم میخوا ست حوض راخالی کنند ومن در بین آن نشسته گریه کنم، آنقدر گریه‌کنم که‌از اشکم حوض دوباره پرشود .

درینو قت صدایی شنیدم،هرکس میتواند صدای بشنود، حتی و قتی که‌ژا ندارك را میخوا ستند زنده بسو زانند اوهم آواز هایی می‌شنید جوانی از بین‌آب از من خواهش‌کرد تاطرز آب بازی اورا مشاهده کنم، اومایوری آبی رنگی پوشیده بود. بمن گفت :

ـخواهش میکنم حر کات مرا مشاهده کنیدو بگویید که آیا دست چپم مانند دست راست درست حرکت میکند یاخیر ؟

من‌از کنار حوض بااو حر کت میکردم، آهسته آهسته شروع‌کردم به رهنمایی کردن او .

ـبلی ... همینطور ... یك اندازه به پیش احتیاط کن ... اوه ..انگشت هایت راباز نکن .. آنقدر سرت را

ترجمه: زلمی نورانی

بلند نگیر .. از راه دهن نفس‌بکش ها.. همینطور .. آفرین .. حر کت دست هاو پاهایکجا .. کتاب‌رهنمای شنارا خوانده بودم ودر درس های نظری وارد بودم، اما خدامیداندا‌گر دربین آب قرار داشته باشم‌چه‌کاری کرده میتوا نم.

از یکطرف حوض به سمت دیگر رفتیم ،در باز گشت اوبهتر آب‌بازی میکرد. اورا تشویق نموده گفتم:

ـشما استعدادخوبی‌برای آببازی دارید. ولی باید خیلی زیاد متو جه پای راست تان باشید... حر کات تان باید زیر کنترول تان باشد .... زود زود دست وپا نزنید، بین هر دست زدو پازدن فاصله ایجاد کنید تازود مانده نشوید .

لحظهٔ بعد سه دوشیزه جوان‌ازمن خواستند رهنمایی شان کنم..البته بدون اینکه خودم داخل حوض شوم به‌آنها کمك میکردم، یکی از آنها باید مساله نفس گرفتن را اصلاح میکرد، چند بار طریق تنفس هنگام شنارا برایش فهما ندم ،از مدتها قبل شوق معلمی داشتم .. بنابرآن باسخت گیری آن دختر را رهنمایی میکردم، کنار حوض پایم را روی سنگفرش کو بیده گفتم :

ـاینطور نه ... هوا در شش هایتان فرو ببریدبعد سر تان رازیر آب کرده هوا را خارج کنید ...بلی همینطور ... حالا یاد گرفتید ... یك بار دیگر. ..ها.... آ.. آفرین.

به‌دختر دو می میگفتم :

ـاینطور دست‌نیندازید .. دست هایتان رااز همدیگر دور نگهدارید. بلی .. اینطور .. باهارا جمع کنید وبشدت رها نمایید ... ها. کمی آزادتر ... آفرین ... بازهم ..بدون اینکه خودم متوجه باشم یك وقتی دیدم نصف کسانیکه برای آببا زی آمده بودند. شا گردم شده اندمردم تشنه رهنمایی هستند . مطالب کتاب رهنمای‌شنا را که از بر کرده بودم برایشان میگفتم ، بیرون‌حوض گاهی بروی سبزه هابه سینه افتاده حرکات بخصوص را تمثیل میکردم تایاد بگیرند ودر حوض عملی‌نمایند بعد تاریخچه آببازی، فواید آببازی رابر یشان تشریح نمودم ورا جع‌به آببازی وانواع‌آببازی‌سخن‌رانی‌نمودم آببازی وانواع آببا زی سختی رانی همه بدقت بحرف‌هایم گوش‌میدادند حوض بیك مکتب عالی سپورت‌مبدل شده بودو من با هیجان واحسا س مسئوولیت برای شان‌تشریح‌میکردم وتمثیل می نمودم باو جویکه‌از بین حوض یگان جپله آب بالایم‌می ریخت ومن یك قدمی پریدم ،باز هم ا ز رهنمایی آنها خود داری نمی کردم یك‌نفر آهسته به شانه ام زدوقتیکه رویم را گشتا ندم متوجه شدم که یك زیبا روی زرد موی مقابلم قرار دارد اوبه مشکل در لباس آببازی خود جا میشد با چشمان آ بی خود بمن نگاه میکرد .

درعقب او مرد قدبلندی باعضلات نرم وپیشانی ترش قرار داشت،زرد موی زیباروی گفت :

ـاینها شو هرم هستند ..

بدون اینکه بدانم ازمن‌چه‌میخواهند باخودش وشو هرش دست داده گفتم :

ـمشرف شدیم ...

مرد قدبلند بانگاه پراز توقع وتضرع گفت :

ـچو... چو ... سان

نفهمیدم چه میگوید، گفتم :

ـبلی ... چه فر مودین ؟

زیبا روی زرد موی فورا جواب داد :

ـاین یکی از آرزو هایش است.

مرد قدبلند یعنی شو هر آن زن مود بانه ایستاده بود، نگاه التماس آمیزی داشت، بعد قدری شر میده به انگشت های پایش چشم دوخت درین لحظه بدون اینکه انتظارداشته باشم زیبا روی‌شروع به آوازخوانی کرد. دست های خود رابروی سینه گرفته بود .

اوآهنگ معروف اپرای پتر فلای رامی خواند، همه خا موش شدند، حتی صدای بهم خوردن آب‌هم‌شنیده نمیشد ... تنها صدای آن زن زیبا زیر سقف شیشه یی حوض طنین می انداخت، بدون اینکه متوجه باشم دست هایم رابلند کردم وبه دریژ وری آغاز نمودم، صدایش‌را باحر کات دست تنظیم و کنتر ول میکردم، قیافه رهبرارکستر رابخود گرفته بودم، بعداز ینکه آهنگ‌تمام شد حاضرین کف‌زدند،زیبا روی‌زرد موی چنان تعظیم کردکه سرش به زانو هایش تماس نمود ومن‌ترسیدم که‌مباد لباس تنگ آببازی او پاره شود، بمن گفت :

ـبرای شما هم کف میزنند .

من‌هم تعظیم کردم واز احساسات آنها تشکر نمودم .

زیبا روی زرد موی گفت :

ـخیلی خو ش دارم برایم کف بزنند .

درآن لحظه‌فهمیدم که از چك‌چك مردم مرا هم خوشم می آید.

شوهرش هنوز هم بحا لت احترام ایستاده بود .

بقیه در صفحه ۵۸

کورخود
پناک مردم

فکاهی.... انتقادی ... اجتماعی. فکاهی.... انتقادی ... اجتماعی.

قصه دو مرد خسیس که بسر همدیگر کلاه گذاشته و دند غافل ازینکه بسر خود کلاه گذاشته اند

صحنهٔ اول

برای مدتی اصلاح مراسم تعزیه داری موضوع داغ مطبوعات بود، تما م نویسند گان مطبوعات بخصوص سر مقاله نویسان درین مورد قلم فرسایی نمودند . بعد دفعتا این موضوع از مود افتاد و دیگر کسی درباره آن چیزی ننوشت، البته لازم نیست درباره موضوعی همه وقت مضمون وسر مقاله نوشته شود، مهم اینست که نمیدانم آن همه سرمقاله وپا ورقي و مضمون وتبصره چرا اثری نبخشید . اداره اوقاف تااندازه درین ز مینه اصلا حاتی بمیان آورد. امابسی چیز هاست که هنوز حل نشده ، خداوند غم را از همه ماوشما دور داشته باشد ولی مرگ چیزیست که بالاخره دیریا زود بسراغ انسان ها می آید و تعزیه داری همیشه است وخواهد بود .

یکی از دوستانم که چندی قبل ماتمدار بودو یکی ازاقارب نزدیکش فوت نموده بود روزی جریان خریدن کفن وتابوت و پیدا نمودن مرده شوی و قبرکن وبعد ادعاها و سؤ استفاده های این طبقه راقصه کرد. واقعا قصه اسفناکی بود، نکته دیگر اینکه در حصه مسجد پل خشتی وقتیکه موتر های سرویس حامل مشایعت کنندگان جنازه جهت نماز گذاردن کنار مسجد می ایستندموقع حرکت دوباره در موتر ها یکعده ژولیده پوش بنا م ملنگ در موتر سوار شده به شهدای صالحین(ع) میروند ، بعد در حالیکه هنوزجنازه روی زمین قرار دارد مراسم تو زیع اسقاط وحلوا با چنان وضعی صورت میگیرد که واقعا انسان را به شگفتی می اندازد نمیدانم اداره عالی اوقاف درین مورد هم اصلاحاتی مد نظر دارد یاخیر ؟

نکته دیگری را هم تذکر میدهم وآن خواندن نماز جنازه بصورت تقریبا حتمی در مسجد پل خشتی است ، آیا در مساجد دیگر نمیتوان نماز جنازه خواند ؟ بخصوص مسجد اخیر جاده میوند در صورتیکه جنازه به شهدای صالحین (ع) دفن شود باسرك عریض کنار آن خیلی برای خواندن نماز جنازه مناسب است نمیدانم چرا این موضوعات را که بیشتر جنبه تراژیدی دارد درین صحنه نوشتم، بهرحال امید است درین قسمت اصلاحات جدی بعمل آید .

نزدیک‌تر بهم ایستاده شوین

صحنهٔ دوم

دستگیر کننده ایکه دستگیر شد

دریکی از شماره های روز نا مه انیس خبری را خواند م که شعر معروف «والی بروزی که بکند دنمك» را بخاطرم آورد .

خبر مربوط به گرفتاری یك ساتنمن پولیس بود. پولیس مذکور بجرم رشوه ستانی واخاذی بالفعل گرفتار گردید وتسلیم قانون شد.

همچنان پولیس دیگری در غزنی که میخواسته فرش مسجد راسرقت کند گرفتار شده بود. این دوخبر ازین جهت انسانرا به شگفتی اندر میسازد که مردم توقع دارند پنجه پولیس همیشه یخن وگلوی جنایت کاران مجرمین و خطا کارانرابگیرد ونگذارد کسی کلاهبرداری کند وسبب اذیت دیگران شود، ووظیفه پولیس هم همین است وقتی آدم بشنود که پولیس چنین کاری میکند طبعا تعجب می نماید. البته نمیتوان انکار کرد که در دستگاه پولیس اشخاص صاحب وجدان و شرافت کم نیست و قدسیت وظیفه خودرا میتوانند درك کنند. اما توصیف‌های اغراق آمیز وتبلیغاتی که تا حال به نفع پولیس بعمل آمده نبایدصاحب

گاهگاهی امنیت ازطرف تامین کنندگان امنیت برهم می خورد

منصبان پولیس را مغرور بسازد و ایشانرا از کنترول آن عده از افراد پولیس ویا مامورین پو لیس که‌میخواهند این مسلك را بد نا م‌واز امتیازات آن سؤ استفاده کـنند وهمچنان از هراسی‌که مردم‌بخصوص عوام از پولیس دارد برای اخاذی‌هاوتولید مزاحمت بمردم استـفا د ه میکنند. عا جـز بسا ز د پولیس‌باید هما نطور یکـه شعار دا د ه خدمتگار مردم باشد و مردم‌پولیس‌نمونه ای از مزاحمت وفشار وچیزی را دوست بدارد نه اینکه پولیس‌راهراس انگیز بدانند .

صفحهٔ سوم

نمیدانم قصه آن دونفر خسیس‌راشنیده اید یانه ، میگویند دو نفـر خسیس در راهی روان بودند،هردوکلاه بسر داشتند اتفاقا باران‌شروع بباریدن کرد، هردو با خود فکـر کردند که درین باران کلاه شـان خراب میشود، وبفکراستفاده ازکلاه‌یك دیگر افتادند، اولی گفت :

ـ کلاه خـودرا بمـن نمیدهـی ؟میخواهم کلاه ترا بپوشم .

دومی گفت :

ـ بسیار خوب ... ولی توهـم‌کلاه خودرا بمن بده .

بعد کلاه های خودرا باهم‌تعویض‌کردند وپهلو به پهلو ی همد یگر روان‌بودند ، در دل هم هر کدا م خوش بود که بعوض کلاه خودازکلاه رفیق خود استفاده میکند و کلاه خودرا استهلاك (!) نمیکند .

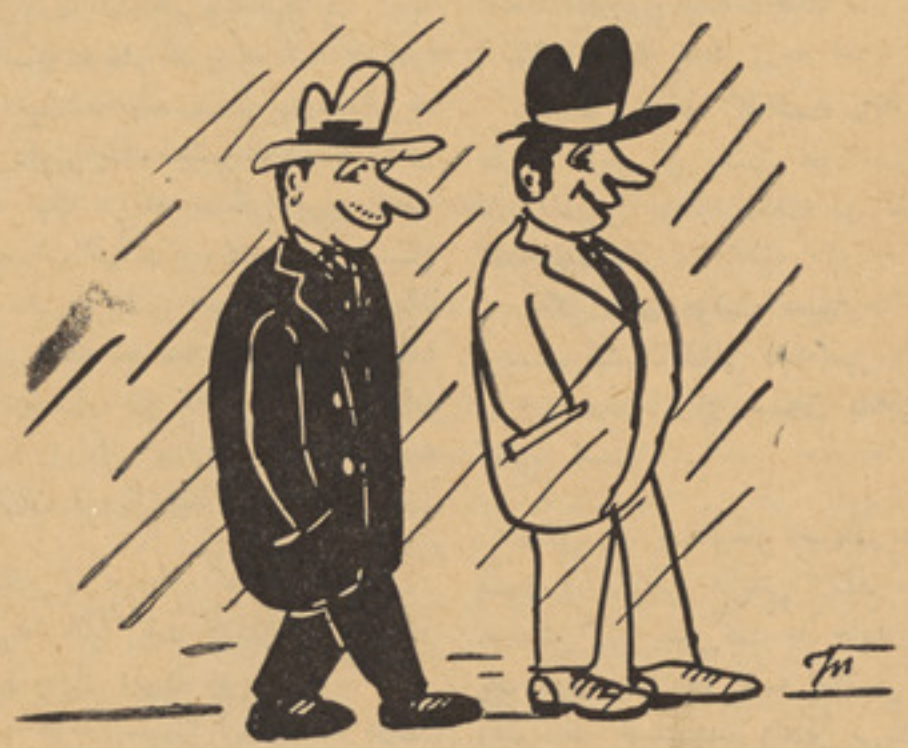

این موضوع آدم را به فکر طرزاستفاده مامورین به اصطلاح عالـی رتبه از موتر شخصی شان‌و موترسرکـاری میـندازد . در اسـتفاده بیباکانه از موتر دولتی‌هرگزتردیدی‌بخود راه نمیدهند ولی حاضـر نیستند .

«یك مو از سر موتر نازنیـن‌شخصی شان» کم شود. درحالیکـه موتر رسمی هم در حقیقت از پولی‌که بهمه تعلق دارد خریداری‌میشود با استهلاك و خراب شدن موتـرسرکاری ضرری که عاید میشودهر کدا م درین ضرر سهمی دارد، البته‌پول دولت پول دولت است وپـول شخصی پول شخصی است، مـال‌دولت مال دولت و مال شخصی‌مال خود شخص است ، اما اگر بگوئیم‌دولت از کیست؟ آنوقت تفاوت‌میان

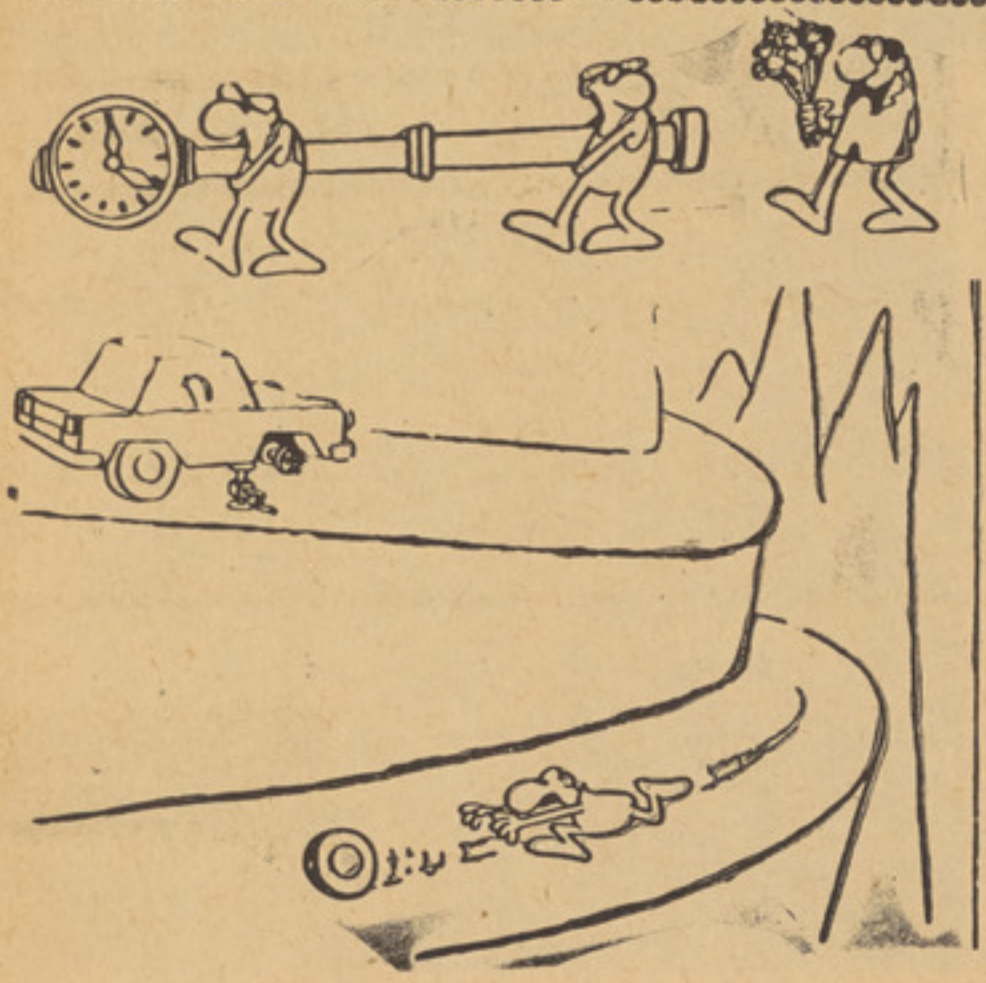

مال شخص و مال دولت کمترمیشودشخص از یك مدیر محاسبه شکایت داشت ومیگفت :

ـ عجب آدم سختی است .. . .پول را حواله نمیکند. فقط بگویـی ازجیب خود میدهد .

متاسفانه آن شخص نفهمیده‌بودکه از جیب خود دادن بمراتب‌آسان تر است از خرج کردن از جیبی که‌متعلق بهمه است :

صفحهٔ چهارم

یکی از دو ستانم گفت : خبرداری؟گفتم« چه‌گپ است مـنظو رت چیست ؟» جواب داد: میگو یـنـدجلال نور'نی نویسنده دا ستا نهـای دنباله دار رادیو آواز هم میخواندخنده‌ام گرفت ، زیرا قسمی که من جلال نورانی رامی شناسـ مـ‌هیچوقت‌آواز نخوانده و نخوا هد خـوا ند فهمیدم که‌او هم مانند یکـعـده ازشنونده های رادیو جلال لو گری را جلال نورانی شنیده ویا کدام روز نطاق رادیوسهوابعوض جلال‌لوگری جلال نورانی انا نس داده است.

ضرور نیست که یك نویسنـده‌حتما خواننده هم باشد(منظورم از خواننده آ واز خوان است).

این مطلب مرا بیاد قصه یکی ازدوستا نم که نویسنده قد یمـی مطبو عات است‌و در رادیو هم‌گاهی‌تبصره سیاسی میخواند انـدا خت، اوگفت روزی چند نفر از مهمانـان‌مادر خانه بمن گفتند فلانی جان .... صدایته ده‌رادیو شنیدم... چه خو ب‌ترانه خواندی .

من‌هم هرقدر فکر کردم به خـاطر نیاوردم که‌چه وقت دررادیو تـرا نهٔ خوانده ام.

بالاخره فهمیدم که‌وقتی تبصـره‌سیاسی راخوانـدم آنـها ازرادیـو شنیده اند.

کابوس یک نیمه‌شب

نوشته : جین میلر
ترجمه مسعود راحل
به همکاری باربارا جین میکل

این داستان فشرده‌کتا بیست‌بنام« هشتاد وسه ساعت تا طلوع» که در شماره جنوری ۱۹۷۲بمجله‌رید رزدایجست انتشار یا فته گوینده یا شخصیت مرکزی هما نباربارا میکل است که ماجرا یشس را باز گو میکند .

برای اینکار تمام ماموران بی‌ای متعین میامی همراه باسکر تر ها واف بی ای با لباس های شب‌دربین جاد ه ها پخشس میشد ند به آنها توصیه شده بودهیچ مدا خله ا ی نکنند آنهانبایدبه‌هیچ صورتی‌به‌موتر میکل نز دیك میشدند اینکار عـلاوه براینکه فایده ای نداشت سوظـن طرف مقابل راهم برمی انگیخت.

اف‌بی ای تاحال به پولیس محلی چیزی نگفته بود زیرا درآن صورت چهار صدنفر پولیس میامی دست بکار میشدند وبه‌نقشه ایکه‌اف‌بی‌ای باآن همه دقت طرح کرده بودموانعی ایجاد میکردند .

ماهران ا ف‌بی ای در دستگـاه تهویه موتر میکل فرستنده رادیویی ایرا نصب کردند. حالا هرچه میکل درموتر میگفت در خانه اش شنیده میشد اف بی آی دراول تصمیم‌داشت یکی‌از مامور انش رابه قیافه میکل درآورده برای پر داخت پول خـون بهابفر ستد. ولی به اصرار رابرت میکل ازاین نقشه صرف نظرکردند.

هم چنان به آنها توصیه شده‌بود ازمخفی کردن ما موران اف بی آ ی درسیت عقبی‌موتر خود داری کنند.

درنامه ربایندگان تذکر رفته بود.

ـبعداز نیمه شب در مورد محـل وچگو نگی بر داخت پول شماتلفونی اطلاع میدهیم .

حالاهم بابی صبری منتظر ساعت دوازده بودند به مجرد بلند شـدن زنگ تلفون هم دست بکار میشدند بابی بکس مملو ازپول رامیگر فـت ومستقیما به گراج میر فت . آنـرا درسیت عقبی موتر میگذاشت. یـك مامور اف بی ای دروازه گراج راباز میکرد .

نقشه سرك هاو کوچه های‌فرعی محله قبلا روی میز پهن شده‌بود.تا میکل قبل‌از حرکت نقطه عزیمت‌اش رامشا هده کند. خود میکل مطابـق هدایت دزدان یك پیراهن و پتلـون سفید ببر داشت .

حالا همه چیز آماده بود.

من نمی توانم این جاده راپیداکنم

ساعت ۳:٤۷ رنگ‌تلفون بالا خره بصدا درآمد. صدای آنطرف‌تلفـون سردو جدی بود .

ـرابرت میکل ؟

میکل انانا احساس کرد بایکی از دزدان حرف میزند .

ـبلی .

صدای آنطرف تلفون گفت .

ـ شما به‌جاده فییر ایلند میرویـد میدانید که این جاده راست جـاده خلیج واقع است .

ـراست شا هراه خلیج ؟

ـشما به‌جلو میروید شا هراه‌را عبور میکنید بعدسمت‌خلیج‌رامیگیرید وورو دفییرایلند میشوید در انتها ی کوچه بیك دیوار سنگی بن‌بسبـت میرسید .اگرا زکوچه بطرف‌پـل نگاه کنید بالای دیوار سنگی یـك چراغ را متوجه میشوید شما پول‌ها رابین صندو قی که چراغ بالای آن قرار دارد می اندازید ویکرا ست‌به موتر تان برمیگردید فهمیدید .

میکل با هیجان گفت بلی .

ولی‌او هدا یات دزدان را هنـوز درست درك نکرده بود .

شا هراه خلیج؟ آیا مقصد دزدان کوچه خلیج جنوب بود ؟

میکل با هیجان پرسید .

ـگفتید جاده خلیج؟ حالا من از شا هراه۲۷ به کدام سمت بروم .

ـشمابه سمت راست میروید .

ـ وبعد به‌فییر ایلند میروم و در انتهای آن یك کوچه بن بست قرار دارد؟ ... من من خواهم مطمئن‌شوم یك کوچه بن بست ؟

رابرت برای یك لحظه کو تـاه کوشید، باانگشتان لرزانش کو چه بن بست را روی نقشه پیدا کنـد. ولی یکی از ماموران قبلا آنرا پیدا کرده بود. رابرت انگشت اورا روی نقشه تعقیب کرده وگفت .

ـاوه اینجا ست :

بعد گوشك را گذاشت وبا عجله بطرف موتر ش رفت. حالا سر عت عمل حتمی بود. دزدان در تلفـون گفته بودند .

ـاگر شما بوقت معینه به محل نرسید مطمئنا مانز دیك‌نمی شو یم این‌همه وقت برای‌رسیدن به‌این‌محل کافی است .

میکل در حـالیکه اخـطار دزدان هنوز در گوش هایش زنگ میـزد موترش رابه سر عت به جاده یواس یك دور داد.اودر همه حال‌حرکاتش راتوسط فرستنده رادیو یی‌به‌اطلاع مامو ران اف بی ای میر ساند.

فرستنده آنقدر دقیق بودکـه صدای سویچ‌های‌مو تر ازمیکروفون خانه میکل مانند آواز تار هـای بانجو ۱ بگوش‌میرسید.

فییرا یلند فقط دو میل از خانه میکل فاصله داشت واز راهی کـه دزدان هدایت داده بودند پنج میل بیشتر نمی شد .

میکل مطابق‌هدایت دزدان‌درجاده

عمومی پیش میر فت. ولی یکد فعه متوجه شدکه به خط ساحلی دندکی نزدیك میشود . اواز نقطه اتصال جاده باکو چه . فییرا یلند فا صله پلی‌که جاده اصلی رابه کوچه فییرا یلند وصل میکند کجا واقع است .

هدایت دزدان قطعا واضح نبود وبر علاوه میکل تحت فشار آشوب درونی نمی توانست افکارش را درست تمر کز بدهد .

درسا حل اندکی اوبا چند نفراز ماهیگیران که به قایق های شان سوار میشدند مواجه شد. واز یکی شان پر سید .

ـاز اینجا پلی به جاده فییرا یلند وجود دارد ؟

یکی از آنها گفت .

ـها! بلی‌و لی شما بایدازآنطرف دیگر بروید . مرد ما هیگیر طوری حرف میزد که‌گو یا تمام آنجاها را بلداست در حالیکه درآن لحظه اواز میکل چیزی بیشتر نمی دانست .

میکل باگذ شت هرلحظه هیجان درونی اش بیشتر اوج میگر فت.او ازمو جود یت آن همه کوچه های متعدد در جناح خلیج متحیر شده‌بود به‌همه حال اوبا عجله بر گشت وبه امتداد جاده خلیج‌روان شدو کوشید لوحه های کنار کوچه های فرعی‌را بخواند .

در پایان جاده وقتی اوبیك‌عمارت نزدیك میشد باوحشت‌تمام‌در یافت که‌تایر های موتر ش در بین ریگ فرو رفته رابرت با دستپا چگی به عقب راند. تایر های موتر ش‌دوباره به‌سطح اسفالت تماس کرد. اما لحظات به سر عت سپری میشد ورابرت هنوز این کوچه فییرا یلند ودیوار سنگی را پیدا نکرده بود.

رابرت از شدت هیجان درحالیکه صدایش میلر زید در فرستنده رادیویی فریاد زد.

ـمن نمی توانم این کوچه راپیدا کنم. یك کسی بیاید وکمك کند...

بیلی وسل دیگر نتوانست تحمل بیاورد. او ویك مامور دیگر اف‌بی. ای از در وازه خانه بیرون دویدند.

لحظاتی بعد کاد یلاك سرخ الایت گرفته بود. اواصلا نمی دانست میکل از جاده یوالت یك دور خورد وبا سرعت سرسام آوری راه کوچه خلیج جنوب رادر پیش گرفت .

درهمین لحظه (وادن ولس) مامور دیگر اف بی ای که‌با سکر ترش در کنار جاده کشیك میداد متوجه یك موتر فورد تیز رفتار شدکه توسط یك مرد بلند هیکل رانده میشد در پهلوی اویك زن لاغر اندام نشسته بودم. نمبر پلیت موتر ازماساچوسس بودو طوری بنظر میرسید که آنهادر جستجو هستند .

رالف هل مامور دیگر ف‌بی ای که‌چند کو چه دور تر موظف بودهم متوجه این موتر گردید وموضوع را به مرکز اف بی ای اطلاغ داد. دراین لحظه موتر فورد آهسته شدبعدبیك نیمه‌دایره دور خورد وبر گشت در خانه میکل ما موران اف بی‌ای‌حدس زدند که موتر فورد حتما به تعقیب موتر میکل بوده .

حالا اگر بیلی وآن مامور دیگر اف بی ای سر زده وارد صحنه میشدند مطمیئنا همه چیز به‌هم می خورد. اف بی ای به‌او ما مورش امر کردکه از ورود بیل وسال به صحنه جلو گیری کنند. امریه اف بی ای بطرز عجیبی مؤثر بود.

ـاگر نتوا نستیدآنهارا برگردانید یك تصادم عمدی هیچ مانع‌ندارد.

ولی موتر فورد در این لحظه از صحنه خارج گردید و امریه اف‌بی‌ای هم آنا فسخ شد .

درهمه این حال بیلی وسل و آن مامور دیگر اف بی ای در میان لوحه های کوچه ها مشغول پالیدن نام فییرایلند بودند. آنها قبلا نقشه محله‌را به دقت مطالعه کرده بودندو حالا کوچه فییرا یلند رابه آسانی پیدا کردند .

دراین حال وسل‌متوجه چراغ‌های لنکن آقای میکل شد. اوبا هیجان دست تکان دادو لی‌میکل‌متو جه‌نشد واز مقابل او گذشت .

وقتی میکل دوباره از انتهای خیابان بر گشت وسل از چمن یك خانه موترش راگذ شتانده مقابل موتر میکل ایستاده کرد .بعدا خودش را روی سیت پیشروی‌لنکن انداخت گفت .

ـحالا حرکت کن !

وسل لنکن میکل رابه آرامی به کوچه فییرا یلند که‌در میان اورسته عمارت باریك شده میر فت ودرآخر هم‌بیك دیوار سنگی منتهی میشد رهنمایی کرد .

میکل با اعتراض گفت .

ـمن قبلا اینجا بوده ام !

وسل در حالیکه میکو شید صدایش زیاد بلند نباشد گفت .

ـمن اشتباه نمیکنم ! حالا این بکس نفرین شده را بگیرو آنجا بینداز ...

میکل بکس‌پول راگرفته‌ازموترش بیرون آمد ودر وازه پیشروی راباز ماند .

هم چنان او چراغ های دا خل موترش راهما نطور روشن گذاشته بود تااگر کسی متوجه موتر شود فر کند که‌او تنهاست .

دربالای دیوار سنگی بر عکس گفته دزدان چراغی وجود نداشت.

حتی پلی‌هم درآن هوالی موجود نبود .

رابرت بطرف دیوار سنگی رفت وبکس پول راپای دیوار قرار داد. لحظه ای هما نطور متردد ایستاد بعد بر گشت وبه مو ترش سوار شد .

کمی بعد ازساعت چهار اوبه‌خانه مراجعت کرده‌بودساعت هفت صبح وقتی بیلی وچند نفر دیگر ماموران به‌محل پرداخت پول رفتند بکس‌پول ناپدید شده بود .

میکل احساس آرامش میکر د.اما دفعتا یکی‌از ماموران صدای شلیك تفنگ راشنید. وبه محل صداشتافت درآنطرف تر خیا بان اواز حرف‌های دومامور پو لیس بجایش میخکوب‌شد وبافر یاد صدازد .

ـاینجا تبادله آتش صورت‌گرفته بکس پول راهم پولیس میامی پیدا کرده .

میکل از فرط نا امیدی فریادزد.

ـاوخدا دخترم ! دخترم را حالا میکشند ...

حادثه پو لیس میامی .

بکس پول مملواز نوت های بیست دالری حالا درست‌بالای‌میز ماموریت پولیس محلی میامی قرار داشت.

مامور کشیك‌آنشب بفکر خودش کار خوبی کرده بود.

ما موران پو لیس میامی هنوز بصورت رسمی از اختطاف باربارا اطلاعی نداشتند. اطلا عات آنها در این مورد منحصر بودبه آن اخباری که‌از رادیو وتلو یزیون شنیده‌بودند والبته که مطبو عات تابحال چیزی در مورد پول غرامت نمیدانست.

آنشب نو بت کشیك از سلف معاون رئیس پو لیس ناحیه دید میامی بود .

ساعت چهار صبح سلف متوجه شدیك موتر استیشن‌واگون درکنار جاده یك محله‌مسکونی پارك‌گردیده.

چندو قت پیش درست در همین محله یك خانه دزدی شده بودو به این دلیل سلف ودیگر ماموران پولیس تمام موتر های ناشنا س را زیرنظر گرفته بودند. حالا بادیدن این استیشن واگون سلف بفکرش رسید که‌موتربه‌آن محله تعلق‌ندارد.

دروازه های موتر هردو قفل بود. سلف نمبر پلیت آنرا که(پی۷۲ـ۹۸ ماسا چو ستس) بود یاد داشت‌کرد وبعد با اداره پولیس تماس گر فت تااز آنها بپرسد که آیا موتری به آن نمبر پلیت دزدی شده یانه ؟

دفتر پولیس اطلاعی دراین مورد نداشت . ولی باآن هم (سلف)برای اطمینان خاطر از آنها خواهش کرد که موضوع رابه پولیس مر کزی‌شهر اطلاع بدهند . چند دقیقه بعد آقای سوینی مامور پو لیس میامی‌سررسید اوهم نمبر پلیت موتر رایاد داشت کرد ولی این نمبر دردفتر پو لیس سابقه ای نداشت .

هردو مامور برای یکساعت تمام دراین موردجرو بحث کردند.ناگهان سلف بطرف مقابل اش اشاره کرد.

ـنگاه کن !یك کسی اینطرف می آید . هردو مامور متوجه هیکل بلند یك‌مرد که‌در حدود۵۰۰ فت دورتر بطرف آنها روان بود شدند . در تاریکی شب هیکل بلند یك مردعقب نرده های احاطه یك خانه ناپدیدشد هردو مامور به آنطرف رفتند .

سونیی هنوز آن لحظه رابخاطر میاورد .

ـدر عقب عمارت او مثل دیوانه‌ها میدوید .

بقیه در صفحه ۵۷

۱ـیك آله موسیقی‌شبیه ماندولین

ژوندون جوانان

با رجال گذشته جهان آشنا شوید

(شار لمانی)

شار لمانی یکی از بزر گترین کشور گشا یان جهان بشمارمیرود در طول مدت ٤٣ سال پاد شاهی خود پیوسته در حال تهاجم ولشکر کشی بود. وی درسال ٧٤٢میلا دی تولد یافت وهنگام تولد پادشاه طویف فرانك بود.شارلمانی ازحیث قیافه‌واندام نمونه پا دشا هان اقوام وحشی بود .

در روز عیدمیلاد مسیح‌شارلمانی دربرابر مجراب کلیسا سن پیرزانو زدو پاپ لئون سوم تاج امپرا طوری اه‌را برسر او نهاد. این حادثه یکی ازوقایع مهم تاریخ است .

شار لمانی در سال ٨١٤ میلادی وفات یافت .

سلطان محمد دوم

سلطان محمددوم- ملقب به فاتح کبیر پاد شاه عثمانی درسال١٤٠٣ متولد شد. در١٤٥١ جانشین‌پدرش سلطان مراد دوم گردید ودو سال بعد یعنی در سال ١٤٥٣ قسطنطنیه رامحا صره وفتح کرد وبدین ترتیب به‌امپراطوری روم شرقی خاتمه‌داد، پس ازصر بستان طرابوزان، یونان وشبه جزیره کریمه وبالا خره پس ازمرگ اسکندر بیك (١٤٦٨)آلبانی راتسخیر ومطیع خو یش سا خت.

پس از جنگ بزر گی باو نیزایتالیا نمود وجزیره رودس را محاصره نمود ولی ازان کار نتیجه ای‌نگرفت سلطان محمد فاتح سر انجام درسال ١٤٨١ در گذ شت .

اسمای کسا نیکه به شنا ختن‌ستار گان معروف ها لیود که‌در شماره اول ١٣٥٢ ژوندون نشرشده‌قرار ذیل است .

فوزیه، جمیله ، نسرین، شهنازازمکتب عایشه درانی .

غلام محمد، محمد فاروق، غلام‌دستگیر، عبدا لنبی، ومحمد زبیراز لیسه حبیبیه ، نسیه، شاکره‌محمدحسن از کندز حفیفه‌و محمد نسیم ازکار ته چار .

محمد عظیم، محمد احسان‌وعبیدالله از قلعه‌موسی .حبیب‌الرحمن محمد نادر فوزیه، جمیله نسر ین‌از جمال مینه .

هند بال

هردسته که‌از ١١ نفر تشکیل‌شده اند کو شش میکنند تابا شوت مشخصی و معینی که بادست‌صورت میگیرد توپ راوارد دروازه حریف کنند .

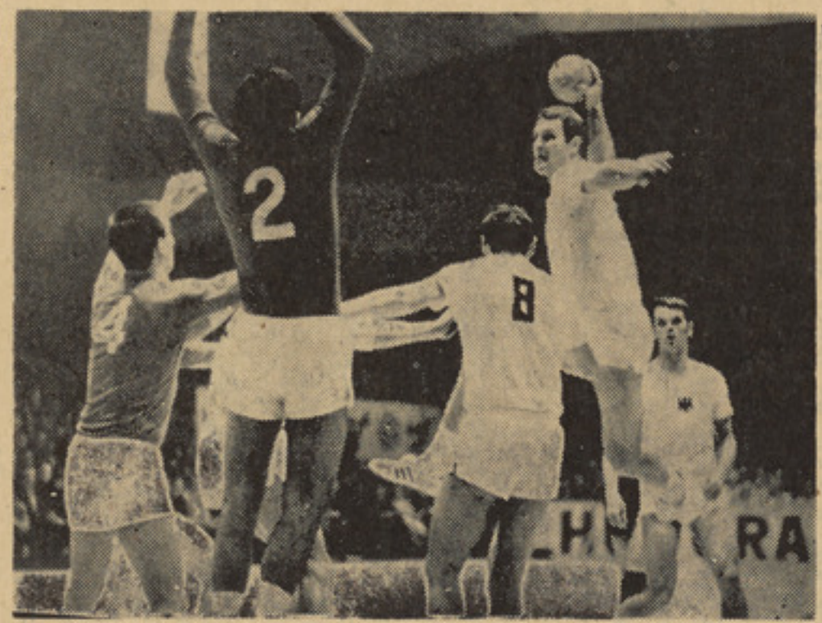

در وازه یاگول :-

دروازه چار چوبی است به‌ارتفاع٢ر٤٤ متر وعرض ٧ر٣٢ متر که‌در عقب زمین‌مسابقه‌در جهت‌عرض(کاملابروی خط ودروسط)قرار میگیرد وبوسیله جال نخی پوشیده میشود.

محیط در وازه که چهار چوب در وسط آن‌قرارگرفته چنین‌خصوصیاتی دارد. :

یك مستطیل که طول دو ضلع عرض آن ٥٠ر٥ متر واز پایه‌دروازه تا٥٠ر٥ متر به‌سمت جلو ادامه یافته وکا ملابر خط در وازه عمود است. این‌مستطیل که‌داخل مستطیل بزر گترین به عرض ٥٠ر١٦ متراز طرفین در وازه قرار دارد محو طه جریمه است که آنرا محوطه پنالتی گویند .

توپ:-

توپ هند بال مانند توپ والیبال است.

خوانندگان ار جمند و گرامی ژوندون !

ما آرزو داریم درسال جار ی‌برای پیشبرد مفکوره های ملی، اجتماعی اقتصادی ، فر هنگی، سپور تی وغیره موضوعات مختلف حیاتی روشنی انداخته ومیز مدور رابوجود آورده ومطالب مختلف رامورد بحث قرار دهیم تاشود شماجوانان کشور ازین نوع مباحثات استفاده خو بی کرده باشید

آدرس: انصاری واټ مطبعه‌دولتی

مدیریت مجله ژو ندون

است.

کتابهای معروف از نویسندگان معروف

● پرومته در زنجیر :ـ

این کتاب درسال ٤٧٨ قبل از میلاد مسیح توسط آشیلوس نوشته شده است. تراژدی پرو مته در زنجیر یکی ازسه داستانی است که دوتای دیگر آن« پرو مته بند گسسته» و« پرو مته آتش آور» از میان رفته اند .

● تصویر دور یان گری :ـ

نویسنده اسکار فینگال افلاهرتی ویلز وایلد درسال ۱۸۹۱ طبع شده است .

این کتاب سر گذشت جوان زیبا رویی بنام دور یان گری میباشد که نقاشی هنرمند بنام بازیل ها لورد از صورت او تصویری تهیه کرده است .

● خانه عرو سك :ـ

این نمایشنا مه‌که در سال۱۸۷۹ توسط هنریك ایبیس نو شته شده است ویکی از مشهور ترین آثار نویسنده مذ کور میباشد، در کریستیا نا ودر مدت سه روزازایام هفته اتفاق می افتد .

● درجستجوی زمانهای گمشده :ـ

این کتاب توسط مار سل‌پروست نوشته شده در شش جلد ودرمدت نه سال «۱۹۲۷ ـ۱۹۱۸ » انتشار یافته است .راه سوان عنوان او لین جلد ازین کتاب عظیم وپیچیده‌است.

درباره‌مسابقاتی که‌امسال دراتحادشوری برگزارمیشود

بیش ازسه هزارجوانان ودختران ازهفتاد کشور جهان در تابستان امسال برای شر کت درمسابقا ت به‌مسکو خوا هند آمد. هم چنان در گذشته مسابقات مشابه‌نیز در ممالك مختلف صورت گر فته بود چنانچه مسا بقات دانشگا هی که در سال ۱۹٦۳ در برازیل تشکیل شد یك کار نوال شادی بود. مسابقات که درمجار ستان در شهر بودا پست تشکیل شد کاملا ورزشی بو د ومسا بقات که در بلغاریه صورت گرفت شبا هت تامی به فستیوال داشت ، مسا بقاتی که در شهر تورینو انجام شد از لحاظ فنی بی نظیر بود .

اما مسا بقات‌که‌امسال درشوروی برگزار میشود شا ید از همه مسابقاتی که در گذشته صورت گرفته بهتر باشد .

چنانچه برای خرید تکت وریز رو کردن جا ازیکنیم سال قبل مردم اقدام کرده اند .

در روز افتتاح این مسا بقات تیم های مختلف مسابقه میدهند. دلیل مسابقات دانشگا هی که امسال در اتحاد شوروی برگزار میشودا ینست که به‌نفع المپیك سال ۱۹۸۰ که‌در شهر مسکو صورت میگیرد تما م خوا هد شد .

فلم‌ها ونقش‌ها

درعکس شما داستان درا ماتیك‌گروپ کو چك‌نروژی هارا که‌بخاطر حفظ مدنیت دردفاغ از وطن بحمله‌ناگهانی بر تاسیسات دشمن درایام جنگ عمومی دوم دست زدندمشاهده‌میکنید .

نقش های اولی را کرك دو گلاس‌ریچارد هاریز ، اولا جکو بسن‌ویشل ردگر یف دارند .

این فلم در ناروی توسط لتودیوپن وود تحیه شده است .

شما این فلم‌رادرسینما های‌کابل‌دیده اید بگوئید که‌نام فلم چیست. تا اسمای شمارا درهمین‌صفحه نشر کنیم .

در جستجوی دوست

اینجانب محمد رحیم علاقمند به شعر واد بیات میخواهم بابرا دران وخوا هران افغانی خویش مکا تبه نمایم . آدرس: کار ته سه .

• • •

اینجانب فوزیه نظر به‌علا قه که بجمع آوری تکت‌پوستی‌دارم میخواهم دراین باره باخوا هران خو یش مکاتبه نمایم .

آدرس : لیسه بلقیس

• • •

میخواهم در باره مسایل تاریخی کشور بابرا دران وخوا هران‌خویش مکاتبه نمایم لطفا به این آدرس مکاتبه نمائید .

غلام صدیق از شهر مزار شر یف

• • •

اینجانب صلاح الدین متعلم لیسه صنایع علاقه مند به آرت و صنعت میخواهم در این باره باخوا هران وبرا درانی که در این مسایل علاقه دارند مکاتبه نمایم .

آدرس: لیسه صنایع کابل

برای معلومات شما

شما می توانید با مطالعه این صفحه
معلومات تانرا در زمینه های مختلف
بالا ببرید

• • •

مطالعه این صفحه را به همه توصیه
می کنیم

پریستلی

اولین کسیکه آکسیجن را از حرارت دادن او کسید جیوه بدست آورد

درجمله علمای علم کمیای قرن هجده اروپا یکی هم نام پریستلی عالم معروف کمیا ثبت است پریستلی درسال یکهزاروهفتصد وسی وسه در یك خانواده تاجر پیشه چشم بجهان کشود پدرش که یك شخص روحانی بودو علاقه داشت پریستلی نیز یك روحانی بار بیاید اورا نزد استادی فرستاد تاعلوم دینی را فرا گیرد. درین وقت پریستلی دوازده سال داشت وبامر پدرعلوم الهیات رانزداستادش فرا گرفت ومعلومات کافی حاصل نمود .

پریستیلی علاقه خاصی به علم کمیا پیداکرد واوقات فراغت را به مطالعات وتحقیقات درین رشته میگذرانید تااینکه سرانجام نتیجه مطالعات وتلاشهایش اورا بجایی رسانید که به عضویت جامعه شاهی انتخاب شد.

وی تحقیقات خودرا در رشته علم کمیا تااخیر عمر دنبال نمرد. این کمیا دان بزرگ در مورد جوهر گوگرد، امونیاك وجوهر نمك مطالعات زیادی نمود. یك وقتی که دراثر مطالعات وتجربیات ازمقدار ذغال سوزانده شد گاز کاربونیك استحصال نمود آنرا باآب آهك جذب نموده وگفت از گاز کاربونیك گاز کاربونیك بدست آمده وچیزی باقی نخواهد ماند. ولی وقتی مشاهده نمود که چیزی باقی ماند آن عبارت از گاز بی رنگ و بوبوده و عبارت از آزوت بوده که پریستلی آنرا هوای (فلوژیستیك ار) نام گذارد .

این دانشمند علم کمیا در مدت هفتاد سال عمر خویش تحقیقات زیادی در رشته کمیا انجام دادوبالاخره درسال ۱۰۸٤ به عمر هفتاد سالگی چشم ازجهان بست.

بازو ودست مصنوعی باهدایت الکترونیکی

دانشمندان المانی در هانورموفق به ساختن یك پرو تزد وگانه از فلز سبك مواد مصنوعی شده اندکه باالکترونیك هدایت میشود وحرکات بازو ودست کاملا مشابه حرکات بازوو دست طبیعی میباشد اولین

مدل این شاهکاربرروی کتف دختری گذاشته شد که بدون بازوان بدنیا آمده بود . بر فرازان یك عنصرهادی قرار داده شده که با حرکت سبك شانه ایمپولسهای متفاوت بوجود میاورد وبالنتیجه موجب تحرك مطلوب در بازوو یا دست وانگشتان میگردد .

پروتز مذکور دارای چهار الکترودموتر بسیار کوچك است ونیروی برق لازم بوسیله باطریهایی کوچکی تامین میشود که انجنیر هو مایر شخصا ابداع نموده وساخته است. دختر بوسیله زنخ باطریها را بکار میاندازد و قادر است تقریبا همه حرکات طبیعی بازوو دست وانگشتان راانجام دهد. انجنیر نامبرده اکنون باحمایت وزارت صحیه جمهوریت اتحادی المان می کوشد یك چنین پروتزی رابرای پاها درست کند.

کنترول سرعت درجاده‌ها بوسیله رادار

مسلم است که یکی از عوامل حوادث رانندگی سرعتهای نامعقول می باشد وچون کنترل دایم درجاده‌ها بوسیله ادوات معمولی در تمام شبانه روز امکان پذیر نمیباشد امکان کنترل سرعتها بوسیله رادار اکنون تعمیم بیشتری می یابد درسویس که دستگاه اتوماتیك کنترل رادار ساخته شده است امروز ازتعداد زیادی از این دستگاهااستفاده میشود .

دستگاههای مذکور مجهز به دوربین های عکسبرداری هستند که بایك فیلم ۵۰۰ عکس برمی‌دارند در تاریکی و بهنگام شب یك بلیتز الکترونی طور اتوماتیك روشن وعکس گرفته میشود .چون آزمایش درسویس بنتایج رضایت بخش توام بوده است درجمهوریت اتحادی المان نیز این اقدام نخست در منطقه اشتوتگارت شروع شده وتا بهار آینده در دیگر ایالات نیز از اتوماتهای رادار استفاده خواهد شد.

تقدیم کننده: هیوادوال

بلجیم

کشور یست در ارو پای غربی بایازده هزار و هفتصد وهفتاد وپنج مربع میل مساحت وده ملیون نفوس، مرکز آن شهر بروکسل دارای یک ملیون وپنجاه وهشت هزار نفر سکنه است.

از طر ف شمال وشرق بانیدرلیندو بطرف شرق آن فرانسه قرار دارد.

کشور بلجیم تاریخ دوهزار سا له دارد، در ظرف این مدت رومن ها، فرانك ها، بور گندی ها، هسپانوی ها، اطر یشی هاو فرانسوی هابرآن حکومت کرده اند. در سال ۱۸۱۵ جز نیدرلند شد درسال ۱۸۳۰ - ازد نمارك جدا شده ودر اکتوبر همین سال بحیث یك مملکت شاهی مشروط در آمد.

بلجیم یك کشور انکشاف یافته صنعتی بوده وازنظر صنعت یازد همین کشور در اروپا محسوب می گردد.

یگانه منبع مهم آن ذغال سنگ است. از نظر زراعت و جنگل دا ری نیز یك کشور غنی بوده تو لیدا ت زراعتی آنرا گندم، کچالو، جو، جودر ولبلبو تشکیل می دهد. از صنایع عمده آن استخراج معادن، فو لاد سازی، موادغذایی ما هیگیری، شیشهٔ باب صنایع نساجی وتولید موادکمیاوی بوده ومر کز بزرگ تجارت الماس است.

اقتصاد کشوربلجیم بالای صادرات آن استوار بوده ودر حدود چهل فیصد تو لیدات آن بصورت عمومی وهفتاد وپنج فیصد فولاد و شیشه باب خودرا بخارج صادر می کند.

در حدود هفت فیصد مردم آ ن مصروف زراعت بوده وما لداری نیز انکشاف خوبی نموده است.

بلجیم در سال ۱۹۵۷ شا مل بازار مشترك ارو پا گردید.

بیرق: سه پارچه افقی سیاه، زردوسرخ.

واحد پولی: فرانك معادل نودپول

مکرو فونیکه یك آوازرا ازبین جمعیت اخذمیکند

مر ی هل- نیو جرسی دو عضوشعبه ریسرچ بل او کستیك یك مکرو فون برقی یونی دایر کشنل راطرح نموده اند. این مکرو فون آواز نطاق راحتی دریك اتاق پرازد حا م وپر هیاهو اخذ میدارد.

مکتشف ما یکر و فو ن میکو ید ازاین مکر و فو ن حتی درمبا حثات گرو پی تیلفو نی نیز استفاده شده میتواند وهمچنا ن بجای مکرو فون تیلفون هاروی میزهای روز مره نیز کار میدهد. این اله که اکنون مراحل تجربوی خودرامیپیماید ساده و مطمین بوده وبه مقایسه دیگر آلات تخنیکی قیمتی-مغلق وکمتر حساس که امروز مورد استفاده قرار میگیرد مفیدتراست.

د بو تزاتی اثر

چوپه‌شپه

دشپیلی ژباړه

ښځه ورو په‌خوب کی‌وخګر و یده دبل کټ‌سر پوری، سړی دخوکی دپاسه ناست‌و اود کوچنی څراغ په رڼاکی یی کتاب کوت. سړی سر پورته کړ. ښځه ورو وریږدیده، او سریی وښوراوه، لکه چه غوښتل‌یی ځان له‌څه شی نه وژغوری. سترګی یی‌پرانستلی اوله یوډول اریانی‌سره یی سړی ته وکتل. داسی‌چه ګواکی دلومړی وار لپاره هغه وینی. او بیا ورو مسکی شوه .

– ګرانی، څه پیښه ده ؟

– هیڅ، خونه پوهیږم چه ولی د یوډول ویری احساس کوم ...

– لږڅه سفر ستومانه کړی یی، تل همداسی وی، له‌بلی خوا، لږڅه تبه هم لری، ویریږه‌مه، سبابه ښه شی، ښځی چه په خلاصو سترګو ورته کتل، خوشیبی غلی شوه .

دهغوی لپاره چه‌له‌ښاره راغلی وو، دکلیوال کور چوپتیا په رښتینه چه له‌حده زیاته‌وه .

(چوپتیا یوه غټه‌اوبی سو ریـــه توته‌وه) داسی چه تابه ویل انتظار پکښی نغښتی دی. تابه ویل چه د دیوالونه، ستنی، دکور شیان، ټول اوټول دهغوی سایه خپله ځان کـی ساتله .

وروسته بیا ښځی وویل :

–کارلو په بڼ کی څه خبره ده؟

–په بڼ کی ؟

– کارلو اوس چـه لاویده نه‌یی هیله کوم چه یووار دباندی وګوری ګواکی احساس کوم چه ...

–چه څوك هلته شته؟ څه چرت! پدی شیبه کی به څوك په‌بڼ کی‌وی؟ غله؟ اوبیا په خندا :

– غله‌تردی‌ښی چاری لری، هغوی نه راځی چـه ددغـو ورستو اوزړو کورونو لټه وکړی .

– اوه کارلو، هیله‌کوم چه یووار وګوری .

سړی پورته شـو، کـړکی یـی پرانستله، پردی یی پوری وهلی‌او دباندی یی وکتل، هك پك پاته شو وروسته ترغرمی تـالنده او برښنا شوی‌وه او داوخت په یوه پاکه فضا کی، سپوږمی چه نری شوی‌وه پـه خارق‌العاده توګه بڼ روښانوه .

بڼ غلی، وځکه کړیو اوچو نـکښو هم له‌چوپتیا سره سم تګ کاوه .

بڼ ډیر ساده‌و: یو هوار چمـــن، له‌یوه کوچنی سړك سره چه تاویده خواشا کی دګلانو یوه حاشیه لیدله کیده. خو دغه‌بڼ‌دهغه‌دوړ کتوب وخت دهغه دژوند یوه دردونکی برخه اود لاسه تللی نیکمرغی یوه نښه‌وه او تل‌به‌د سپوږمی په شپو کی‌دهغه تر نظره داسی راتلل چه له‌هوس جنو اود نه تشخیص وړاشارتونو سره‌له هغه سره غږیږی .

ختیځی څنډی ته‌یی‌یو ډول‌طاخچه وزمی ونی، اوپه‌جنوبی خوا کی یی یوه څپره‌وه چه دشمشاد له‌لرګیونه جوړه شوی‌وه. شمال خواته یی‌یوه زینه‌وه چه دمیوی له‌بڼ سره پای ته رسیده او لویدیـځ خواته‌یی ودانی پرته وه .

هر څه پدغسی الهام ښښونکی او عجیبه توګه خوب وړی‌وو. په داسی وجه چه طبعیت تر سپوږمی لاندی خوب وړی او هیڅوك یی په توجیه باندی ندی بریالی شوی. سره لدی ددغی رسا ښکلا ننداری چه‌په ډاډ سره‌یی ننداره کیدلی شی خوپه‌ځان پوری متعلقه نشی ګڼل کیدی، دهر وخت په شان په هغه‌کی یو ډول‌زړه سوړوالی منځ ته راووړ .

ماریا چه‌کله ولیدل سړی وچ‌ولاړ اوپه سیل لګیادی، په پریشانی‌سره غږیږی‌وکړ :

– کارلو! هلته څوك‌دی ؟

سړی پردی بیرته واچولی کړکی یی وتړله او بیرته راغی .

– هیڅوك‌ګرانی. عجیبه سپوږمی ده. تر اوسه می داسی کراری‌او چوپتیا نه‌وه‌لیدلی. کتاب‌یی‌واخیست اوبیرته ستون شو او په خپلی‌څوکی باندی کیناست .

یوولس بجی او لس دقیقی‌وی .

سم په هماغه وخت کی، پهر د باغ جنوب ختیځ ته دونو ترمنځه‌په هغه سیوری کی چه ولیدلی‌ؤ دیوی سردابی دوریځه چه دوښو ترمنځه پټه شوی وه پورته شوه اود یـوی ضربی سره پرانستله شوه اود هغی لاری خوله یی چـه ترڅمکی لاندی برخی سره نښلیده څرګنده کړه. او له‌توپ سره یوکوچنی اودلنډی ونی لرونکی توربخن مـوجود تر یـنـه راووت اوپه منډویی پیل وکـړ یـو کوچنی ملخ په یوه ډکی باندی کرار ناستؤ .

شنه بخنه خیټه‌یی دسا ایستلو سره کښته پورته کیده. دتوری‌غنی تیره غاښونه‌یی په سینه کی ننوتل اوهغه یی وځیر له.ډارونکو غاښونو یی سر پری‌کړی‌ؤ اوپه ګیډه کی‌یی لټه پیل کړی‌وه.له‌داړل‌شوی‌ځای‌نه‌یی دګیډی شیره دباندی وبهیده. اوله بد سولی سره یی په ختلو پیل وکړ ددغه خوړو دشیطانـی شهـوت او خوند له‌کبله غټه پوهه نشوه چه‌له شانه یـو ډارونکی موجود ورنژدی کیږی .

توری غنی هما غسی چـه خپله قربانی دپښو په منځ کی کیښکوده دتل لپاره دغتی چو نکښی په خوله کی‌ننو تله ... خوپه‌بڼ کی هره خوا پوره چو پتیا وه.

لږڅه لری یوه دمینی ډرامه روانه وه. اوراورکی (شبتاب چینجی) چه هره خوایی رڼـا خپروله ورو، ورو دښځی او راورکی خواته ونژدی شو اوتکل یی‌وکړ چه‌هغه ونا زوی .ښځی اور اور کی مخالفت‌ونکړ اوپه‌هماغه شیبه کی اور اورکی خپله مینه پـه غږ کی و نیوله طلایی رنګ پټنګ دهغه ګیډه پی وځیړله. داوراورکی څراغ لاهم ځلیده. اوپه زاریویی یی پو ښتنه‌کوله‌هوکه‌نه؟خویرعلګری حشری هغه په ګیډه منډلی و.

په‌هماغه شیبه کی‌نیم ګزها خوا یوه وحشانه ګڼه ګونه جوړه شوه. خو نیمه ثانیه وروسته هرڅه پـه خپل حال‌وو یوغټ اوپوست شی دتالندی په شان ولوید .

چونګښ له شانه یو شوم نفس احساس کړ .

اوهڅه یی وکړه چه‌په‌شاشی. خو هماغه وخت دڅمکی او هوا ترمنځه بیادزاړه کونګ په منګولو کی‌ایسار شوی‌وه .

کله به‌چه چاکتل‌څه به‌یی نه لیدل په‌بـڼ کی هرڅه شعر و ملکـو نـی چوپتیاکی وو.

دمرګ جشن چه دلمر دکښیوتلو سره‌پیل شوی‌ؤ داوخت خپل اوج‌ته رسیدلی‌ؤ اوتر سپیده چادوه پوری غزیده. هرچیری وژل وو، اوهرځای شکنجه او شکول . تیـرو وسلـو سرونه سوری کول، تیرو غاښونو پستی ماتولی، اود کولمو او ګیډو ترمنځه ګرځیدل،... نیښونه ننوتل غاښونو ژدوول، دنیښونو څخه‌زهر اوبی سده‌کونکی‌موادتوییدل‌زهرجنو موادو زهرجن کول. دخزو او ډکو ترمنځه دحشراتونه نیولی‌ترخرخنده حشراتو پوری له غنو نه نیولی، تر پټنګانو لړمانو، موږکانو ، کونګانو پوری دوژلو او قتل دلاری دلښکرو په شان په وژلو شکنجی، ټپی کولو خیرلو اوداړلو پیل کړی‌ؤ. تابه‌ویل چه په‌یوه لوی ښار کی په لس‌هاو تنه غلو په وسله سمبال، هره شپه له‌خپلی پناه‌ګاه نه وځی اود خلکوپه کورونو یی برید کاوه اوخلك یی په خوب کی وژل .

پاتی په ٦٣ مخ کی

● ادوارد ویاد سوفیالورن نیکمرغی!

● سوفیا: یوه ښځهٔ هغهٔ وخت نیکمرغه وی چه خپل میړه ته اولاد ورکړی:

● سوفیالورن خپل دویمه کوچنی چه ادوارد و نومیږی دنیا ته راوړه.

سوفیا لورن بیاهم خوشاله ده. خوشالی یی هم دبل زوی، یعنی دویم زوی ،له پدا کیدونهٔ پیدا شو یـد ه هوکی، اوس اوس هغه دیوی مور، په دود دخوښی احساس کـوی، او دا خوښی هغی په ډیره زیاته بیه تـر لاسه کړیده. سوفیالورن چه یووخت داسی گومان پـی کیده لود نـړی د سینمایی مطبوعاتو له خوا فکر کیده چه هغهٔ شنډه وی، دادی دوهم خـل زوی وزیږاوه اود خپل میړه کارلو پونتی لپاره دویاړ اوزیاتی خـو ښ موجبات برابر کړیدی.

سوفیا لورن دسینمایی مطبوعاتو دیوه خبریال سره په مرکه کی هغه ته ډیره په زړه پوری خبره کړیده، اوخبرة یی داده چه: (تردی به پورته خوشالی نه وی چه یوه ښځه، هغه سړی ته چه پی گران دی اولاد وزیږوی.) او پدی توگه سوفیا لورن هـغه خبره خبریال ته کړیده چه هره ښځه او هره موری ئی ممکنه ده چاته وکړی.

په هرحال دسو فیالورن دهنری اوسینمایی شخصیت په باب به هیڅ داسی تیاره ټکی نه وی چه هغه وویل شی. ځکه سوفیالورن له کومه وخته چه دناپل دښار یوه نومورکی پیغلی وه دسینمایی پرودیوسر کارلوپونتی له خوا دایتالیی سینما ته ورو ښکلی شوه، کارلو البته چه له ځان سره حساب کړی و چه سوفیا لورن به یوه ورځ دایتالیی او نړی یوه ډیره تکړه اونومیالی لوبغاړی شی. اود سینما لپاره به نوی ویاړ ونـه او افتخارات وگټی. او پدی توگه کوم وخت چه نن لیدل کیږی دکارلو دغه حساب هیڅ بی ځایه نه و. په رښتیا سره هم هغه حساب چه کارلوپونتی دیوه سینمایی تجربه لرونکی پرديوسر

پاتی په ٦٣ مخکی

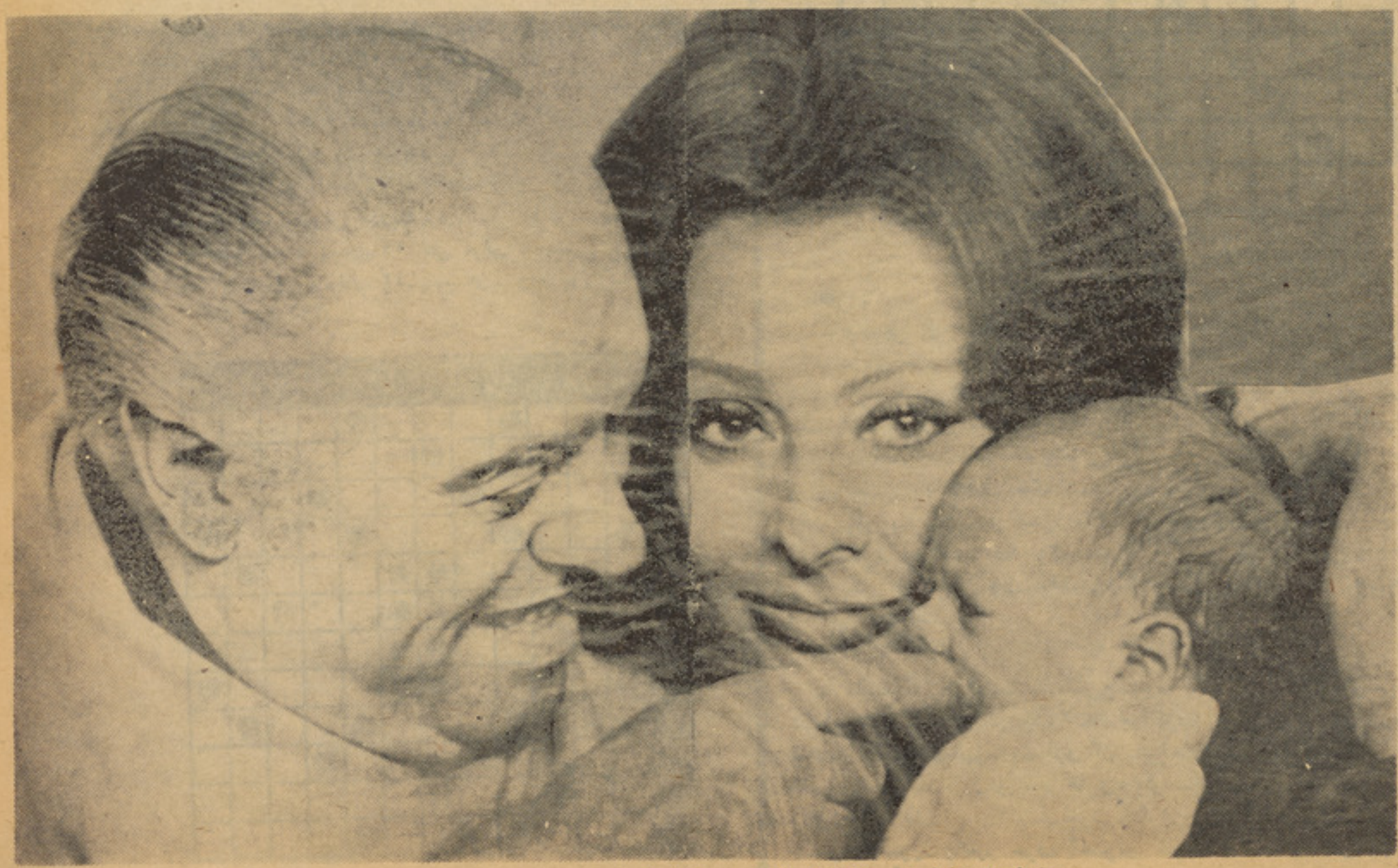

سوفیالورن دخپل میړ اوکوچنی زوی سره لیدل کیږی

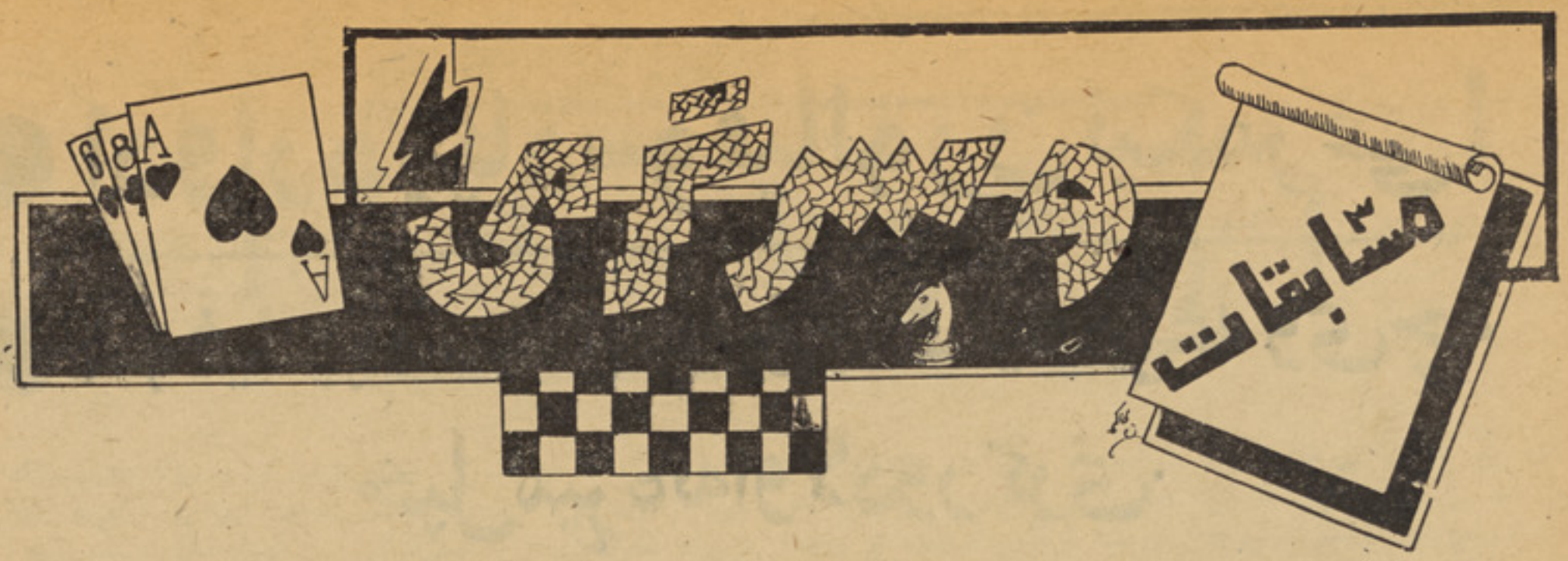

جدول کلمات شماره (۱)

افقی :

۱ـ روش وطریقه ـخـــالص‌ـریا ضیدان مشهور سو یس‌ـ۲ـاز رجال مشهور هندـ یکی از حبو بات‌ـگوشه وسر ـ۳ـ ازنو یسند گان نامی بلغار یاـ سر کس ـ٤ـ حرف‌نداـ یکنوع موترـ نـفس ـ٥ـ از وسایل حرب ،نویسنده سپید دندان‌ـسخن ـ٦ـ علا مت جمع ـوا حـد سطحی ـ۷ـ مخترع فن عکا سی‌ـنویسنده قرار داد اجتماعی ـ۸ـ نقش‌ـ بالاـ از اعداد جـفت‌ـ۹ـیورش‌ـ شهی‌از شهنامه ـازاعضای بدن ـ۱۰ـامرمیبرد ـازآژانسهای خبرگزاری ـ۱۱ـ متحر ك ـنام د یگر عطاردـ بی هنرو پیچ پیچ است‌ـ۱۲ـ مدلی چپهـ پا یتختی است در اروپاـ معکو سش نویسنده‌فرهنگ‌فلسفی است .

عمودی :

۱ـ دریایی در هندـ هوای‌سریع‌ـنویسنده و فیلسوف انگلیسی‌ـ۲ ـبه چهار پایان میگویندـ دانشمندیونانی ـ صدا یش ازبوق کمتـر وفریدا وخبر ی را به اطلاع عمـو م‌ـ٤ـ خشك (پښتو) ـبانگـك و داد وفریاد وخبری رابه اطلاع عمـــرم‌رسا نیدنـ آتش پرست ـ٥ـ نـه کرسی.. نهد. اندیشه زیر پاـ عـددعربی ـ٦ـ این یکی مادر عر بـی است‌ـ خاندان ـ تنبلـ غدار‌ـ۷ ـنویسنده دون ژوان‌ـ ا زسوره های قرآن ـ۸ـ ممکن ـ محبوس ودربندبودن ـ۹ـ آتش‌ـ ریشـه ـ۱۰ـ سیا هرگـ دریاـ عدد یست‌ـ۱۱ـنفی عربی ـ یکنوع طیاره ـازنوابغ شعرا ودرامه نو یسان یو نان‌ـ۱۲ـریسمانـ واحدپولی‌کیو با‌ـنویسنده فرانسوی (۱۹٦۰ـ ۱۹۱۳)

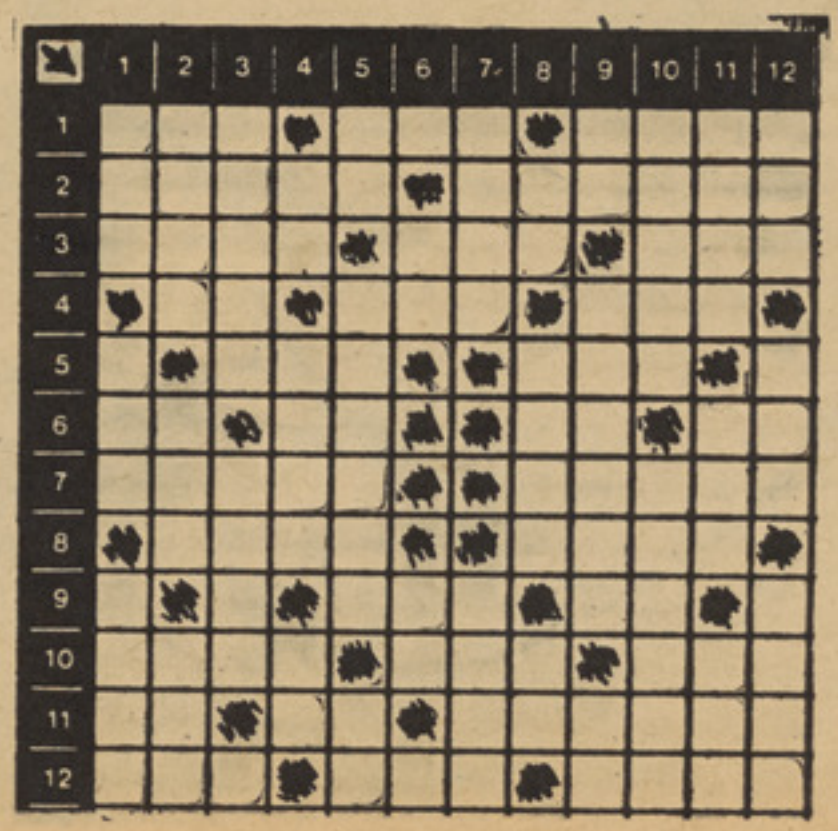

طرح‌از :غلام یحیی احمد پوشنگی

جدول کلمات شماره (۲)

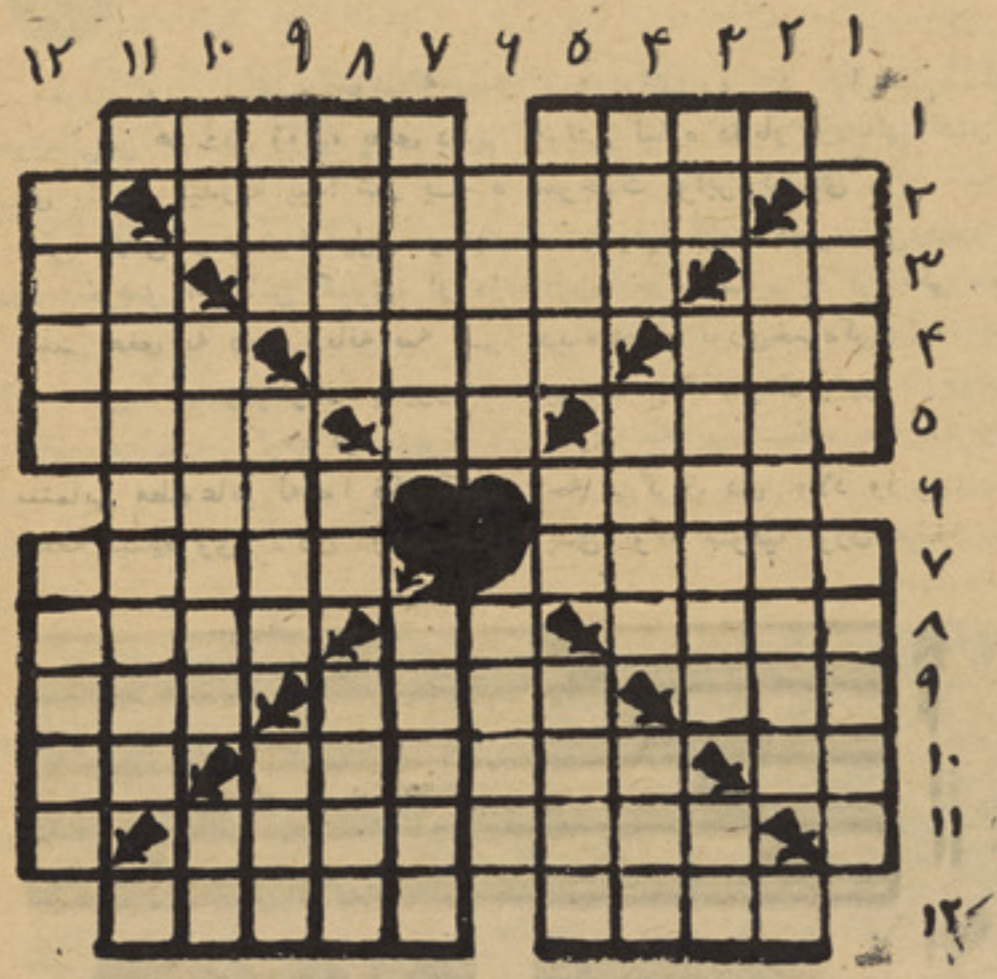

طرح کننده: محمد ناصر کارگراندخوئی

افقی :

۱ـ منصبی از عسکریـ مدح‌شده‌ـ۲ـ نویسنده کتاب زاد المسافرین ـ۳ـ دریای خون ـنوعی مـــرض‌ـپرند گان دارند ـ٤ـ گندم میده‌ـ شب مانده ونام یکنوع مو سیقی‌ـازسا مان خیاطی ـ٥ـ نام یکی از پیغمبرانـ تکرارش صدای چهار پـای است‌ـ آله بر نده ـ٦ـ تـرا ش دهنده سنگ باامـلا غلط ـنام یك نوع‌موتر روسی ـ۷ـ نوعی توت‌ـ در روی کاملش یاد داشت میکننـــد‌ـ۸ـ چندامر ـمعکوشش ولد است‌ـ باآن میگو یند ـ۹ـ مر تبش‌دروازه‌است‌ـ خودش میگو ید: کسی بـه رتبه شعرم نمیرسدـ اقا متگـــاه‌باد شاه ـ۱۰ـ حرفی ازانگلیسی ـنام یکی ازشاهان مغول‌ـچه‌کسی؟‌ـ۱۱ـ طیاره‌ساده ـ۱۲ـ بازآنطرف اخلاص مند است .

عمودی :

ـ مقصدـ ترو تازه‌ـ۲ـ مخترع‌تیلفون ـ۳ـ از اعداد انگلیسیـ از درجات علمیـ دانه خو شبو ـ٤ـجوانمردـ قاضیـ نو عی مزه‌ـ٥ـ قسمت وحصه وسهمـ بـــالای آن‌استراحت میکنند ـخالص و محض معنی میدهد ـ٦ـ ازخواننده ها ی‌هندی ـخواننده ای از کشور مـا ـ۷ـاختیار دارـبی مانندـ۸ـخوشیـتکرار حرفی ـمثل‌ـ۹ـ ازلسانهای رسمی کشورـ باتغیر حرف آخـربپو شیدـ از استادان مو سیقـی کشور ـ۱۰ـ تکرار سه حرف‌دراین‌ستون ـ۱۱ـنام‌قدیم‌ لیننگراد‌ـ۱۲ـ داخل شدن ـشا هی از مغول.

این عکس چیست

بادقت به این عکس نگاه کنید آیا میتوانید در یابید که‌این عکس چه چیزی است اگر توانستیدجواب خودرا برای ماهم بنو یسید !

برندگان‌جایزه‌شماره‌های ۴۵-۴۶و۴۷و۴۸

کسانیکه پاسخ صحیح فرستاده‌اند:

حیات الله‌نظام‌متعلم لیسه‌حبیبیه‌غلام یحیی احمد پو شنگی محمد ظاهر خورسند هروی ، عبداللطیف‌سروی ،ثریا فضیلتی ، سو سن حمیدی، عبدا لاحمد قلعه نوی،سیدمحمد امین پیشتاز، فتح محمد

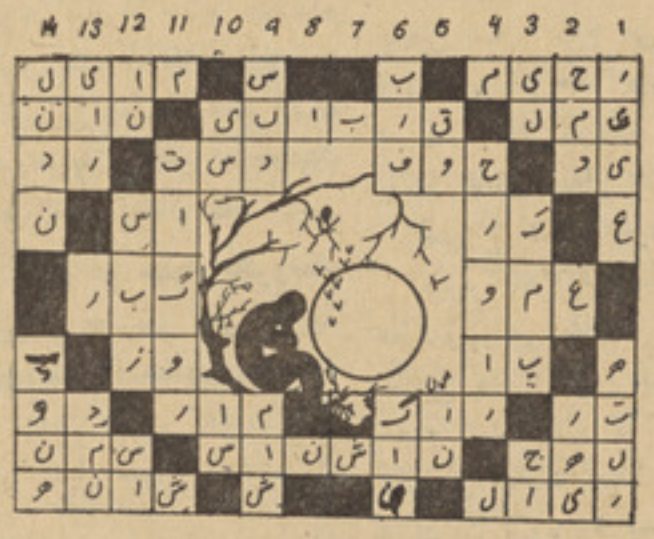

حل جدول

صابری، فر زانه فرزاد، فضل کریم‌کاکر گلالی خوز یانی ،عبدا لحکیم فرید پور احمدفرید پیشه ور،فریده‌سعادت، فریدون‌کمالی محمدهمایون نـا مجو ، نصر ا لد ین جا می‌زاده ،احمد خالد کار گر، تاج محمد آریا فیضی، محمد اسحق حاجی‌زاده‌محمد همایون طاهری ، حمید متعلم لیسه حبیبیه، نجیب الله ضد یقی‌اقلیما عسکر یار، محمد ناصرنواب، میر نجیب الله آمل ،محمد ناصرمستمند با ختری، لطیفه فقیر عبدالرازق خکر ور بیکس زا ده ،مرضیه آمل، غلام سخی عطایی باختر ی، محمد یاسین آشفته،عبدا لقادر بیکس زاده، و حیده‌آمل، وقرار قرعه این عده برنده‌شناخته‌شدند :

بناغلی سید محمد امین پیشتا زوبیغله اقلیما عسکریارهرکدام برنده پنج جوره بوت پلاستیکی، پیغله لطیفه فقیرو بناغلی محمد هما یو ن نامجو هر یك‌برنده یك سیت‌جوراب‌اسپ نشان .

ازایشان خوا هشمندیم مو قعیکه‌برای در یافت جایزه خود تشر یف میاورند یك قطعه عکس نیزبه‌همراه‌داشته باشند .

یادداشت

برای یك‌نفر از کسانیکه د رمسابقه های‌این‌شماره شرکت کنندو پاسخ صحیح‌حد اقل یکی ازسوالات‌رابفر ستند یك سیت جوراب اسپ نشان وبرای یك‌نفر دیگر پنج‌جوره‌بوت پلاستیکی وطن به‌حکم قر عه داده میشود.

توضیح دربارهٔ‌مسابقه معلومات عمومی و هوش

باو جود اینکه ازموقع ختم‌مسابقه‌معلو مات عمومی و هوش بیش‌ازدو هفته میگذرد هنوز بیشتر ازعـده‌معدودی جواب سوا لات رانفرستاده اند که آنهم صرف جواب چهار ویاسوال میباشد که‌با اینحسا ب فقط بیست الی سی امتیاز از جمله‌دوصد امتیاز را میتوانند بد ست آورندکه این‌مقدار برای برنده‌شدن‌بسیار اندك است ازاین سبب وقت قبول جوابها را الی تاریخ پانزد هم‌ثور تمدید مینماییم تاکسا نیکه‌مایل به‌شر اکت دراین مسابقه واستفاده‌ازجوایز یکه درشماره ۴۹ـ۵۰تذکر یافته باشند بتوانند از ین موقع‌استفاده نما یند !

این‌را هم باید تذکر بدهیم که‌اولین گروپ سوا لات این مسا بقه درشماره ۳۱ سال ۵۲ وآخرین آن‌در شماره (۵۱ـ۵۲) چاپ شده‌است وبرای اینکه بیشتر بااین مسابقه‌آشنا شوید تو ضیحاتی راکه در شماره های گذشته‌چاپ شده است‌ملاحظه فرمایید .

مساله‌شطرنج

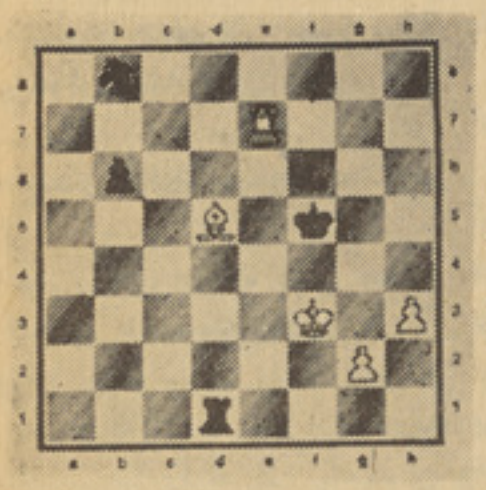

دراین مساله نیز طبق معمول‌سفید بازی را شروع میکند وطی سه حرکت سیاه رامات مینماید اگر مو فق به‌یافتین کلید حل این مساله شدید برای ماهم بنو یسید.

این شخص کیست ؟

این شخص که از کیمیا دانهای‌معروف است در سال ۱۷۴۸درقریه تالو ار فرانسه دیده به‌جهان کشودوی قوانینی در زمینه تر کیبات کیمیاوی ارائه داد که هنوز به‌قوت‌خود باقیست‌وقانون تجزیه‌مضاعف راکه بنام خودش معروف است‌کشف نمود بعدا بانا پلیون به‌مصر رفت ضمنا تجر بیات زیادی درباره‌امونیاك وتیزاب هاانجام‌دادودرسال ۱۸۲۲ وفات اگر بااین نشا نیها‌اورا شنا ختید کافیست که نامش رابرای ما بنر یسید !

اسپ‌نشان

با پو شیدن جورابهای زیبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد فامیل خود کمك میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید.

WATAN PLASTIC SHOE CO.

شرکت صنعتی بوت پلاستیك وطن

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوا م بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خودرا تقویت مینما یید

مترجم: محمد حکیم ناهض :

کدام نوع سیریل ها(غذا ی تهیه شده از انواع حبو بات)

بعضی مادران یکی ا زانواع سیریل راکه قبلا پخته شده و آماده میگردد وانواع‌زیاددارد بطفل‌خویش میدهنداین نوع‌سیریل هابمجردیکه باشیر مخلوط شد برای تغذیه طفل آماده میباشد که سهو لت زیادی برای مادر از لحاظ تهیه‌غذا محسوب می گردد .

بعضی او قات هرگاه طفلی متعلق بیك فامیلی باشد که مقابل بعضی انواع غذا حسا سیت داشته باشند ممکن است داکتر فا میلی تر جیح دهد تاسیر یل را نسبت به سن عادی دیرتر تو صیه نماید و بعد ازان باسیر یل نوع برنج، جواری، جوویا کدام حبو ب دیگر آغاوسیریل گندم را برای چند ماه بیشتر از پرو گرام غذایی طفل حذف نماید زیرا سیریل گندم نسبت به سایر سیریل ها بیشتر مو جب حساسیت می گردد. همچنین ممکن‌است داکتر تغذیه مخلوط چند نوع سیریل را معطل کندتا و قتی که طفل نشا ن دهدکه می تواند هریك ازسیر یل هارا بطور جدا گانه بدون کدام تکلیف قبول کرده‌می تواند (خورده می‌تواند).

هرگاه تر جیح دهید تا بطفل خویش از همان نوع سیریل پخته شده که بدیگر اعضای فا میلی میدهید نیز بخور انید می توانیداز سیر یل سفید گندم (تصفیه شده) شروع کنید .درسن ٥یا ٦ ما هگی می توانید سیریل هارا دسته‌بندی ویکی از انواع آنرا بطفل دهید ـ بعضی اطفال درین سن تازما نیکه قدری بزر گتر شوند و ضع معده شان از خوردن سیریل خراب می گردد. بهر صورت بسیاری‌از انواع سیریل ها از لحاظ انواع و یتا مین وپرو تین بسیار با ارزش میبا شد وبرای خوش مزه سا ختن آن ها قدری نمك هم مخلوط نمایید .

طفلی که از خوردن سیریل خود داری می ورزد :

بعد ازان که‌به دادن سیریل‌بطفل آغاز نمودید طی‌یك‌یادو روزخواهید دانست که تاچه‌اندازه برای‌خوردن آن علاقه نشان میدهد. بعضی‌اطفال معلوم می شود که برای قبول آ ن نزد خود فیصله می نمایند باین ترتیب که :چیز عجیبی است و لی یکنوع غذا ست پس من آنرا خواهم خورد طوریکه روزها سپری گرددو طفل هم‌بیشتر به‌خوردن سیر یل شوق و علاقه پیدا میکند چنانچه دهن خویش را حین تغذیه چنا ن بازمی نمایند طوریکه چو چه پرنده ای در آشیانه‌خود غذا رابابی‌صبری میخواهد از نول مادر بگیرد .

مگر اطفالی هم وجود دارد که بروز دوم آغاز فیصله می نمایندکه سیریل را قطعا نمی پسند ندوبروز سوم نسبت بروز دوم بیشتر عدم رضایت خویش رانشان مید هند هرگاه طفل شما چنین عکس العملی مقابل سیریل نشان داد بسیار محتاط باشید و آنرا جدی نگر فته پافشاری نکنید ولی اگر بر عکس بکوشید آنرا خلاف میل طفل بزور برایش بخورا نید بدانید که بیشتر وبیشتر مقابل خوردن‌سیر یل‌متمرد وسر کش گردیده‌وشماهم خشمگین ترو سخت گیرترخواهید شد. واگر شما باین‌کارلجاجت‌بخرچ‌دهیداحتمال آن میرود که مقابل‌هرنوع غذاآنقدر بدگمان خواهد شدکه حتی طی یك یادو هفته مقابل شیر که بوسیله بوتل برایش میدهید نیز بدبین‌شده واز خوردن آن ابا خواهد ورز ید .

پس توصیه ما اینست که فقط روزانه یك بار سیریل بطفل تقیم گردد وآنهم با ندازه که فقط به‌نوك قاشق چای مقدار بسیار اندك‌جاداده شود تاآنکه تدر یجا بخوردن‌سیریل عادی شودوحتی کمی بوره(شکر) هم بان مخلوط سازید شاید طعم شیرین رابهتر پسند کند . خو ب هر گاه باتمام این احتیاط های لازمه وتوجه مخصوص‌بازهم‌طفل به‌خوردن سیریل مخا لفت نشان داد پس بهتر است برای دو هفته بطورقطع از دادن سیریل صرف نظر نمایید واگر بعد از سپری شدن دو هفته بازهم وضع چنان باشد که‌بود یعنی باز هم طفل علیه سیریل باشد

آنوقت بداکتر فا میلی خو یش ویا بدا کتری که‌با هدایت آن به دادن سیریل شروع کرده‌اید ویاخودشما باین عمل اقدام کرده اید، راپور دهید .

من مولف عقیده دارم که‌یك خطا ی بزرگ است که با دادن اولین غذای غیر مایع باطفل به مجادله پرداخت زیرا بعضی او قات بابکار بردن این روش مشکلات بزر گی به تغذیه طفل عرض وجود می نماید خوب ولو چه مشکلاتی‌هم ازین‌ناحیه بظهور نرسد باز هم برای یك پدرو مادر نادر ست‌است‌تابه یك‌کشمکش ویا مجادله غیر ضروری با طفل خویش پر دازند .

هر گاه داکتری در اختیار شما نباشد ویا ازداکتردورباشیدتا درین مورد باوی مشوره‌نمایید پس‌مشوره من (مولف) اینست که عوض‌سیریل بادادن میوه غذای غیر مایع رابطفل خویش شروع نمایید. البته برا ی اطفال در بدو امر میوه نیز شکل معما داشته و خوردن آن وی را آشفته می سازد ،ولی عملا در ظرف یك‌یادو روز تمام اطفال فیصله می نمایندکه آنر خوش دارند و پسند می نمایند .و بعد ازختم دو هفته آ ماد ه می گر د ندتا هر چیز راکه بو سیله قا شق بدهن شان داده می شود چیزخوب وبا مزه خواهد بود. پس آنو قت است که می توانید سیریل رانیزدر جمله غذای طفل علاوه نمایید .

شروع دادن میوه بطفل :

میوه اکثرا دو مین غذای غیرمایع محسوب می شود که‌به پرو گرام غذایی طفل علاوه میگردد، البته‌چند هفته بعد ازان که طفل به خوردن سیریل عادت پیدا کرد. بعضی داکتران میوه را بحیث اولین غذای غیر مایع طفل ترجیح میدهند زیرا معمولا اطفال مشتا قانه آنرا صرف می نمایند. برای سن٦ یا٨ ماهگی طفل میوه هاجزکیله‌باید باآب‌جوش داده وطور کمپوت داده شود .

سیب، شفتالو ، ناك، زرد آلو آلو سیب زمینی میوه های عادی محسوب می گردد .

می توانید عصاره میوه های که‌در مرتبان های کو چك تهیه شده میباشد برای طفل خویش بخرید همچنین میوه های تازه، یاسردشده (منجمد شده) که برای باقی اعضای فامیل بشکل کمپوت تهیه کرده باشید می توا نید آنرا بطفل نیز دهید مگر آنرا صاف کرده‌و یا عصاره آنرا کشیده باندازه کافی شکر هم باآن مخلوط‌نمایید‌تاطعم ترش که‌داشته باشد دور گردد.و یامیوه های قطی راکه برای سایر اعضای فامیل تهیه کرده باشید هم می توانید برای طفل ازان استفاده نمایید ولی باید گفت که بسیار میوه

بقیه درصفحه ٦٣

بقیه صفحه ۳۲

آشیانهٔ قلب من

ـ« کارول، تو میدانی که درتون لین بیك کلبه ضرورت داریم، خوب خانم سکات که در آنجا زندگی میکرد کلبه را رها کرده و به‌برمنگام نزد دخترش رفته و جای او اکنو ن بفروش میرسد. ترمیم و دستکاری کار دارد، دختر کلانش هم‌نتوانسته آنرا ترمیم کند و من فکر میکنم به همین دلیل شاید قیمتش خیلی پائین باشد و . ... »

کلبه ای را که پیتر راجع به آن سخن میگفت من قبلا میشناختم.در بین سایر خانه های تون لین شکل مخروبه را داشت زیرا بسیار پست بود، من‌هم اکنون پنجره‌های کوچك درورودی کوتاه و آویخته وصحن قدیمی و کهنه آنرا در نظر مجسم کرده میتوانم . آنجا در حقیقت نوع مکانی نبودکه من قبلا منحیث‌خانه‌ای آیندهٔ ما در نظر داشتم، ولی اگر قرار میبود که من و پیترمیتوانستیم ازدواج کنیم . . .

پیتر افزود : «من کولن جیمز را باخود میبرم تا آنرا ببیند.»

کولن ر فیق پیتر وشغلش معاملات فروش منازل‌بود.پدرومادرم ابتدا درین باره خیلی محتاط بودند و لی ماباسعی و کوشش‌خود خیلی زود آنها را راضی‌کردیم‌وحتی ازینکه پدرم حاضر شد برای ما پنجصد پوند برای ودیعه، قرض بدهد ، مرا در تعجب انداخت.پدرم بدرشتی گفت :

ـ « این یك تحفه نیست،میتوانید هرزما نیکه از عهد ه اش بر آئید برایم واپس تادیه کنید . مگرکارول یگانه دخترم چیزی برای سعا د ت توکمك کرده نمیتوانم. ...»

موهایم را نوازش کرد و سپس رویش را گشتاند، مثلیکه میخواست چیزی را از چشمانش دور کند .

اوه ، پدر، متشکرم » جملهٔ فو ق را حینیکه بازوانم را بدورش حلقه میکردم زیرلب گفتم، ووقتی رویش را بطرف ما دو باره گشتاندبه‌حالت عادی اش بود .

پدرم به پیترگفت :

ـ مطمئن باش که خرید خو بی است. »

کلبه را که دیدیم عادی بنظر میخورد و ظاهرا در وضع خوبی قرار داشت .

« منزل خانم سکات فقط دو سال قبل با م خوبی داشت.» مامور دارایی برای ما گفت: « او مخالف تغییر محل سکو نتش بود و لی‌وقتی با م منزلش شروع به افتیدن‌کرد، مجبور شد که نقل مکان کند.»

به این ترتیب ما به قیمت آن موافقت کردیم. همه چیز به سرعت تغییر کرد و کلبه مذکور در اوایل نوامبر ازان ماشد .

ماهائیکه به آن ترتیب سپری شدند ، خوشترین لحظات زندگی من بودند ، ما به شدت مصروف بودیم و من آنقدر کار میکردم که در گذشته هرگز نکرده بودم او قا ت فراغت خود را در شستشو و گاهی در رنگمالی و نقاشی منزل صر ف میکردم بطوریکه پیتر یکروز بمن گفت که توکف اطاق وخودترا بیشتر از هرجای دیگر رنگمالی کرده ای . مگر از آنجائیکه کلبه خانهٔ آینده ای مابود، اهمیتش بیشتر از آن بود که می بایست تا جائیکه نیرو داشتم آنرا وقف مرتب نمودن اثاثیه منزل ما میکردم .

بدیهی است که ما کار مانراخیلی عالی انجا م دادیم، وقتی بخش‌پایین ریخته و کمرنگ واطاق خواب‌عقبی کوچك مبدل به یك حما م قشنگ گردید باید تذکر دهم‌که به‌هرقیمتی می ارزید ، ولی پیتر اغلب کار هارا خودش انجا م میداد، وی تما م‌تخته چوب های کثیف را پاره کردوازبین برد ودیوار ها را با کاغذ های براق ومدرن مزین نمود وکف سنگی آشپز خانه را باکاشی‌های‌خوشرنگ فرش نمود . در سابق داخل کلبه به سختی قابل شنا خت بود .

همزمان با یاری کر دن پیتر و مطالعه برای آماده‌گی امتحانات خود مصروف مقد مات و ترتیبات‌عروسی نیز بودم . من همیشه از دواج‌مانرا درعید مسیحیان در نظر داشتم‌زیرا اینطور وقت زیادی را نمیگرفت،ولی پول زیادی برای مصارف اضافی موجود نبود، من در خرید لبا س عروسی خودم افراط کردم، مادرم حاضر شد که لباسهای عروسی را بدوزد ، و مادر پیتر گفت که وی کیك را تیار خواهد کرد.

باقیدارد

بقیه صفحه ٤٧

کابوس یك نیمه‌شب

بعد سو ینی متوجه شدکه مرد بلند هیکل‌می خواهد از فراز یك احاطه سیمی خیز بزند .

دراین حال سو ینی باصدای‌بلند گفت :

ـایستاده باشیدو الا من‌فیرمیکنم

مرد بلند هیکل باتانی بر گشت دراول سو ینی فکر کردوی خواهد تسلیم‌شو د.ولی بزودی متوجه شد که‌طرف مقابل میله کارا بین را بطرف اوبلند کرده سوینی دوباره پی‌درپی آتش کردو خودش رابزمین انداخت او منتظر آتش طرف مقابل شداما جوابی نیامد.

سونیی باتردید ببالا نگر یست ولی مرد بلند هیکل ناپدیدشده‌بود.

وقتی سو ینی بطرف مو تر بر میگشت درنیمه‌راه‌جائیکه اوو سلف مردبلند هیکل را دیده بودند بالای سرك یك خریطه ایکه بالای آن اسم رودت آیزمن با ستنل نوشته شده بود همراه بایك عدد بکس دستی افتاده یا فتند .

حالا دیگر موتر های پولیس هم به‌محل واقعه سر رسیده بود.

متیو هورن یکی از اعضای شعبه پولیس به همراهی سونی بکس‌دستی راباز کردند.

درآن لحظه هیچ‌چیزی ممکن نبود آنهارا به تعجب‌بیندازد به‌غیر ازیك صندوق مملو ازبسته های نوت‌های ۲۰ دالری .

سونی باتعجب بی اختیار گفت:

ـ«واه ... »

آنها بسته های نوت هارا دوباره دربین بکس دستی جادادند هورن حیرت زده گفت .

ـحتما ازموتر های نقلیه با نك زده‌اند ...

آنها بکس دستی رابا دقت‌دو باره قفل کردند.

وهمراه باخر یطه به مرکزپولیس برگشتند .

نساجی افغان یگانه موسسهٔ است که پارچه جات سندی ونخی مورد ضرورت شمارا در بهترین شرایط تولید مینماید

بقیه صفحه ۹

شخصی نزد پلیس

صورت «مامور» لقمه چرب‌را که پیدا کرده رها کردنی نیست‌برایش‌گفتم اگر وطندارم نیا مد درانو قت باتو همراه می شوم تابرادرم را پیداکنی واز نزدم دور شد .

چند لحظه بعد رفیق دیگرش که همین باز محمد بودو قبلا از پهلوی ماعبور کرده وبسته پولش را بزمین انداخته بود نزدم آمده بعداز سلام واحوال پرسی مختصر علت انتظارم راجو یاشد باز هم قصه‌را برایش گفتم در همین اثنا پهلویم نشسته وآدرس را ازمن پرسید ونام چند نفررا یادکرده گفت‌برادرت عزیز نام ندارد؟ گفتم بلی تواز کجا نامش را می‌دانی خنده کردو گفت‌من‌از چهره ات شناختم که برادرت عزیز نام دارد زیرا یك نفر عزیز نام که با برادرم دریك قشله ویك‌تولی‌عسکر میباشند شباهت ز یادی باتو دارد

بعد برایم گفت بیاکه‌برویم‌وبرادرت رابرایت پیدا کنم وقتی براه افتادیم بمن گفت در قشله عسکر سخت گیری زیادی است و هرکس راکه بخواهد داخل شود تلاشی می کنند توباید پول هایت‌را در نیفه تنبا نت بزنی تادر وقت تلاشی آنرا از تو نگیرند. من‌بسته‌راکه‌نزد خود داشتم ازجیبم بر آورده در حالیکه باونشان دادم در نیفه تنبان خود زدم وباین وسیله یکباردیگر باو اطمینان دادم‌که پول زیاد دارم بازمحمد با من براه افتادو باچر به زبانی زیاد ازهر سو قصه هایی بمن میگفت و ضمن صحبت می خواست مرا بسوی پل محمود خان باخود ببرد اما رفیق دیگرم به تعقیب مابود برای اینکه مبادا فریب کاران از دست مارها شوند ازباز محمد خواهش کردم‌که چون تازه بکابل آمده‌ام وشهررابلد نیستم چه‌می شود که یکبار مرا به شهر ببری که‌شهر زیبای کابل را تماشاه کنم وبعد ازان به‌نزد برادرم برویم باز محمد که‌از عواقب کارش غافل بود خوا هشم راقبول کرد وبامن از پل محمود خان بسوی‌شهر روان شد پلیس دیگر که موظف‌بود مارا مراقبت نماید از موقع استفاده نموده باما نزدیك شدو باز محمد را گرفتار نموده بسر ماموریت پلیس آورد .

بناغلی محمد ابراهیم ا تمر مامور پشتو نستان می گوید:: وقتی باز محمد متهم به فریب کاری رابدست آوردیم‌هرقدر می‌کوشیدیم خودرا از مو ضوع بی خبر می انداخت تا اینکه بعد از دوشبانه روز باچال های پلیسی ودادن وعده هابا الاخره یگایك جر یان را بیان کرد.

بناغلی اتمر می گوید : وقتی از باز محمد پرسیدم فکر نمی کردی که‌باا لاخره روزی بچنگ قانون گرفتار می شوی تبسمی نموده‌گفت درحرفه ام هنوز پخته نشده بودم ورنه دستگیر نمی شدم .

وی‌گفت : وقتی بجستجوی«مامور» برآمدیم اثری ازو نیافتیم و معلوم است از جنگ قانون فرار نموده.

امید است اوراپیدا کنیم تاقضیه خوبتر رو شن شود .

بقیه صفحه ۳۹

کدام راه‌را

خانم زرد موی گفت :« این‌آرزوی اوست ».

ـچی ؟

ـاینکه من خواننده اوپرا شوم، بمن میگوید که تویك پروانه حقیقی هستی .

گفتم:« شو هر تان درست‌فرموده براستی که شما پروانه هستید،چه آواز خوبی دارید .»

ـمتشکرم از ینکه در آوازخوانی مرا رهنمایی کردید . شوهر ش‌هم ازمن تشکر کرد، گفتم :

ـایشان استعداد خوبی دارند، حتما خانم تان خواننده او پراخواهد شد.

دیگران بابی صبری انتظار مرا میکشیدند، میخوا ستند باز هم در آببازی ایشان را رهنمایی کنم .

در اخیر هفته دو دعوت نامه برایم رسید، یکی بخاطر اینکه میخوا ستند مرا بحیث معلم عمرمی آببازی مقرر کنند،ونامه دوم‌ازطرف رئیس یك آموز شگاه موزیك بود. تیلفونی هم بامن تماس گر فتند .

میخوا ستند برای رهنمایی آواز خوان ها مرا استخدام کنند.ازقرار معلوم خنگام در یژوری آهنگ آ ن زیبا روی زرد موی مرا دیده‌بودند.

روز جمعه یك دوشیزه گند می رنگ یك کپ بلوری و یك مدال آورد، از جمله همان دخترانی بود که‌در هنگام شنا رهنما ییش کرده بودم، میگفت دریك مسابقه آببازی برنده شدم وجایزه گرفتم ولی مستحق این جایزه شما هستید زیرا شما مرا رهنمایی کردید. چون اصرار نمود وحتی‌اشك ریخت‌ناچار دسته گل وکپ بلوری ومدال را گرفتم .

حالا من دربن بست گیر مانده‌ام نمیدانم کدام راه‌را انتخب کنم، رهنمای مو زیك شوم یامعلم آببازی ویا همان مستعد ادبی که بودم، باشم بهر حال میخواهم تمرینم را بالگن پراز آب ادامه بدهم، آرزو دارم روزی بتوانم آببازی رایاد گرفته بدون ترس داخل آب شوم..

بقیه صفحه ۲۳

ازدواج یا پایان قصه ها

دوست میدارد و سعادت وخو شی اورا حتی از زندگی‌خود بیشترعزیز میدارد از اینرو بخاطر خو شی‌اواز زند گیش کناو می رود ولی دلش سخت بحال سیتو می سوزد برای اینکه زندگی اورا آلی پاشیده‌ساخته واز این هم زیادتر پاشیده خواهد کردکه این نهایت تاسف دارد .

آلی عقیده دارد که ستو یگانه مردیست در روی زمین که‌خوشبختی اورا تامین خواهد کرد واو هم به سهم خود هر گونه تلاش ومجاهدت رامصروف خواهد نمود تادر خوشی وسعادت سیتو نقش فعالی داشته باشد .

اواین دوبار جدایی را محصول متلون مزاجی ویا عصبانی مزاجی خود نمیداند زیرا می گوید رشته های اعصاب اواز پولادهم قوی تر است علت آنرامتعلق به‌ناساز گاری های شو هرانش خوانده وعلاوه می کند اگر این بار آهنگ طلاق ویا جدایی کند در آنصورت تمام‌قصور بدوش او بوده ونیل وباب و سیتو در این زمینه گنا هی نخواهدداشت.

باختر افغان الوتنه

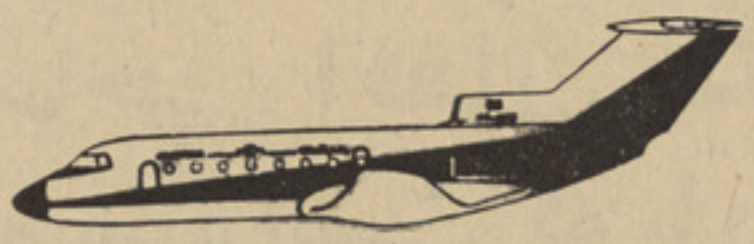

پروازهای باختر افغان الوتنه، درخدمت شما است

سریع ،مستریح ، اقتصادی

پرواز های باختر افغان الو تنه‌جهت فراهم آوری تسهیلات بر ای هموطنان عزیز درهر هفته چهارپرواز به‌کندز، چهار پر واز به مزارشریف- یك پرواز به میمنه -هفت‌پرواز به‌هرات، چهار پروازبه چغچران، سه پرواز به کند ها ر-یك‌پرواز به تیرین کوت سه‌پروازبه خوست وشش پرواز به بامیان -ازکابل صورت میگیرد ودرهفته دو پرواز به تالقان،دوپرواز به خواجه‌غار، چهار پر واز به فیض آباد

بقیه صفحه ٤١

وادی مرگ

نشینی کند بلکه اوهم بسرعت به تعقیب سور تمه اش را رانده و در هنگامی که ضرو رت مید ید از فیر گلوله مضایقه نمیکرد، امایک وقتیکه بونیفاس آخرین ویرا ژ را عقب گذاشته وبمدخل میدان سیع واصل شد تازه احساس کرد که دیگر اثری از دو سان نیست. او سورتمه اش را توقف داده ومنتظر ماند تااگر ازدور صدای سور تمه اورا بشنود ولی هرقدر طول کشید نه صدای ونه اثری ازاو نمایان شد آنوقت بونیفاس که اصلا از این حرکت او نگرانی درخود احساس نمیکرد بفکر دورو درازی فرو رفته وعلت این عمل اورا در ذهن خود جستجو میکرد واین اندیشه‌هاکم کم اورا بسوی یک روشنایی سوق میداد که در پرتو آن تاریکی هاو پرده‌های مستور بعقب رفته واورادر آستان حقایق میر ساند چه بخاطر آورد روزی را که برای نخستین بار با دوسان مقابل شد واز همان نگاه اول قیافه اورا نا خوش آیندخواند بعدها درآیینه تصورات خود قیا فه اورا آشنا بنظر آوردکه امروز بهتر میتوانست این وا قعیت را در ذهن خود جستجو نموده وآنرا با چهره اصلی آن در یافت نماید.

بونیفاس هر قد ر باینمو ضو ع اندیشید و بخود فشار آورد جزیک نفرت نامر یی نسبت به دوسان چیزی در حافظه‌خود نیافت وبالاخره تصمیم گرفت راه جلگه را نیز طی نماید، چون سرا شیبی تمام شده بود ودیگر زمین ها مسطح وهموار بود از اینرو سورتمه بان سرعت که قبلا درسر نشیبی حرکت میکرد پیش رفته نمیتوانست تاآنکه ساعت٤ بعد از ظهر فرارسید، چون ازیکطرف سگ ها کاملا خسته‌شده بودند وبیشتر ازآن راه پیما یی مقدور شان نبود واز جانب دیگر هوا بتاریکی میگرائید والبته تاریکی برای خود او مشکلات زیادی فراهم میکرد بدین ملاحظات بونیفاس خیمه رااز سور تمه کشیده ودر مدت کمتر ازیک ربع ساعت آنرا آرا ست وبعد ازآن سگ ها را از گادی بازنموده وسپس در صدد برافرو ختن آتش شدتا بطور یکه اشتها داشت غذایی برای خود تهیه وتدارک نمایدوالبته وقتی خودش سیرشد آنوقت بدرستی میتوانست به سراغ غذای سگ هارفته وبحساب شان وارسی نمایدومسلما وقتی این کار هم درظرف کمتر از دوساعت انجام میشد وآنوقت بونیفاس چون شدیدا احتیاج باستراحت داشت بخواب میپرداخت اماوقتی او سراغ مخازن غذا رفت اثری ازمواد خوراکه درخورجین و برتن نیافت. تصور کرد شایداشتباه کرده است اماو قتی چراغ دستی را گرفته وبه تلاشی پرداخت بحقیقت تلخ آگاه شدکه هیچگونه اغذ یه ومواد خوراکه با او نیست واز آن گذشته حتی تفنگچه وکار توس هم درخور جین وجود نداشت، و قتی گوشه دیگر خور جین را وارسی کرد اشتوب ودیگر لوازم ضروریه‌را درآن نیا فت.

گوش‌های بونیفاس ازاین اتفا ق سوء داغ شده‌بود، تکلیف خود را نامعین‌می خواند نمیدانست چگونه وبچه وسیله ازین بد اقبالی جلو گیری کند ،اوفکرمیکرد همه‌چیز را میتوانست تحمل کند اما اینکه تفنگ باو نبود حواس اورا پرت واورا نگران ومشوش ساخته بود. چه‌اذ عان کرده بود که‌در همچو یک سفر خطر نا ک‌ازناحیه فقدان غذایی مسی وپنج‌فیصدبمرگ مواجه‌خواهد شداما عدم وجود اسلحه مطلقا یک مرگ قطعی و صد درصد حتمی‌است چه حملات حیوا نات وحشی امر اجتنکا ف‌نا پذیری بود که هر آن زندگی اورا تهدید مینمود، و لی‌با این‌وصف هم او نومیدنشده‌خورجین دیگررابازکرده وبه‌تفتیش‌آن‌پرداخت اماجز یک‌چند پیراهن وبوتل ها ی مشروب وسا عت هایی که آنراقبلا تهیه دیده بودباز هم چیزی راکه‌در جستجو یش بود بدستش نیا مده واز یافتن آن مایوس وناامید گردید وآنو قت قبول کردکه این حرکت روی یک‌تعمد خاص ویک خصو مت ناجوا نمردانه صورت گر فته است که‌عامل آن جز دوسان نوکراوکسی دیگر نبود.

بونیفاس غرق یک‌هیجان واضطراب بودکه هیچگونه کاری ازاو سا خته نبود، سگ هایی که راه طویل را پیموده بودند احتیاج به غذاوخوراک داشتند واگر خو راک باو شان نرسد بدون شک دیگر مجال راه پیمودن در آنهانخواهدبود. خودش اگر گرسنگی ونبودن غذا را تحمل کند مگر تحمل اوهام تر سناک وتهدید کننده برایش مقدور خواهد بود.

وقتی ازین تفکرات نتیجه مطلوب حاصلش نمیشد در اطراف حقیقت این مو ضوع تامل میکرد که دوسان چراوی را اینچنین ظالما نه‌و ناجوانمردانه بمر گ سپر ده است اصلا علت دشمنی دو سان نسبت بو چه واین دشمنی از کجا مایه میگیرد، مگر او کدام خاطره بدی‌از او داشت.

مخصو صا تعقیب‌وفیر اوکه‌برای بونیفاس جزیک مطلب گنگ و یک معمای رنج دهنده‌نبود. اوفکرمیکرد چرا دوسان میخوا ست اورا دردل یک راه خطر ناک کو هستانی هدف گلوله قرار دهد. درخم وپیچ این افکار وتصورات وسوالات بی‌جواب بونیفاس چون مگسی که بتار ها ی خم‌در خم عنکبو تی پیچیده شده وراه فرارواستخلاص‌ازآن بهیچوجه برایش میسر نیست‌غرق‌بود که‌بطور یکبارگی جریانی در مغز او را ه کشید که‌باهمه نیرو وشها متیکه‌در خود داشت برخود لرزید وعرق سردی سراپای‌وجودش رافراگرفت وتازه بعلت کار دو سان پی برد، برای‌آنکه بیادش آمدوخاطر پنجسال پیش ذر جو لا نگا ه نگاه او بطور زنده ومجسم ظاهر شد پنج سال پیش حساس ترین ومخوف ترین واقعه زندگی پرما جرای بونیفاس اتفا ق افتاده بود ، چه

بقیه صفحه ٢١

فروشنده

این زنها !برادران این‌دختر روز به‌روز کالا های مجلل تربه تن‌میکند خوب ،من خو شحالم که کمکشا ن کرده ام ولی کار ها خ وب‌پیش نمیرود.

درحالی که آه میکشید، آهسته اززینه بالا رفت.

برخی از او قات کلمات اثری ندارند، ولی این اثر پسانترنمودار میشود. به همین سان تنها صبح روز بعدبود که کلمه های آقای پاکنکتون به‌کله همسرش نفو ذ کرد:

ناتمام

بونیفاس وقتی‌تصمیم گرفت‌سکالینا رابه همسری بگیرد دراین جر یان اویک رقیب سو سختی داشت که حتی موقعیت اورا متز لزل سا خته بود زیرا رقیب او جوان ثرو تمند وپو نداری بودکه حسن نظر پدر ومادر سکا لینا رابو جه خوبی جلب نموده بود وآنها آرزو داشتند که سکالینا رابمزاو جت آن جوا ن زورمند وثرو تمند بدهند اماچون سکالینا ازدل وجان به بونیفا س علاقمند بوده وقلبا اورا دوستنست میداشت اینمو ضوع آنهمه غلبه‌و موفقیت رقیب رابه شکست فا حش مواجه سا خته بود بطور یکه تلاش پدرو مادر سکا لینا دراین میانه کو چکترین ثمری نداد وآنهمه کشمکش هایی که میان پدر ومادر سکا لینا وبونیفاس مو جود بود جزیک سلسله تاریکی هاچیزی‌دیگر بمیان تولید نکردتا آنکه کیت جوان ثروتمند ورقیب سر سخت او بوی اخطار دادکه ازاین رقابت وسماجت دست بردارد والاخودرا آماده‌دوئیل نماید وبو نیفاس بنابر علاقه وعشق انصراف ناپذیر ش‌خودرا آ ماد ه نموده بود تابر طبق آیین ورسوم قدیمی سرخ پوستان باکیت دویل نماید ودر آنصورت البته سکا لینا بکسی تعلق خواهد گرفت که‌از معرکه دویل فاتح‌وپیروزبدرآید.

اماپدر ومادر سکا لینا از ترس اینکه مبادا کیت دراین دویل کشته شود دوروز پیش ازدویل به اتفاق کیت ازآن محله مسکون بر قصبهٔ یوکان که پنجصد کیلو متر از آنجا فاصله داشت کوچ کردند.

ناتمام

اعلان

«بافتخار روز مادر دمیر منوتولنه‌از ادبا ـشعـرا ـنو یسند گا ن وهنر مندان خبیرو محترم وطن‌تمنادارد برای تجلیل ازمقام خجسته مادر وتبلیغ بیشتر در باره علومقام‌وقد سیت مادر بهترین وعا لیترین آثار شان را الی ١٠ جوزا ١٣٥٢ بمدیریت عمو می تحر یرات دمیرمنو تولنه ارائه بدارند بعد از ارز یابی کمسیون مربوط برای صا حبان عالیترین آثار ادبی وهنری از طرف دمیر منو تولنه‌جایزه اهداء خواهد شد.»

شهر کابل نام گذاری میشود

سمت جنوب: دریای چمچمست
ب:ـ حدود .
سمت شمال :یکحصه میرو یس‌واپ. وسیدال واپ .
سمت شرق: جمال واپ. وبستی‌ـ،کوه
سمت غرب: در یای چمچمست.

ناحیه ششم	حالیه	سابقه
الف:ـ حوزه ها		
ابن سیناء مینه	۲۰۵	...
خواجه صفاء مینه	۲۰۶	...

ب:ـ حدود .
سمت شمال: میوند واپ
سمت شرق: پښتو نستان واپ
دیوان بیگی اشتر خانه .
سمت جنوب وغرب: کوه شیر دروازه وپل هار تن .

۷ـ ناحیه هفتم

الف:ـ حوزه ها	حالیه	سابقه
خیبر مینه	۲۰۷	۲۰۳
تیمور شاه مینه	۲۰۸	۲۰٤

ب:ـ حدود .
سمت شمال وغرب : خیبر واپ وتیمور شا هی واپ .
سمت شرق: اکبر خان واپ.
سمت جنوب: میوند واپ .

۸ـناحیه هشتم

الف:ـ حوزه ها	حالیه	سابقه
عاشقان وعار فان مینه	۲۰۹	۲۰۷
میوند مینه	۲۱۰	۲۰۸

ب:ـ حدود .
سمت شمال: میوند واپ .
سمت جنوب: بالا حصار وکوه‌شیر در وازه .
سمت جنوب: اکبر خان واپ .
سمت غرب: نادر پښتون واپ‌دیوان بیگی .

۹ـ ناحیه نهم

الف:ـ حوزه ها .		
رحمن مینه	۲۱۱	...
نوایی مینه	۲۱۲	...
نور محمد شاه مینه	۲۱۳	۲۱۰
حمید مینه	۲۱٤	...

ب:ـ حدود .
سمت شمال : تپه
سمت شرق: تپه وکوه یك‌لنگه.
سمت جنوب: بینی حصار وزمین‌های زراعتی .
سمت غرب : پکتیا واپ .

۱۰ـ ناحیه دهم .

الف:ـ حوزه ها .		
نادر شاه مینه	۲۰۱	...
ژواك مینه	۲۰۲	...
بلخی مینه	۲۰۳	۲۰۹
تمیم‌انصار مینه	۲۰٤	۲۱۳

ب:ـ حدود .
سمت شمال: دریای کابل. ایمل‌واپ .
سمت شرق: شاه زمان واپ.تپه‌مرنجان. مسجدی واپ .
سمت جنوب: مسجدی واپ.کوه‌قلعه حشمت خان .
سمت غرب: اکبر خان واپ وکوه‌شیر دروازه .

۱۱ـ ناحیه یازد هم

الف:ـ حوزه ها .		
پامیر مینه	۱۲۰	۱۱۸
سالنگ مینه	۱۲۱	...
محمود هوتك مینه	۱۲۲	...
خیر خانه مینه	۱۲۳	...

ب:ـ حدود .
سمت شمال:خواجه بغرا وهزاره‌بغل. وکوه خیر خانه روشان‌واپ.
سمت شرق: ننگر هـــار واپ.
هوتك واپ. بگرام واپ .
سمت جنوب: ملالی واپ. بامیان‌واپ .
سمت غرب: بامیان واپ.بدخشان‌واپ .

۱۲ـ ناحیه دوازد هم

الف:ـحوزه‌ها		
غزنوی مینه	۳۱۲	۳۱۱
ایوب خان مینه	۳۱۳	۳۱۰
غازی عبدالله خان مینه	۳۱٤	۳۰۹
چهلستون مینه	۳۱۵	۳۱۲

ب:ـ حدود .
سمت شمال: بیدل واپ. شارخ‌واپ. شیر شاه واپ. در یـــای چمچمست .
سمت شرق: کوه ویصل .
سمت جنوب: .... ویکحصه‌سرك‌دارالا مان .
سمت غرب: جمال مینه

باقیدارد

لیدرلی یکی از معروف ترین فابریکه های دواسازی ایالات متحده امریکاست که تولیدات آن در سراسر جهان شهرت دارد ده ها قلم از تولیدات فابریکه لیدرلی که در فرمولیر ملی ادویه شامل است در افغانستان مورد استعمال دارد از جمله انتیبیوتیکهای آن مثل اکرومایسین دربسته بندی ، کپسول مرهم قطره وپودر عرضه میگردد مریض میتواند مطابق توصیه داکتر با اطمینان کامل به استعمال آن بپردازد .

تعرضگر فرا نسه وبر یتانیا همانا چقور یهای دلتا است. برین اساس شروع کرده بودند تاواحد های‌شان رااز سویز به سوی خط های دفاعی دردلتا سوق‌بدهند.ولی‌ناصردیدگاهی سیاسی داشت‌و میگفت که هدف کلی این‌تعرض اشغال ساحه کانال خواهد بود. تعر ضگران قاهره را نخواهند خواست، آنان کانال رابه کار دارند ازینرو باید نیرو ها در ساحهٔ کانال متمرکز شود. در غیر این، سپا هیان مصری برای تعر ضگران بازی خواهند کرد. بر اساس این نظر ناصر، نیرو هایی که‌به‌دلتا فرستاده شده بودند، بر گردانیده شدند تانیر وهای پورت سعید واسما عیلیه را تقویت کنند.

شام آنروز ، ساعت پنج و پنجاه دقیقه، بریتانیا قاهره رابمباردکرد. بریتانیا چنان نقشه کشیده بود که در ظرف دوروز نیروی هوایی مصر رانابودسازد. اما در حقیقت، این کاررا دریك روز انجام دادندبااینهم نقشه شان را تاآخر دنبال کردند.

هنگامی که تعرض هوایی آغازشد، سفیر اندو نیزیا در حضرر ناصر بودو پیامی را از سو کارنو به او تقدیم میکرد. وقتی ناصر آوازهوا پیماهاو انفجار بمبهارا شنید، به‌بام بالاشد تااین تعرض را تما شا کند.

پس ازین تعرض، وی در قرار گاهش در جلسه‌کابینه شرکت کرد تاگزار ش خبا رات را بگیردوبرین بحث کنند که‌چه‌کاری انجام‌میتوانند داد. صلاح سالم، دگر من رقصیا ن نبزدر آنجا بودو حالتی‌بسیار گرفته داشت. سالم رو یش رابه سوی رییس جمهور کردو گفت:

«شما هرچه از دست‌تان برمیامد، انجام دادید. تاآنجا که میتوا نستید برای کشور خدمت کردید. اما حالا دیگر ناکام شده اید تنها یك خدمت دیگر باقیست که برای کشور انجام دهید. سر همفری تری ویلیان‌هنوز در سفارت بریتا نیا ست. برو یدو خود تان رابه او تسلیم کنید، زیرا آنان تنها میخواهند . »

رییس جمهورپاسخ داد که اگر بداند بریتانیا ییان تنها خود وی‌را میخواهند ،باکمال میل خودش را فدا خواهد ساخت. «من خودم رادر» جنگ فدا خواهم ساخت. ،ولی نمیخواهم تسلیم شوم.»

سپس از دیگران پرسید که آیا با صلاح سالم همعقیده هستندیانی

بقیه صفحه ۱۵

سیمای جمال عبدالناصر

هیچ کسی بااو همعقیده نبود .

سالم یکی ازان گروه معدود مصر یان بودکه فکر میکردند ناصر باید خودش را تسلیم کند. ایدن میپندا شت که نخست صدوراتمام حجت وسپس بمبارد کار مصر یان راخواهد ساخت ، ولی اشتباه‌میکرد هیچ تظا هری صورت نگر فت، مگر به پشتیبانی ناصر، ناصر محفوظ بود. چون ناصر میدانست که‌سپاه مصر تاب برابری رادر مقابل نیرو های بریتانیا وفرانسه ندارد،ازینرو وقت زیادی برای یك جنگ توده‌یی که قرار بود پس از شکست سپاه به‌راه افتد، صرف میکرد .

نقشه ناصر این بود که‌پا یگاه های گور یلایی ادر تانتا واقع دلتا تاسیس کند. انبار های پهنا نی سلا حهای سبك در سراسر کشور به‌میان آمدو فرستنده های مخفی رادیو یی برپا شد. یکی ازفرستنده هایی که قرار بود علیه‌نوری پاشابه نشرات بپردازد، متو جه تانتا شدو دلتا بهترین محل برای حمله های خشم انگیز بردسته های اشغا لگر بریتانیا قبول گشت. تمام آن شب راناصر روی مرحله دوم مبارزه‌کار کرد .

روز دیگر، پنجشنبه اول ماه نوامبر، پشتیبانی از سراسر جهان عرب نمودار شد.ملك‌حسین به‌ناصر تیلفون کردو گفت که میخواهد بر اسرائیل حمله کند. ولی ناصر به اوگفت که این کار رانکند. نا صر استد لال کردکه‌آنان باچیزی‌بزرگتر ازحمله اسرا ئیل روبه رو هستندو در چنین وضعی برای سپاه اردن ضرور است که دست نا خورده باقی بماند .

«قوتلی» رییس جمهور سو ریه، قبلا به ناصر تیلفون کرده وگفته‌بود که سفرش رابه ماسکو فسخ میکند اما ناصر وی را مجبور سا خته بود به‌این سفر برود و گفته بود که هر گاه انکشا فات تازه یی رخ‌بدهد برای اوبه ماسکو تیلفون خواهد کرد .

پسانتر قوتلی به ناصر تیلفون کردکه یك لحظه پیش از ملا قات‌با خرو سچف، بو لگانین ومار شال ژوکوف خبر بمبارد قاهره راشنیده است. قو تلی چنان ب رآشفته‌شده بودکه آجندای ملاقات‌را دورانداخت واز رهبران شوروی پرسید :

«چه واقع خواهد شد ؟»

رهبران شو روی از قو تلی پرسیدند که‌به نظر او آنان چه‌باید بکنند . وی پاسخ داد :

«باید مداخله کنید!»

ژوکوف نقشه یی را در برابر او باز کردو گفت :

«آقای رییس‌جمهور، نقشه‌اینجاست نکاهی به این‌نقشه بیندا زید. ما چگونه میتوانیم مداخله کنیم »

قوتلی به من (حسین هیکل)قصه کرده است با شنیدن این سخنهااز چوکیش بلند شدو فریاد کشید:

«مارشال ژو کوف مار شا ل ژوکوف، مار شال‌ژوکوف،میخواهید که‌من یعنی یك ملکی بیچاره، به شما یعنی ستاره جنگ جهانی دوم نشان بدهم که چگونه مداخله‌کنید؟ شما باید مداخله کنید .»

آنان کوشیدند قو تلی را آرا م سازندو در باره عدم امکان مدا خله نظامی صحبت کردند. و گفتند که چگونه از و سایل سیاسی کار خواهند گر فت واز طریق ملل متحد اقدام خواهند کرد. پاسخ قو تلی دشنام به ملل متحد وشورای امنیت بود. وی از خشم وبیچارگی نزدیك بودبه گریه دراید .

تیل اروپا رابند سازد .

پیش از تعرض قرار گذاشته‌شده بودکه سوریه یی‌هابادریافت اشاره یی‌از ناصر، پایپ لاین های‌انتر نشنل پترو لیم کمپنی و تپ لاین راقطع کنندو بدین صورت تیل رابه روی ارو پا بند سازند وقتی عملیات آغاز گشت ، سرنی اجازه خواست‌تا لوله ها امنفجر سازد و ناصر با فرستادن ،شاره رمزی بدین کار موا فقت کرد .

پس از فرستادن این اشاره‌ناصر متوجه شدکه اشاره لوله های‌هردو شرکت رادر بر میگیرد حالا نکه شرکت تپ‌لاین امریکایی بود چو ن امریکا ییان شدیداً طر فدار مصر وعلیه فرانسه و بریتانیا نمودارشده بودند، ناصر نمیخوا ست آ نانرا خشمگین سازد. از ینرو ناگزیرشد تاپیام عاجلی بفر ستدو به سراج بگوید که تنها لوله های انترنشنل پترولیم کمپنی را منفجر کند.

قطع لوله ها، مسدود سا ختن کانا وسر باز زدن از تهیه تیل، بخشی از نقشه قبلا ترتیب داده‌شده بردتابدین‌وسیله، ضربه یی بر تعر ضگران وارد آید وارو پا با اشکا لات اقتصادی روبه رو شود.

اکنون دیگر، تعرض هر روز صورت میگر فت . ما هرلحظه‌نیروی تعر ضگر راانتظارداشتیم که‌نمودار شوند. بمبارد ادامه یافت. نیرو های زرهدار به پس ازیك عملیات دلیرانه از سیناعقب نشینی‌میکردند بمبارد شدنددیگربایستی اوج‌حادثه هافرا رسد .

بقیه در صفحه ۶۳

بقیه صفحه ۱۹

سعمای رینی

دستگاه رادیوطوراتومات سگنالهای برسطح سیاره پخش میکرد. توت‌ـ ترـوت‌ـ توت‌ـ توت ... با لاتر رادیو و تلو یز یونی کلان بنظر میرسید... در داخل سفینه چنان وضعی حکمفر هام بودکه میگفتن همین حالا در وازه اطاق هدایت‌باز میشود واز آن اشخاص که کلاه مخصوص کیهان نو ردی بسردارند بیرون قدم میگذ ارند .

شوکت واو کین بدون آنکه‌منتظر بمانند بداخل قدم گذ اشتند وبه ورق زدن ژور نالها شروع نمودند. ازداخل اطاق کسی بیرون نیامد... همانطور در داخل سفینه سکوت حکمفر ما بود .

(باقیدارد)

سونی

SONY

•

سونی برای من

سونی برای شما

•

سونی برای همه

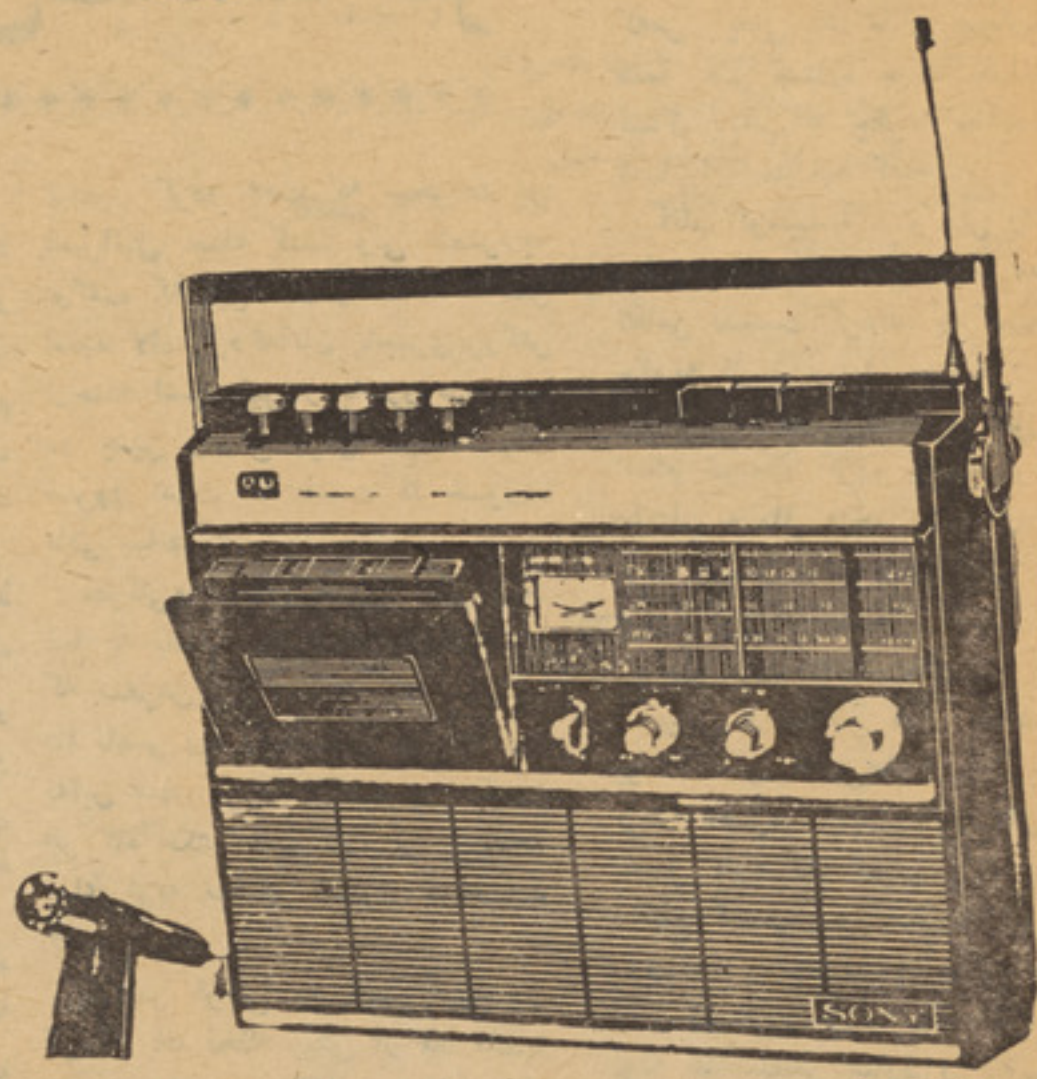

رادیو کست مودل CF-250S

رادیو کست‌مودل CF-250S

دارای رادیوی سه موج- قدرت۱٫۸ وات برای لودسپیکر اضا فی کنترول اتوماتیک برای ثبت -برق(۱۱۰- ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت) باطری(٤ عدد باطری کلان)-کنترول‌بم‌وزیر آواز -کنترول سه مرحله‌یی بلندی وپستی آواز . وزن ۳٫۳۵کیلو وبزرگی ۳½ × ۱۰ونیم × ۱۳½ انچ

رادیوی دستی مودل 7R-55

دارای سه‌موج- حسا سیت‌زیاد-برق۱۱۰ -۱۲۰یا۲۲۰ ولت با طری (سه عدد باطری کلان) دارای و زن۲٫۱۷ کیلو بزر گی۳½ × ۷ × ۹½ انچ وقیمت بسیار نا زل

محل فروش:
عموم رادیو فروشی های معتبرمرکز وولایات .

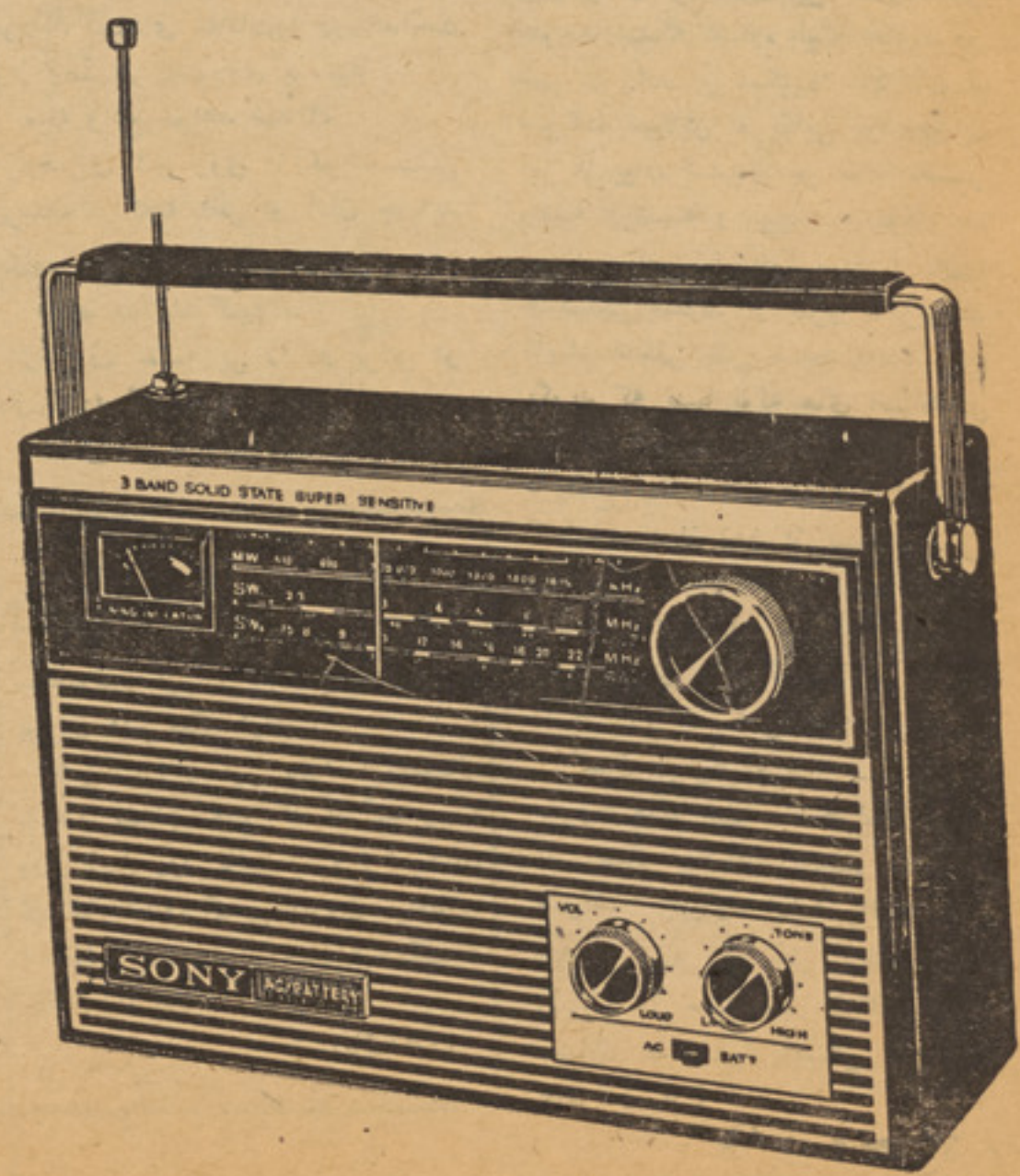

SONY.

ادواردیادسوفیالورن ...

په دود لهځانه سره کړی‌و، رښتیا وخوت او سوفیا لورن دنړی‌دسینما دآسمان یوه ځلانده څیره شوه .

ډیره په‌زړه پوری خوداده چه سوفیا هیڅ وخت‌دتل لپاره دهالیود ستری سینما ته‌ولاړه نه، که‌څه‌هم چه‌زیاته لټه پسی وشوه چه سوفیا دځان خواته وکښی،خوسوفیا پدی‌پوهیدله چه‌په خپله دایتا لیی په سینما کی ددی زمینه لری چه دلوبیږی اوخپل هنروړاندی کاندی‌هغه هم‌ددی‌خبری په‌نظرکی نیولو سره‌چه دسوفیالورن میړه کارلو دسینما یوستر پرودیو سردی. هغه پردیو سر چه زیاتی پیسی یی دایتالوی‌فلمونو په‌جوړښت کی پکار اچولی دی، او هڅه یی کړیده چه لدی لاری هم دخپل‌هیواد سینمایی هنر پیاوړی کاندی اوله بلی خواهم دځان لپاره دشتمنی د زیاتولو لټه وکړی. البته‌چه دسوفیا له جلبولو سره دکار لو حساب داو چه‌هغه خپله ښځه کړی اوکه‌فلمونه جوړوی هم هغی ته مزد ورنکړی او پدی توګه فلمونه ډیر ارزانه ورته تمام‌شی. اوپه لومړی سرکی همدا حساب هم وچه کارلو سره لدی‌چه بله ښځه درلوده، له سوفیا سره واده وکړ. خوله کومه ځایه چه په ایتالیه کی دطلاق قانون لانه‌وو اود قانون له مخی چاته دا اجازه نه ورکوله کیده چه له‌خپلی ښځی نه بیل‌شی. نوهماغه‌و چه هغوی دی‌ته اړووتل چه له ایتالیی نه ووځی او دفرانسی تابعیت ومنی. اوکوم‌وخت چه هغوی دفرانسی تابعیت ومانه‌نو یی وکولی شول‌چه واده‌سره وکړی.

او وروسته ترهغه کارلو او سوفیا له نویو خصوصی مشکلا تو سره مخامخ شول، او هغه داچه دسوفیا لورن کره اولاد نه‌پیدا کیده اوڅو څو کاله هغوی همداسی ژوند سره‌وکړ اوپدی لاره کی یی ډیری پیسی هم ولګولی ،ترهغو چه‌ورکره اولاد وشی خولکه چه علم نشو کولی له سوفیا سره مرسته وکړی. خو څلور کاله دمخه و چه دسوفیا لورن خصوصی ډاکتر په سویس کی اعلام کړه چه سوفیا حامله شوی‌ده او ښایی چه ژر ترژره خپل اولاد دنیاته راوړی. داخبر په‌هنری مطبوعاتو کی له ډیر اریانی سره استقبال شو. خو رښنوالی یی درلود. او هماغه وچه سوفیا لورن‌په یوه ماڼی‌کی چه هغوی یی په سویس کی لری خپل لومړی اولاد چه کارلو نومیږی دنیا ته راوړ .

سوفیا لورن په کار لو پسی دادی خپل دویم زوی هم پدی وختو کی زوکړ. البته سوفیا ویلی چه (زه له سینما سره سروکارلرم، زه‌په‌هنری چارو لګیایم.... او ماله کارلوپونتی سره واده کړی. اودا ټول زما د نیکمرغی عوامل‌دی اوزه دیوی‌ښځی اویوی مور په دود ځان خوشاله احساسوم .

دسوفیا لورن ژوند ډیر عجیب او اسرار آمیزه ژونددی .

هغه وایی چه ښایی په ژوند کی یولړ نیمګړتیاوی او خلاګانی ولری خودا ټولی دخپل میړه او ماشومانو په کتنه هیروی. هغه وایی چه هر سهار همدا چه دخپلو کو چنیانو غږونه اوری، نود خوښی له‌زوره نه پوهیږی چه څه وکړی. داخوشالی‌د یوی مور خوشالی‌ده، چه ډیر زیات ویاړ وربخښی .

سوفیا لورن سمد لاسه څه‌خاص هنری پروګرام او یاد کوم فلم د بشپړولو لپاره څه تړون نلری، او غواړی چه دخپل کوچنی زوی (ادواردو) پالنه او روزنه وکړی . خووروسته به هڅه وکړی چه په فلمونو کی برخه واخلی .

دکار لو پونتی لپاره هم د دویم زوی پیدایښت دزیاتی خوښی وړ خبره ده .

دشپیلی ژباړه

چوپه‌پشه

دبڼ په وروستی برخه کی کړی ناڅاپه غلی شول، یوی مږی هغه په شرورانه توګه ترستونی تیر کړ. څپری ته‌نژدی دهغه اوراورکی ډیوه ټپه‌شوه کوم چه پنګ‌هغه وخوړ. او دچونګښ غږ چه دمار په خوله کی ننوت. په سلګو بدل شو. اوکوچنی بورا بیرته ستون نشو څوځان د روښانه ښیښی په مخ ووهی. څکه چه وزرونه یی په دردونکی توګه کونجی شوی‌وو اودشب پرك په‌خوله کی‌یی کونجی وزرونه څپول .

وحشت ویره، داړل، او مرګ د خدای(ج)د زرګونومخلوقا تولپاره:دا هغه خوب دی‌چه په یوه کوچنی بڼ کی لیدل کیږی. په دښتو کی هم همداسی‌ده

په غرنیو سیمو کی هم چه د سپوږمی نر مرموزی او الوتی بڼی لاندی ښیښه ایزه انګازه لری هم همداسی‌ده. دنړی په ګوټ ګوټ‌کی همداسی ده اوهر چیری همدا چه شپه شوه قتل عام، نابودی او وژل دی اوهمدا چه‌شپه‌ولاړه‌شی‌اولمرڅرك ووهی نودنور ولویو لارو دقاتلانو په وسیله عام قتل پیل شی. په هماغی قساوت سره دنړی له‌پیل نه‌همداسی وه‌اوتر راتلونکو پیړیو پوری په‌نړی همداسی وی .

ماریا دیوه نامفهومه غږسره په کټ کی وښوریده. او بیایی په ویره سترګی له خوبه پرانستلی .

ـ کارلو که‌پوه شی چه څه‌ډارونکی کابوس وډاره کړم خوب‌می ولید چه دباندی په‌بڼ کی دچاپه‌وژلو لګیادی

ـ ښه ګرانی، هوسا پریوځه زه هم درغلم چه ویده شو .

ـ کارلو په‌ما پوری ملنډی‌مه‌وهه تراوسه له‌دغه احساس نه هیښه‌یم سمه‌نه پوهیږمه، خوته‌به والی چه‌په بڼ کی څه پیښه‌شویده.

ـ څه فکر کوی ...

ـ کارلو هیله کوم چه ونه وایی نه. زړه می غواړی چه یووار بیاهم وګوری .

کارلو سر وخوځاوه موسکی شو اوله ځایه پاڅید، کړکی‌یی پرانستله اووی کتل. دنیا دسپوږمی په رڼاکی ډوبه، او په درنه چوپتیا کی نغښتی وه. بیاهم دخوښی احساس، بیاهم دغه مرموزه کرختی .

ـ زما مینی پریوځه، هیڅ نشته. هیڅکله ما داسی چوپتیا نه وه لیدلی .

بقیه صفحهٔ ٥٦

طفل شما

های که درقطی ها برای اشخاص بزرگ تهیه‌می‌گردد شیرینی‌مطلوب نداشته بنا بران قبل ازان که‌صاف کرده شود پوست آن جدا گردد و قدری شر بت بان مخلوط گردد.

میوه درهروقت‌منحیث‌غذای طفل‌داده شده می تواند حتی روز دو مرتبه، البته این مو ضوع مربوط به اشتها وهاضمه طفل میباشد .بهترین و قت دادن میوه ساعات ۲و٦ بعداز ظهر شمرده شده می تواند .ـ هرنو ع میوه ای که بطفل داده می شودباید تدریجا بمقدار آن افزایش بعمل‌آید تاآنکه طفل بیا موزدآنرا پسندنماید میوه را۳۱ روز می‌توانید برای‌استفاده نگاه دارید در صور تیکه بطوردرست در یخچال ویا خوب سرد نگهداری شده باشد کیله باید خوب پخته‌شده باشد نشانه کیله خوب وپخته‌آنست که‌باید خال های سیاه روی پوست آن بوده ومغز(اصل خود میوه)رنگ نخودی داشته باشد وقتی بطفل میدادید آنرا باپنجه خوب خمیر ساخته قدری شیریا کدام غذای‌مایع رادر صور تیکه برای طفل بسیار غلیظ وسخت معلوم شود مخلوط سازید .

با قیدارد

بقیه صفحه ٦١

سیمای جمال عبدالناصر

باآغاز تعرض، شش تا کشتی‌که‌مملو از سمنت ، بو تلهای بیرو آهنگهای کهنه‌بود، انتظا ر میکسید در کانال غرق سا خته شود بریتانیا ییان ازین مو ضوع آگاهی یافتند و کشتی‌هارابه سختی‌بمبارد کردند. ولی‌یکی ازین کشتیهاغرق شدو کانال رابه خوبی مسدودساخت کشتیها ی دیگر هم تیت وپا شا ن‌شدندوموانع خوبی را تشکیل‌دادند. دیگرچیزی به‌کانال داخل نمیتوانست شد.

(ناتمام)

صفحه ٦٣ .

ژوندون
مدیرمسئول شکریه رعد
معاون طوران شاه شهیم
تیلفون مدیرمسئول ۲٦۸۴۹
معاون ۱۰
سویچبورد مطابع دولتی ۲٦۸۵۱
شرح اشتراک
کابل ۴۵۰ افغانی ولایات ۴٦۰ افغانی
مرکزبرای متعلمین ۳۴۰ افغانی درولایات ۳۵۰ افغانی
خارج ۲۴ دالر

دولتی مطبعه

ماو مود

این طرحهای ساده و راحت را
ازمیان صدها مجموعه مود
برای استفاده جوانان
برگزیده ایم